شیعه شناسی

Shialogy

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : شیعه شناسی

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : ۱۳۸۷

تعداد صفحه:۹۹

فهرست مطالب

۱– فصل اوّل : نعل وارونه...۴

۲– فصل دوم : تشیّع علوی و تشیّع عربی ۱۳

۳– فصل سوّم : حدیث ثقلین ۱۹

۴–فصل چهارم : شیعه شناسی...۲۵

۱- پدیده شناسی خرافات ۲۶
۲- پدیده شناسی عزاداری حسینی ۳۱
۳- پدیده شناسی تشیع ۳۳
۴- پدیده شناسی عرفان شیعی ۳۷
۵- پدیده شناسی زناشوئی عارفان و امامان ۳۹
۶- پدیده شناسی جوانمردی در تشیع ۴۱
۷- پدیده شناسی شیعه ـ سنّی ۴۶
۸- فطرت شیعی و تشیع فطری...............................۴۹
۹- شیعهٔ ضد شیعه ۵۱
۱۰- تشیع یعنی چه ؟..۵۳
۱۱- علی شناسی ۵۷
۱۲- شریعت شیعی ۶۲
۱۳- رابطهٔ امام و مأموم..۶۴
۱۴- تشیّع و خاتمیّت ۶۶
۱۵- تشیّع و تصوّف..۷۰
۱۶- حجّ شیعی ۷۵
۱۷- امامت چیست (۱)..۸۳
۱۸-امامت چیست (۲)..۸۵

فصل اوّل

نعل وارونه

بسم الله الامام المبین

۱-شیعه یا به معنای درست ترش «مذهب امامیه»که دین آخرالزمان است (به ادعای ما)خداپرستی برمحورامامی زنده به عنوان اسوه تقوی ومعرفت واخلاص وتوحید است که مظهراراده کامل خداوند بر روی زمین در جامعه است که خلیفه خداست یعنی جای خدای ذهنی – شخصی – تاریخی – آسمانی را گرفته است و این تفاوت ذاتی و معرفتیِ تشیع از سائر مذاهب اسلامی و غیر اسلامی است .

۲-واینست که از منظر معارف امامیه ، انسان بی امام در آخرالزمان ، انسانی کافر تلقی می شود هر چند که همه زندگیش بر محور احکام شریعت باشد . و این اصل تشیع است یعنی امامت !

۳- تشیع یک اصل دارد و آن امامت است یعنی وجود امامی زنده وحاضر درمیان مردم که سایر اصول دینی هم ازمنشأ وجود امام است که معنی وتعیّن می یابد مثل عدل،معاد،نبوت وتوحید.

۴- یعنی امام مظهرعدالت است ونیزمعادی زنده وجاری درحیات جامعه ومخصوصاً پیروانش(شیعیان) وازاین منظرهم مظهروبرپادارنده قیامت دوران می باشد.وهمچنین مظهرعینی حقانیت رسالت انبیای الهی و احکام آنها مثل تقوی ، زکوة ، عبودیت ، صبر ، سخاوت ، محبّت ، عصمت و غیره است . یعنی امام وجوداً حقانیت رسالت پیامبران حقه را به ثبوت می رساند و سپس اصل نخستین مذهب یعنی توحید است که به معنای یکتا بینی و یکتا پرستی و اخلاص و معرفت در این یکتائی می باشد یعنی احدیت ، یعنی صمدیت و استقلال از علیت و وراثت و نیز بی تائی (سوره توحید) که جملگی در وجود امام تجسم یافته است یعنی امام تحقق عینی وعملی توحیدنیز هست واینست معنای امام وامامت به عنوان دین کامل آخرالزمان.لذاامام مظهرانسان کامل نیز نامیده می شود وحجت حق برروی زمین که برزمان احاطه داردولذاامام زمان نامیده می شود ،یعنی این زمان وزمانه وتاریخ است که از امام پیروی می کند ونه بالعکس واین استقلال از زمان(تاریخ)بزرگترین ویژگی عرفانی امام است .

۵ –امام هم حجت خدا برروی زمین است وهم حجت ادعایی همه مذاهب سلف است وهم حجت همه پیامبران خدا. پیامبران اسوه های لااله بوده اند مگر انگشت شماری از اولوالعزم ها،ولی امام هم اسوه لااله است وهم اسوه ی الاالله . و لذا تجسم لااله الاالله برروی زمین است . امام تجسم دین است وکل راه ازخود تا خدا برروی زمین است وعین نردبان خلق به سوی خدا است .

۶-درباره امام وامامت مقالات کثیری نوشته ایم ودر اینجا نیازی به تکرارنیست واساساً به ماجرای حضور تاریخی آنان در میان خلق وواکنش حکومت های زمانه درقبال وجودشان می پردازیم .

۷-جریان انکار ونبرد کافران علیه نبوت ورسالت پیامبران الهی درتاریخ مشهور است که انکار و نبردی آشکار وتن به تن است یعنی انکار واقعاً کافرانه است ولی ماجرای انکار وعداوت با امام وامامت درتاریخ به شیوه ای بسیار متفاوت وپیچیده وغیر مستقیم بوده است همان شیوه ای که آن را«نعل وارونه » نامیده ایم .

۸- می دانیم که درقدیم برای گمراه کردن کسانی که کاروان و یا مرکبی را در بیابان تعقیب می کردند (مثل دزدان یا جاسوسان) نعل اسبهای خود را وارونه به سمهایشان میخ می کردند که اگر کسی ردپای اسبان را تعقیب می کرد راه را کاملاً وارونه می یافت یعنی مبدأ حرکت را به جای مقصد می پنداشت وفرد مورد تعقیب را در مبدأ حرکتش جستجو می کرد در حالیکه او به مقصدش رسیده است به این گونه جای شرق وغرب وشمال یا جنوب کاملاً معکوس درک می شد از روی شکل نعلی که وارونه بر کف سم چهارپایان کوبیده می شد .

۹-«نعل وارونه »یک مکتب سیاسی وشیطانی است که دشمنان یک مکتب ومذهب یااندیشه ای به کار می برند تا پیروان آن راه ورسم را گمراه کنند تا بتوانند به کلی آنها را صد وهشتاد درجه تغییر مسیر دهند وپیروان آن مکتب یا اندیشه را به مقصدی هدایت کنند که در تضاد با آرمان وهدف آن مکتب بوده

است .البته این روشی به غایت شیطانی است که درباره ی همه ی امامان هدایت توسط دشمنانشان به کار رفته است که معروف به «مذهب ضد مذهب »است که در تشیع مولد پیدایش «شیعه ضد شیعه » شده است والبته این از هنرهای منافقان است .

۱۰-ابوسفیان که درنبرد آشکار علیه محمد ودینش عاجز شد از درب صلح درآمد وتوبه کرد و به ظاهرمسلمان شد تا تحت نام اسلام ودر میان مسلمانان به گمراه سازی آنها بپردازد که معاویه فرزندش استاد کامل این مکتب است و عمرعاص هم نابغه ی منحصر به فرد فارغ التحصیل آن محسوب می شود . این سرآغاز مذهب نفاق است واساس شیعه ضد شیعه .

۱۱-انکار حقانیت وجود امامان به طور علنی وتن به تن از همان صدر اسلام محکوم به شکست بود وبا اینکه همه ی امامان کشته شدند وتمام عمرشان محبوس وتحت نظر بودند و مؤمنان اولیه هم اکثراًکشته شدند ولی ایمان وعشق وارادت آنها در قلوب مردم قابل نابودی از طریق نبرد مستقیم وفیزیکی نبود ولذا خلافت بنی عباس براساس نفاق شکل گرفت که اصلاًبه اسم دفاع از حق علی ونبرد باستم امویان وانتقام خون حسین آغاز به کار کرد ولذا اکثر علویان وایرانیان علوی راهم به خدمت گرفت وپس از به قدرت رسیدن همه راقتل عام نمود که کشته شدن ابومسلم خراسانی فرمانده لشکر ایران که برعلیه امویان می جنگید وبالاخره آنها را ساقط کرد درکاخ «سفاح »اولین خلیفه عباسی مشهوراست .ابومسلم که به قصد شادباش وتبریک وتهنیت واحتمالاً دریافت جایزه و ولایت به نزد خلیفه رفته بود درحضور خلیفه گردن زده شد ویا ماجرای ولایت عهدی اجباری امام رضا در دربار مأمون عباسی نشان دیگری از روند پیدایش شیعه ضد شیعه است .

۱۲-دکتر شریعتی با عشق وایمان ونبوغ خارق العاده ای که داشت موفق به درک وکشف وافشای بخش عمده ای از جریانات شیعه ضد شیعه درتاریخ اسلام وایران شد که بزرگترین خدمت او به اسلام وشیعیان محسوب می شود ولذا حامیان این شیعه قلابی را به فغان آورد و فتواهای ارتدادشان نصیب دکترشریعتی شد ولی بیداری مردم ما این حامیان شیعه ضد شیعه را رسوا ومنزوی ساخت .

۱۳- مذهب ضد مذهب یا شیعه ضد شیعه نام دیگر همان نفاق و منافقین در قرآن است که باطناً کافر و ظاهراً مؤمن می نمایند . و آن ماهیتاً دو نوع است : نفاق آگاهانه و عمدی و نفاق جاهلانه و تدریجی ! کسی که از همان آغاز به نیّت پلید و جهت منافع دنیوی خود و گمراه سازی مؤمنان تظاهر به دین و ایمان می کند . و کسی که مؤمن است ولی بتدریج بواسطه شرک و ضعف و دنیا پرستی و وسوسه های شیطانی و فریبکاری منافقان حرفه ای ایمانش زایل می شود ولی بنا به مصالح دنیوی وحیثیتی خود همچنان در دین می ماند وتظاهر به ایمان میکند هرچند که این نوع منافقان هم می توانند تدریجاً تبدیل به منافقانی صاحب رسالت شیطانی شوند ورهزن دل ودین مردم شوند حال که خود ایمان باخته یا فروخته اند سایر مؤمنان راهم گمراه وهمراه خود سازند .

۱۴-ولی مذهب ضد مذهب وشیعه ضد شیعه به عنوان یک جریان دائم تاریخی ویک فرهنگ جاری در جامعه ودر اعماق زندگی مردم پدیده ای اساساً محصول توطئه ای درباری به یاری ملایان ودانشمندان خود فروخته دربارها بوده است . محصول کار مشترک معاویه وعمرعاص ،مأمون وسهل بن فضل برمکی ،شاهان سلجوقی و خواجه نظام الملک ،هلاکوخان وخواجه نصیر طوسی ،شاهان صفوی وعلمای دربارشان مثل شیخ بهائی وعلامه مجلسی وامثالهم .

۱۵-می بینیم که در کنار خون آشامترین خلفا وشاهان چه نوابغی ازعلم ومعارف دینی حضور داشته اند شیعه ضد شیعه محصول اتحاد سلطنت وعلم وفلسفه است اتحاد شقاوت ودانش ،پیوند کفر وعلم این فرزند حرام زاده نامش سیاست ومصلحت ومردم داری است !؟یعنی مردم خواری !

۱۶-این پیوند ابلیسی داستان استمرار همه حاکمیت های خون آشام برروی زمین است که در سراسر جهان حضور داشته است .حضور فلاسفه بزرگ ونابغه ای مثل ارسطو در دربار مقدونی یک استثنا نیست و بلکه همه جائی است ولی نام این نوابغ خود فروخته در اکثر موارد پنهان یا بانامهای جعلی درتاریخ بوده است تا در نزد خلایق رسوا ولعنت نشوند .اینان براستی اگر به خداوند اندک باور قلبی می داشتند با این آدمخواران این گونه معامله ای نمی کردند .واینست کل سیر تحول وتکامل فلسفه وعلم

وفن آوری که به لحاظ معنوی واعتقاد دینی گام به گام به سوی کفرآشکار آمده است تاعصر ماکه عصر پیدایش علنی ومفتخرانه مکاتب الحادی است که تماماً در خدمت استکبار وآدمخواری جهانی می باشد .

۱۷-مخترعان این نعل های وارونه همانا این فلاسفه وعلمای خود فروخته ی درباری هستند که خداوخلق وشرف خود رایک جا به یک زندگی اشرافی وحرمسرایی فروختند وبیهوده نیست که دانته عارف ایتالیایی درکتاب مشهورش کمدی الهی ،جایگاه اکثر این فلاسفه وعلمای دینی را درطبقه ی آخر دوزخ وقرین شیطان قرارداده است .

۱۸-وآنهایی هم که نتوانستند به دربارها راه یابند ویا شهامت خود فروشی آشکار را تا این حد نداشتند واندکی از خدا می ترسیدند کنج عافیت تحقیقات به اصطلاح علمی وسیر وسلوک به اصطلاح عرفانی را ترجیح دادند که از درب مخفی دربارها رفت وآمد می کردند وحق سکوت خود را می ستاندند مثل خیام ها وابن سیناها وغزالی ها وامثالهم .

۱۹-واگرنور دین وتشیع هنوز زنده است به واسطه ی جانفشانی های علماوبزرگان معرفت بوده که دین به دنیا نفروختند مثل مزدکها وبابک ها وحسن صباح ها ومیرزا آقاخان کرمانی ها ودکتر شریعتی ها .

۲۰-اما شیعه ضد شیعه چیست واصول وارکان اعتقادی وتاریخی واجتماعی اش کدامست ؟

۲۱-تامعنای نعل وارونه یابه قول علی (ع)پوستین وارونه دقیقاً فهم نشود این ترفند ابلیسی وبه غایت لطیف هم درک نمی شود وجالب است که خود علی (ع) یعنی امام اول در همان حیات خودش شاهد پیدایش شیعه ضد شیعه بود ولذا در خطبه ای از آن به نام پوستین وارونه سخن گفته است ودر پنج سال آخر عمرش فقط با این اسلام ضد اسلام وشیعه ضد شیعه مبارزه تن به تن نمود که به لحاظ سیاسی شکست خورد ولی به لحاظ تاریخی پیروز شد که همین پیروزی علی است که به ما این روشنایی را از اعماق تاریخ می تاباند تا بتوانیم سمت وارونه این نعل را تشخیص دهیم .

۲۲-اگر علی به لحاظ سیاسی وحکومتی پیروز می شد در حقیقت شکست خورده بود واین مهمترین راز حکومت پنج ساله ی علی است که متأسفانه به ندرت درک شده است . یعنی آن اندیشه ای که شکست علی را به دلیل بی سیاستی و ساده لوحی اش می داند مبتلا به همان نعل وارونه است وخودش یک نعل وارونه ی شیعی است .

۲۳- اگر علی اندکی وفقط اندکی با اسلام ضد اسلام وشیعه ی ضد شیعه وپیروانش مصالحه می کرد وسکوت می نمود و واکنش نشان نمی داد از قدرت ساقط نمی شد و قدرت به فرزندانش یا علویان انتقال می یافت ولی همه چیز نابود می شد وخود علی برای همیشه دفن می گردید وامامت که نور اسلام بود به تاریخ می پیوست وختم می شد .

۲۴-وقتی کسی چون ابن عباس که یکی از معتبرترین صحابه ی رسول خداوحافظ وکاتب قرآن واز مریدان مخلص علی واز سرداران او بود وپسر عم او هم بود نتوانست علی را درک کند واورا سرزنش نمود وعاقبت هم گوشه ی عافیت گزید بهترمی توان نعل وارونه را درک کرد که در همان دوره ی علی به چه شیوه ی لطیفی شروع شده بود که از خود علی هم نسبت به امامت متعصب تر وداغتر می نمود .این سخن ابن عباس با علی نشان از قدرت لطیف حیله ابلیس است که ای پسر عم ! آیا منظور تو ا ز حکومت چیست ؟ممکن است مرا روشن کنی تا من مردم را هم روشن کنم ؟توکه می دانی برکنار کردن معاویه از حکومت شام یعنی ختم خلافت تو وپیچیده شدن طومار امید شیعیان .پس چرا چنین می کنی ومشتی پا برهنه وبی سواد رابر مناصب امور گماشته ای ؟آیا قصد خودکشی داری ؟اصلاً برای چه خلافت را پذیرفته ای ؟و...وعلی فقط سرش رابلند کرد و در حالیکه نگاهش غرق در دریائی از اندوه و خون بود وفقط به ابن عباس نگاه کرد وهمین ! ولی ابن عباس هم نفهمید ولذا بالاخره امام حسن را تنها گذاشت .ابن عباس آدم کوچکی نیست .ابلیس نعل وارونه ای بسیار لطیف دارد وابن عباس یک دانشمند بزرگ وسرداری مخلص واز معتمدین درجه اول خاندان عصمت وطهارت ونبوت است .ولی با اینحال امامت را نمی فهمد زیراعدالت را آنچنان که باید نمی فهمد .

۲۵-مروان حکم چند روز بعد از پذیرش خلافت از جانب علی می گوید «هیچ کس حریف علی نمی شود الاخودش عدالت علی اورا سرنگون وما را به قدرت باز می گرداند »و همینطور هم شد این یعنی چه ؟

۲۶-قبلاً در سایر کتب نشان داده ایم که عدالت از منظر امامت به معنای تعادل بین خالق ومخلوق می باشد که عین معنای خلافت (جانشینی) است واین همان معنایی است که به همان میزان که به واسطه علما وعارفان شیعی در زبان به کار می رود ناشناخته وتعریف ناشده است واساساً مفهومی شاعرانه واساطیری دارد و یک فانتزی دینی –اعتقادی در اسلام وشیعه است .

۲۷-امام یعنی کسی که به جای خدا نشسته وخدا هم جای او نشسته است این تعادل بین خدا وانسان را عدالت می گویند که عین خلافت به معنای جانشینی است . یعنی خلافت علی به این معناست واو این حقیقت را پذیرفته است نه حکومت سیاسی ونمایندگی مردم را در حاکمیت که قرار باشد پاسخگوی امیال مردم و گروههای سیاسی باشد .او پاسخگوی خداست .

۲۸-پس نخستین معنای نعل وارونه در اندیشه شیعیان همان عوضی گرفتن امامت وحکومت است یعنی عوضی گرفتن خدا وخلق .

۲۹- علی خلافت سیاسی را پذیرفت تامعنای عدالت را برای مردم ترجمه به عمل کند .یعنی این خود خداوند است که از وجود علی بر مردم حکم می راند واینست که می فرماید :سینه ی من عرش خداست وبدن من هم کرسی اوست .

۳۰-وخداوند بر جای کسی می نشیند وخلیفه اش می گردد که آن کس بر جای او نشسته باشد وبر مقام وحدانی وصمدانی وبی تائی او قرار گرفته باشد .وبه بیان دیگر کسی که بر ذات خود تکیه زده باشد که همان خداست . این خود شدن همانا عادل شدن است همان طور که علی می فرماید :عدل یعنی قرار دادن هر چیزی به جای خودش پس انسان عادل هم کسی است که بر جای خودش نشسته باشد که همان جای خداست .این خود شدن همان بی نیاز شدن از غیر خداست . این منشأ وجودی عدالت است ومقام خدایی انسان .
زیرا خدا تنها موجودی است که خودش است پس آنکه درعلی حکم می راند خدا است . پس حکم علی بر مردم همان حکم خدااست که مردم را دعوت می کند به اینکه عادل شوند یعنی خودشان شوند چون خود او .

۳۱-پس اگر علی یک دهقان پابرهنه را به ولایت بصره بر می گزیند که هموار در همان روز اول حکومتش در دار الخلافت دو شقه می کنند ونعش او را بر سردر دارالخلافت می آویزند تا عبرت همه ی طالبان عدالت شود امری نیست که به فرمولهای سیاسی قابل فهم و قضاوت باشد .

۳۲-تقریباً همه کسانی را که علی به ولایات شهرهای بزرگ می فرستد سرنوشتی کمابیش مشابه دارند وبرخی در بین راه رسیدن به مقر حکومت خود کشته می شوند مثل مالک اشتر نخعی . کسی که به دلیل نشناختنش در کوچه وخیابان به دلیل علوی بودن مسخره اش می کرد وزباله بر سرش می ریخت بلافاصله بر سر نماز می رفت وتوبه می کرد .اینان کسانی بودند که علی را باور داشتند به عنوان امام نه به عنوان سلطان عرب .

۳۳-اینست که عدل علی حجت وتحقق امامت اوست ونه یکی از ارکان امامتش . واین یعنی اینکه خداوند در جایگاه بشری ، مقتول است به دست بشر . وبشری هم که به جایگاه خدا می نشیند مقتول است .یعنی مقصد خدا از خلقت بشر مقتول است به دست بشر .
این اصل اول امامت در تاریخ بشر است تا بشر به تدریج مقام خلافت اللهی بشر را درک وتصدیق کند این همان درک وتصدیق امامت است واصل اول شیعه است .از تحقق همین امر است که آن سه اصل کهن دین خدا یعنی توحید ونبوت ومعاد هم محقق وبرپا می شود زیرا عدالت همانا تحقق توحید عملی است :یگانگی خدا با مخلوقاتش ونبوت که خبر این یگانگی در تاریخ است ودر نهایت معاد که با ترازوی عدالت امام بر پا می شود واین است که آخرالزمان آستانه ی قیامت ومعاد خاکی است یعنی تحقق معاد در همین دنیا .

۳۴-وکسی که امام دارد وامام را می خواهد در واقع عدل ومعاد را می خواهد که اساس وعده ی انبیای الهی است ولذا حقانیت نبوت هم به اثبات رسیده است ونهایتاً حق توحید در حیات دنیا که به معنای حضور خداوند در جهان وجان انسان است : ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد !

۳۵- زید یکی از پسران امام سجاد به برادرش امام محمد باقر می گوید :ای برادر امام کسی است که تیغ عدالت برکشد وحق مردم بستاند . نه تو قادر به این کاری ونه پدرمان چنین کرد... ولذا زید خود پرچم قیامت برافراشت و نهضت زیدیه را به راه انداخت وخونش را داد وپسرش یحیی هم بعد از پدرش به همین راه رفت وکشته شد ولذا یک فرقه جدید به شیعه افزود که تا به امروز ادامه دارد هر چند نه به این نام .این همان پدیده موسوم به شیعه انقلابی است که اسماعیلیه اصولاًبر این مکتب رخ نمود که حسن صباح اوج آن است و پایانش .

۳۶-اسماعیل پسر بزرگ امام صادق هم که نص امامت داشت به روش زید روی نمود ولذا از امامت خلع شد ولی اسماعیلیه شجره ی او را ادامه دهنده ی تشیع راستین می داند هرچند که امروزه بکلی از راه وروش قدیم خود دست کشیده است و روی به سلطنت نموده است واین عبرت نیز نشان می دهد که نعل وارونه ی حکومت سیاسی به جای امامت نهایت به سلطنت واشرافیت می انجامد پس اندیشه ای خطا وابلیسی است یعنی امامت هیچ ربطی به حکومت ندارد .

۳۷- وامروزه می بینیم نیز بخش عمده ای ازشیعیان هنوز از منظر حکومت در انتظار ظهور مهدی موعود هستند ولذا این انتظار ابلیسی است و پیروان این انتظار هم در عمل از کلیه اصول ومرام دین خود ساقط شده اند وبه نفاق افتاده اند و همین ها بستر تاریخی رشد واستمرار شیعه ضد شیعه ونعل وارونه ای هستند که در دستگاههای عباسی ومغولی وصفوی طراحی شده است .بیهوده نیست که امروزه یک بار دیگر از صفویان قدردانی می شود واسوه ای برای احیای تمدن اسلامی (؟) محسوب شده اند .

۳۸-آیا این عجیب وقابل تأمل نیست که نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی که یک شیخ وصوفی سنی مذهب ودو آتشه است به ناگاه خواب نما و شیعه صد آتشه شوند وبه قتل عام اهل تسنن بر آمده وحکومت شیعی پدید آورند ومردم آذربایجان را با یک مهلت نیم روزه بین مرگ وتشیع مخیر سازند وبیست هزار نفر سنی را به دلیل عدم پذیرش شیعه در یک روز به قتل برسانند و آن گاه در اصفهان خود را «سگ آستان علی » بنامند واین شهر بزرگ را تبدیل به بزرگترین فاحشه خانه ی روی زمین سازند که همه ی فواحش که بر شهر اصفهان حکومت می کردند بساط ارشاد و رمالی ودعا نویسی وتلقین ذکر به راه اندازند ونخستین شیره کش خانه هارا دایر نمایند ودر آن علی علی گویند .

۳۹- و علامه ها در معیت دربار شبانه روز مشغول جاری نمودن صیغه هزاران دختر نگون بخت درحرمسرای «سگ آستان علی » (شاه عباس) باشند ودهها هزار دعا وورد برای همه امراض وکدورتها ومشکلات شیعیان اختراع وبه ثبت برسانند :دعای دل درد ،دعای کمر درد ،دندان درد ،یبوست ، اسهال ، دعای محبت ،دعای اجابت ، دعای جنابت ، دعای جنایت و...که بشریت را شرمنده ی خدا می سازد .آنهم دعاهایی که اصلاً نبایستی مصرف کننده اش آن را بفهمد زیرا در این صورت افاقه نمی کند واین مذهب اصالت حماقت است .

۴۰- وآن گاه کل مملکت علی را دو دستی در حال چرت زدن پای منقل تحویل مشتی راه زن ودزد افغان دهند ودستشان را هم ببوسند که ما از همان اول هم اهل دنیا نبودیم ...؟ ودوباره بازگردند ودر خانقاه خود مذهب اهل سنت را از سر گیرند ....وتشیع را لعن نمایند و وهابیت بنا نهند . واین کل مقصود سگ های آستان علی بود که حاصل آمد .

۴۱- آیا به راستی اینان رسولان خود ابلیس نبودند که به نام شیعه ی علی کشور شیعه را به گند کشیدند وتحویل اجنبی دادند و رفتند وما ماندیم واقیانوسی از اوراد ودعاها که باید درد های به جا مانده از شیاطین را تیمار کنیم .

۴۲ - واینگونه است که شیخ بهایی این نابغه ی عجیب وغریب که دانش مدرن را متحیر علم خود ساخته است اواخر عمرش از کل این شیعه گری توبه می کند و علم فقه وحدیث وتفسیر را سنگ استنجای شیطان می خواند ولی ما از این مرد بزرگ فقط همان سنگ را به ارث برده ایم .

۴۳- وقتی کسی چون شیخ بهایی یک نابغه ی علوم طبیعی و دینی و فقهی گول این آدمخواران را می خورد وعمری آنها را خدمت می کند پس باید دید که ذات فاجعه تا کجاست .

۴۴- پلیدی وفساد وشیطنت این شاهان صفوی و عداوت آنها به تشیع و شیعیان تا آن جا بود که می خواستند همه دختران باکره این مرز وبوم را اول خودشان کشف بکارت کنند وسپس شوهرانشان تا کل مملکت شیعه تبرک شود تا ذاتش شیعی گردد . این مرشد اعظم (شاه عباس)که همیشه سیاه مست بود و تلو تلو می خورد فقط به واسطه یک گردان فیلسوف و دانشمند وفقیه جان نثار بود که کشور را اداره می کرد در حقیقت این همه فساد و جنون وجنایت بر گردن این جماعت خود فروخته است نه شاهان صفوی . مراکز شیره کشی ،جاکشی ،دعا نویسی و تعزیه کل آن تشیعی است که از صفویان همچنان به ارث داریم وجز آن جمله التقاط است که وارد شیعه شده است وباید پاکسازی شود تا تشیع ناب (؟)حاصل آید .

۴۵- یک لشکر از زن ومرد متخصص در امور دلالی محبت (جاکشی) در سراسر ایران زمین شبانه روز مشغول شکار دختران باکره برای شاهان صفوی بودند و تعداد حرمسراهای شاه عباس را تا بیست هزار نفر تخمین زده اند . اینان شاهان ساسانی را هم رو سفید کرده اند .

۴۶-شیعه ای که در نزد ماست به مدت حدود دویست سال در کارخانه این سگهای آستان علی ،تولید ومرمت ، تزئین وتکمیل شده است که اگر بخواهیم شیعه خود را صفوی زدایی کنیم تقریباً چیزی برای گفتن نداریم و کاری برای انجام دادن . یعنی به کلی کافر ولا مذهب هستیم و مستقیماًباید بازگردیم به خانه علی و فاطمه وشیعه گری را یک بار دیگر از آن ها بیاموزیم و ای کاش چنین کنیم . ما که چنین کردیم و از کرده ی خود تا ابد سرفرازیم .

۴۷- شاه عباس در انتهای باغ عالی قاپو یک باغ وحش ویژه داشت که نظیرش در تاریخ نه سابقه داشته ونه تکرار شده است . در این باغ وحش تعدادی از بربرهای افغانی و مغول تربیت شده بودند تا مخالفان عقیدتی شاه عباس را زنده زنده پاره کنند و بخورند . مشابه قفس هایی که در امپراطوری روم برای مخالفان خود تدارک دیده بودند که البته درآن قفس ها شیر وببر بودند ونه آدم های آدم خوار . این نبوغ فقط و فقط از خود شیطان بر می آید . شیطانی که عزم را برای بر افکندن تشیع جزم نموده است آن هم تحت عنوان تشیع .

۴۸- بنیانگذار شیعه ضد شیعه خود معاویه است وبراستی که به قول شریعتی ،هرچه که داریم ومی کشیم از شیعه اموی است که می گوید : نماز بخوان و هرچه خواهی بکن زیرا شفاعت امامان با توست پس خیالت آسوده باشد !اگرهم امامی زنده نماند مرده اش هم افاقه می کند که بهتر هم هست .

۴۹-« علی جان می دانی که چه قدر دوستت دارم و چه حقی از تو ضایع شده است که بعد از عمری شمشیر زدن برای اسلام اینک خانه نشینی وحتی بچه های کوچه وبازار تو را مسخره می کنند وهسته خرما به سویت می پرانند . شنیده ام که فلانی به درب خانه توآمده است وهمسر تو ودختر پیامبر را به قتل رسانیده است و... به من اجازه بده که با همه سپاهیانم به حجاز بیایم واین ظالمان را از روی زمین بردارم وحق رابه تو برسانم که صاحب حق هستی و در معیت تو به اسلام خدمت کنم و...» یک نمونه از نامه های من فدایت شوم معاویه به علی در دوران سکوت بیست وپنج ساله وخانه نشینی علی است آیا می دانید جو اب نامه های علی به معاویه چیست ؟ یک نمونه از آن در نهج البلاغه آمده است :ای پسر ابوسفیان باز هم دروغ گفتی ...

۵۰- آیا این قربون وصدقه معاویه درباره علی ، حرف دل همه ما شیعیان نیست ؟ اگر چنین است پس همه ما شیعه اموی هستیم که کامل شده اش شیعه صفوی است که دیگر مو لای درزش نمی رود . این همان معاویه است که عشق را از حد گذرانیده واینک در خاک ایران ودر اصفهان تخت سلطنت شیعی گسترانیده و «سگ آستان علی» شده است تا دیگر کسی جرأت شک کردن نداشته باشد و گرنه سر و

کارش به آن باغ وحش انسانی است که در جوار «مسجدشاه» قرار دارد و بربرهای آدمخوارش آماده اند تا استخوان هر کسی را که در شیعه بودن شاه عباس شک دارد خرد کنند .

۵۱- ملاصدرای بیچاره مگر چه گفته بود که عمری را در تبعید و دربدری و بیابان گردی زیست و تازه کلی در درون دربار و «درب خانه» پارتی و فامیل و رفیق داشت که خوراک بربرهای باغ وحش سگ آستان علی ، نشد . او گفته بود که تقلید در اصول دین برای مسلمانان حرام است . همین و بس! ولی مسئله این نبود بلکه ملاصدرا در شیعه بودن و بلکه مسلمان بود شاه عباس تردید داشت و شاه عباس در مباحثه ای علمی که با او در مشهد کرده بود به این نکته پی برده بود که ملاصدرا، شاه را مرشد اعظم و قطب عالم امکان نمی داند و براستی سگی دائم الخمر بیش نمی داند که بر آستان علی پارس می کند تا کسی وارد این آستان نشود . ملاصدرا می دانست که حتی اعراب جاهل صدر اسلام هم در حمله به ایران اجازه نداشتند کسی را بزور به اسلام بخوانند تا چه رسد که مردم مسلمان را به زور تیغ شیعه کنند و فقط کسی چنین می کند که به خون شیعه تشنه باشد . شیعیان حقیقی را می کشند و غیر شیعیان و دشمنان شیعه را به زور شیعه می کنند اینست راز تاریخی پیدایش شیعه ضد شیعه !

۵۲- این به زور شمشیر شیعه کردن از سیاست های مغول بود که به نبوغ وزیر ایرانی وشیعی (؟) یعنی خواجه نصیرالدین طوسی ابداع شده بود . با فتح الموت و قتل عام تنها شیعیان انقلابی به دست هلاکو خان مغول و پناهنده شدن خواجه نصیر که خود از اهالی قلعه الموت بود که گوئی در تسلیم قلعه به مغولان نقش مهمی ایفا کرده بود که به مقام وزارت هلاکو رسید ومابقی شیعیان هم قتل عام شدند وآن گاه مردم سنی مذهب ایران به زور تیغ مغول و تحت سیاستهای خواجه نصیر شیعه شدند البته رشد هم کرده و از هفت امامی به دوازده امامی ارتقا یافتند ولی رازش در اینست که امام آخر و زنده اش تا ابد غایب است و باید غایب بماند و اینست که خواجه نصیر را ناجی واحیاگر شیعه ی اثنی عشری دانسته اند همان طور که صفویان را برپا کننده ی نخستین حکومت جامع شیعی و تمدن شیعی لقب داده اند . گوئی که ترکان و مغولان بسیار بیشتر از پارسیان قدر تشیع را می دانند .آن قدر که حاضرند همه خلق خدا را بین مرگ و قتل عام وبر اندازی نسل ونژاد و شیعه شدن مخیر قراردهند و این خود اختیاری بس عظیم است که آدمی بین مرگ وتشیع ، تشیع را برگزیند . بدون شک این شیعه گری تا ابد راهی جز نوحه و ناله و سینه زنی و قمه زنی بدرگاه علی و آل علی راه دیگری برای ادامه حیات نداشته باشد . و آنست آن شیعه ای که بقول شریعتی :« از مسجد جامع برخاست و در مسجد شاه همسایه دیوار به دیوار کاخ عالی قاپو شد و تشیع سرخ ، تشیع سیاه گشت و مذهب شهادت هم مذهب عزا گردید .»

۵۳- اینگونه بود که دین حکمت و عدالت تبدیل به دین حکومت و عزا شد و مکتب عشقی که جان دادن برای امام را حداقل ایمان می دانست اینک باید برای زنده ماندنش شیعه شود و تا ابد بر سرنوشت شوم خود به بهانه حسین و عباس و علی اصغر ، بگرید تا گناه این خفت و خواری و ذلّت پذیری اش بخشوده شود . و تازه به ازای هر قطره اشکی که یک شیعه برای بدبختی حسین می ریزد همه گناهان بشریت را هم شفاعت می کند پس انسانی تا به این حد پاک وبخشنده وشفاعتگر خلق خدا ، حق دارد که این گونه دیوانه شود و آقای بوش را ناجی خود بداند تا بیاید وگرگ آستان علی شود در عراق و این گونه بود که ما شیعه شدیم .شیعه ضد شیعه ! شیعه ای دارای امامی ابداً غایب که بین مرگ و غایب بودن باید یکی را انتخاب کند و گرنه امام نیست .

۵۴ – دینی که امام زنده اش را به دست خودش می کشد و سپس خاک مقبره او را سرمه ی چشم می کند وباز در انتظار ظهور حکومتش می نشیند که اگر ظهور کرده وحکومت کرد که مرحبا در غیر این صورت باز هم اورا می کشد و آنقدر امام می کشد تا امامان جملگی از امامت خود توبه کرده و حکومت پیشه کنند ! اینست شیعه ضد شیعه ! که امامش یا در قبرستان است و قبرش بر تختی از طلا ونقره و جواهر است و مشغول سلطنت بر شیعیان است ویا از ترس جانش مقیم در چاه است و امامتش در نبودنش است و اگر ظهور کند و تاج وتختی نداشته باشد باید در زیر تاج و تخت خود دفن شود و از همان زیر ، سلطنت کند . امامی که شاه نباشد بهتر است که اصلاً نباشد : اینست شیعه ضد شیعه و امام ضد امام !

۵۵- اصولاً دینی که از تاریخ می آید به واسطه وراثت و روایت ، همان مذهب ضد مذهب است چه مسیحیت چه سنی یا شیعه. و اینست کسی که امامی زنده و حاضر نداشته باشد که تحت ولایت و نور هدایتش باشد از هر مذهبی که باشد امروزه که آخرالزمان دین است جبراً از اهالی مذهب ضد مذهب است یعنی منافق و دیوانه . حال اگر دم از تشیع هم بزند که رسماً و علناً هم مذهب امامیه است و بی

امام باشد منافقترین فرقه از مذاهب ضد مذهب روی زمین است یعنی همین که اکثراًهستیم ! اینست که یا علی اللهی هستیم یا علی کش و این دو روی سکه شیعه ضد شیعه است .

۵۶- تا آنجایی که تاریخ روایی به یاد می آورد ما ایرانیان لااقل سه بار و هر بار به مدت حدود دو قرن در تاریخ خود به تیغ مذهب ضد مذهب قتل عام شده ایم ونسل برافتاده ایم و باقی مانده ی ما باز به زور تیغ به جرم همان مذهبی که کشته شده بودیم ، به همان مذهب گرویدیم ، یعنی به جرم شیعه بودن کشته شدیم و دوباره به جرم شیعه نبودن کشته شدیم . آن چه که نهایتاً حاصل آمد شیعه ضد شیعه بود که اینک ما هستیم ! و این همه جزای دعوی بزرگ و بی محتوائی است که نموده ایم . اینست که نه شیعه هستیم و نه نیستیم .اینست شیعه ضد شیعه آیا مفهوم شد !؟

۵۷- یک حکایت :گویند جرجیس نبی را بارها به شقی ترین روش های متفاوتی کشتند تا دست از ادعای نبوتش بردارد و هر بار به معجزه ی الهی زنده شد و به دعوتش ادامه داد و نهایتاً حتی یک نفر هم ایمان نیاورد . و زنش هم او را از خانه بیرون کرد و او سر به کوه وبیابان نهاد و دست از نبوتش کشید ویک فیلسوف و نهیلیست شد و به جرجیس حکیم ، معروف گردید در سرزمین دیگری او بانی مذهب پوچی و نیستی گردید که اصولش به این قرار است : اولاً اینکه هیچ چیزی وجود ندارد . ثانیاً اگر هم وجود داشته باشد قابل شناخت نیست . ثالثاً اگر هم قابل شناخت باشد این شناخت قابل انتقال به دیگران نیست این مذهب انسان آخر الزمان است که در عرصه ی ختم نبوت پدید آمده است و گوئی بشریت به همان نتیجه ای رسیده که شکست خورده ترین پیامبر خدا چند هزار سال قبل به این نتیجه رسیده بود . این معنا و راز امامت به عنوان تنها راه نجات و هدایت آخر الزمان است ویعنی برای کسی که امام زنده ای نداشته باشد گوئی که هیچ چیزی وجود ندارد و بود ونبود جهان یکسان است و اگر هم یکسان نباشد قابل شناخت نیست . و اگر هم قابل شناخت باشد (زندگی وانسان و جهان)این معرفت قابل انتقال به دیگران یا قابل اکتساب از کسی یا مدرسه ای نیست الا از طریق ارتباط قلبی و اتحاد روحانی با امام زنده ای . اینست تشیع راستین و حرف اول و آخر مذهب امامیه ! ؟

۵۸- و اما واضح ترین صورت شیعه ضد شیعه و نعل وارونه همان ترتیب اصول دین شیعه است یعنی توحید ، نبوت ، معاد ، عدل و امامت در حالیکه همان طور که نشان داده شد این ترتیب در عمل ایمانی یک شیعه حقیقی روندی معکوس و وارونه دارد یعنی امامت ، عدل ، معاد ،نبوت و توحید . یعنی از امامت است که اصلاً دین در آدم زنده می شود و به تدریج عدل و سپس معاد و نبوت و دست آخر توحید حاصل می شود . یعنی آدمی از امامت است که بر دین زنده و ایمان دینی راه می یابد و نه از توحید نظری و ادعایی . روند از توحید به سوی امامت همان روند نفاق و نعل وارونه است به لحاظ باطنی و لذا نعل وارونه شیعه ضد شیعه در تاریخ هم بستر نفسانی اش اسلام بی امام است توطئه های شاه - ملا هم جز براین نفسانیت نفاق نمی توانست عمل کند و به بار نشیند و تبدیل به یک مذهب تاریخی گردد و حامل سنت و آداب گردد .

۵۹- پس بهتر است دست از مظلومیت و مظلوم نمایی تاریخی برداریم وکل نقص را گردن حکومتها نیندازیم بلکه آنها را عامل قهر وغضب الهی درباره بی عملی ادعای بزرگی بدانیم که مرتکب شده ایم اذها تیغ غضب الهی برفرق سر نفاق شیعی بوده اند . همان طور که امامان مظهر رحمت و نعمات و شفاعت وکرامات الهی بر مردم بوده اند این شاهان هم مظهر غضب خدایند .به یاد آوریم که فی المثل اسماعیلیه بعد از حسن صباح در قلاع ها چه فساد و فتنه ها به بار آوردند که خداوند مغول را برای ادب کردن آنها نازل کرد و بساط نفاقشان را در هم پیچید و صفویان نیز به نوعی دیگر .

۶۰- آنکه امام را شاه می خواهد و مذهب امام شاهی را بنا نهاده است (همان طور که در فرقه های صوفیه شیعی همه مریدان ومشایخ دارای الفاظی با پسوند «علیشاه » هستند) به غضب شاهان دچار می شوند تا حساب علی را از شاه جدا کنند . هر حکم و معنا وباور و سنت ورفتاری که فقط منوط به زبان و سنن عربی می شود و ربطی به اسلام وتشیع علوی ندارد و ادامه نژاد پرستی عربی و جاهلیت قبل از اسلام است مثل نماز سهوی ، اذکار وادعیه سهوی ، استخاره ، دعا نویسی و ورد خوانی وغیره که حاصل فهم نشدن الفاظ عربی در ایرانیان است و این نفهمی تبدیل به راز و رمز وجادو و قداست مالیخولیایی شده است و ربطی به اسلام و تشیع علوی ندارد و تشیع عربی است و خطرناکترین شیعه ضد شیعه .

فصل دوم

تشیّع علوی و تشیّع عربی

بسم الله العلی

۱-نژاد (شجره ممنوعه) بزرگترین دام وآفت وپرتگاه مذاهب است . همان طور که اصلاً دین خدا برای رهایی بشر از منجلاب نژاد پدید آمده است منجلاب شجره ممنوعه که آدم وحوا به آن مبتلا شدند و بهشت را از دست دادند . شجره ممنوعه همان شهوت جنسی ونتایج حاصل آن از جمله پیدایش نسل و نژاد و پرستش آن است .

۲-به همین دلیل نخستین و شقی ترین دشمن هر پیامبری همانا نژاد او بوده است که نهایتاً تحت عنوان پیروی از دین رسول ، به تحریف وتباه سازی آن دین پرداخته است و مذهب ضد مذهب را ساخته و پرداخته است .

۳-و لذا بزرگترین دشمن دین موسی و عیسی ، بنی اسرائیل بوده اند همان طور که بزرگترین دشمن دین بودا هندوان وبزرگترین دشمن دین زردتشت هم ایرانیان بوده اند و بزرگترین دشمن دین محمد هم اعراب بوده اند . اینان مهد پیدایش مذهب ضد مذهب یعنی نفاق هستند .

۴-پس پر واضح است که یک غیر بنی اسرائیلی هرگز نمی تواند و نباید دین موسی و عیسی را از بنی اسرائیل بیاموزد و یک غیر عرب هم نباید دین اسلام را از اعراب سراغ گیرد و غیره .

۵- اینست که مؤمن ترین مسلمانان نه در اعراب که در ایران و هندوچین و آمریکا یافت می شوند و مؤمن ترین بودائیان نه در هند که در چین وژاپن هستند . حق در نژاد پرستی مهجور و مظلوم است وبه قول معروف همواره پای چراغ تاریک است و چراغ نورش را به دور دستها می فرستد .

۶-پس واضح است آن اسلامی که از طریق اعراب و نژاد قریش (امویان وبنی عباس) به ما رسیده همان اسلام ضد اسلام است که عموماً هم به زور شمشیر به ما تحمیل شده است . به زبان دیگر آن اسلامی که از طریق سادات قریش به ایرانیان رسیده اسلام نژاد پرستانه و لذا نفاق است که فقط عربیّت را تحت الفاظ قرآنی در فرهنگ ما تزریق نموده است ونه معرفت و علویّت را .

۷-در واقع خالص ترین شریانهائی که اسلام محمدی و امامت علوی را به ایرانیان رسانیده از درب وجود سلمان فارسی و سپس همسر امام حسین (شهربانو) و یاران ایرانی حسین و سپس مستقیماً از طریق خود امام رضا در ایران و مریدان ایرانی اش بوده است که عموماً اسلام عرفانی است که حکمت علوی را باخود داراست و معارف توحیدی قرآن را و ارادت اهل بیت عصمت . و اینست که اسلام ایمانی ونه اسلام شرک ونفاق در ایرانیان رابطه ای مستقیم با ارادت عرفانی و عشق به علی و حسین و امام رضا دارد . واینست که ایرانیان به امامان دیگر تقریباً احساس چندانی ندارند و اگر هم دارند به واسطه ارادت به همین سه امام مذکور است که رابطه مستقیمی با ایرانیان داشته اند و به وساطت و دلالیِ نژاد قریش نبوده است .

۸-بنابراین می توان از دو نوع اسلام وتشیع سخن گفت علوی و عربی ! و به زبان دیگر اسلام امامی و اسلام عربی که اولی ذاتاً از ارادت وعشق و معرفت درباره امامان است و دومی هم تماماً سنت اعراب قریش است که به صورت اصالت زبان و اصالت لباس خود نمایی می کند همان طور که عمده روحانیون ما به همین دو ویژگی شناخته می شوند زبان عربی و پوشش عربی ! و آنانکه گرایشات عرفانی و حکمتی دارند در جامعه روحانیت منزوی و یا طرد می شوند . مثل علامه طباطبایی ، آیت الله طالقانی ، علامه امینی و امام خمینی در تاریخ معاصر .

۹-البته اصالت زبان و پوشش عربی تحت عنوان رعایت حدیث ثقلین یعنی کتاب و سنت ، تطهیر و تقدیس می گردد . گوئی که قرآن واسلام و خدای محمد جز ادبیات عرب چیز دیگری نیست و سنت محمدی هم جز لباسش و برخی آداب عبادی ، حرف دیگری ندارد این همان اسلامی است که از درب شجره ممنوعه یا نژادپرستی به ما ایرانیان رسیده است . و لذا اولین اصل مسلمان شدن یک غیر عرب آ موزش زبان عربی و تقلید از لباس عربی است که این آفت به نومسلمانان اروپا و آمریکا و آفریقا و هندوچین هم رسیده است و لذا برجسته ترین نشانه مسلمانی یک لباس عربی با عرق چین و نعلین است

و مقداری عربی بلغور کردن ! این رخنه شجره ممنوعه در دین محمد است یعنی رخنه ابلیس و لذا از همان آغاز نفاق شروع می شود و تقلید و قشری گری و مکتب اصالت جهل و خرافه و ورد وفوت .

۱۰-در حالیکه امّیّت یعنی اصالت فرهنگی و زبانی ، اساس حقانیت دین هر پیامبری است اکثر ایرانیان از این اساس بیگانه ایم و لذا اسلام ما هرگزفطری و قلبی نمی شود زیرا با زبان بیگانه با خدا سخن می گوییم . درحالیکه این باید بر فرهنگ بومی هر قومی بارور شود و گرنه نفاق فرهنگی و اخلاقی و عاطفی و فکری پدید می آورد .

۱۱-نگاه کنید که در مساجد عبا گذاشته اند تا مؤمنین برای اقامه نماز ، عبا بر تن کنند تا در نزد خدا مقبول آیند یعنی به عربی سخن گفتن با خدا حتی کفایت نمی کند و بایستی لباس هم عربی باشد . آیا خدا عرب است ؟

۱۲-آری چنین است که فی المثل بنی اسراییل خود را فرزندان خدا می خوانند زیرا خدای آنها عبری است و این غایت نژاد پرستی و کفری است که لباس دین وایمان برتن کرده است در باور آنها حتی غیر بنی اسرائیل هم اگر به دین موسی وارد شود بازهم بیگانه و غریبه درگاه یهوه هستند زیرا زبان یهوه را بلد نیستند و یا با لهجه خود یهوه نمی توانند با خود او سخن گویند و لذا خدا از آنها خوشش نمی آید و شاید اصلاً لهجه غیر بنی اسرائیلی را نمی فهمد و اینست که این نو یهود بیچاره تا ابد باید به خاخامها حق حساب بدهد .

۱۳-نگاه کنید چه وسواس جنون آمیزی در قرائت قرآن و نماز وجود دارد که گاه اندک تخطی در تلفظ غیر قریشی به مثابه ابطال نماز است . این همان شجره ممنوعه و حضور ابلیس در لباس اسلام است این همان اسلام و تشیع عربی است.

۱۴-جنگ محمد با نژاد پرستی قریشی در همان آغاز کاملاً آشکار است او بلال را که یک آفریقایی و لهجه دار است مؤذن خود ساخته است که تا به آخر مورد تمسخر و انکار نژاد پرستان قریش بوده است و محمد اصرار حیرت اوری داشت تا یک غیر عرب که لکنت زبان هم دارد اذان بگوید تا به همه نشان بدهد که اسلام ربطی به عرب بودن ندارد و اتفاقاً خداوند غیر عربها و بی سوادها را بیشتر از نژاد پرستان با سواد دوست دارد .

۱۵-اسلام عربی چنان در ایرانیان رخنه دارد که بسیاری از روحانیون و مراجع حتی تداعی مفاهیم آیات را در قرائت قرآن و نماز موجب ابطال نماز و ابطال ثواب قرائت قرآن می دانند . این خود ابلیس است که در بین خدا و بنده اش حائل است .

۱۶-نگاه کنید که ترجمه قرآن به فارسی در همین قرن اخیر است که با هزار ترس ولرز رایج شده است که هنوز بسیاری از مردم قرآن با معنا را قرآن نمی دانند و دارای خاصیت و کرامت و قداست نمی خوانند گوئی هرچه که هست در زبان عرب است و شاهراه هدایت همان صرف و نحو و ادبیات عربی است و لا غیر .

۱۷-نگاه کنید که بخش عظیمی از ادبیات شیعی و اسلامی که ایرانیان نگاشته اند به زبان عربی است از جمله تفسیر قرآن و کسی نیست از این آقایان سوال کند قرآن را برای که تفسیر می کنید ؟برای اعراب ؟ انها که اصلاً مایرانیان رانه به مسلمانی قبول دارندو به علاوه قرآن را به خوبی می فهمند و درباره اش فکر می کنند و لذا نیازمند تفسیر نیستند واینست که اساس این تفاسیر بر صرف ونحو و اشتقاق شناسی و ریزه کاریهای ادبیات عرب استوار است که نه به درد عرب می خورد (چون می دانند) و نه به درد عجم که اصلاً هیچ نمی دانند . پس تفسیر عربی قرآن برای چه کسی نوشته شده است ؟ شاید هم اجنه و شیاطین ! این همان مالیخولیای هزار ساله ای است که همان اسلام و تشیع عربی است یعنی اسلام وتشیع شجره ای و ابلیسی. آیا این جنون نیست ؟

۱۸-یک دانشمند عارف مشربی مثل علامه طباطبایی که تفسیر المیزان را به عربی نوشته است در پاسخ به یک خبرنگار که می پرسد چرا به عربی نوشته اید می فرماید : رسم بود و همه به عربی می نوشتند ما هم به عربی نوشتیم !! ؟و اینک یک گردان مترجم مشغول ترجمه به فارسی آثار این شیعه ایرانی هستند .

۱۹- این رسم همان اسلام شجره ای است یعنی کفر در لباس اسلام یعنی نفاق . یعنی بدبختی هزار وچهار صد ساله ما ایرانیان .

۲۰- یکی از دلایلی که عمر خلیفه دوم می خواست سلمان فارسی را از ولایت ایران خلع کند اقدام سلمان به ترجمه به فارسی قرآن و مخصوصاً نماز بود که علی در آن سکوت و خانه نشینی بیست و پنج ساله اش برای اولین و آخرین بار شمشیر کشید و عمر غلاف کرد .

۲۱- یعنی ما از زمان سلمان تاکنون هیچ گامی در جهت ایرانی کردن اسلام برنداشته ایم و اینست راز همه بدبختی های هویتی ما که همواره اجنبی بر ما حکومت کرده است و هرکه به زبان عربی با ما حرف زده و بر ما فرمان رانده گوئی خدا بر ما فرمان رانده و لذا تسلیم و مدهوش بوده ایم و هستیم این اسلام نیست بلکه ابلیس است در لباس عربی که چهارده قرن است که ایرانیان را تحقیر کرده است .

۲۲- اعراب گفتند لااله الا الله و از یک قوم بدوی و چادرنشین و سوسمار خوار و زنده به گور کننده دختران در مدت نیم قرن به بزرگترین امپراطوری روی زمین مبدل شدند و ما ایرانیان هم لااله الا الله گفتیم و به خاک مذلت نشستیم می دانید چرا زیرا انها فهمیدند که چه می گویند و ما نفهمیدیم که چه می گوییم گوئی همان قدر که خدا منظور مارا می فهمد کافی است و لازم نیست که ما منظور خود و خدا را فهم کنیم و لذا رابطه ما با خدا چهارده قرن است که یک رابطه یک طرفه است و هیچ پاسخی از خدا دریافت نکرده ایم و لذا مبتلا به این همه خرافات و جنون گشته ایم .

۲۳- آیا می دانید چرا امام خمینی که یک مرجع درجه چندم و نامعروف و تبعیدی بود توانست رهبر قلبی ملت ایران شود و آنهمه مراجع معروف و معظم که هزار بار مقلدان بیشتری داشتند هرگز کمترین رابطه ای با مردم بر قرار نکردند و لذا کمترین خدمتی به دین مردم ننمودند ؟ به این دلیل که امام خمینی با زبان امی با مردم سخن می گفت فقط همین ! بازبان و لهجه عربی با مردم حرف نزد و جانماز عربی آب نکشید و هرگز یک آیه عربی در سخنانش برای مردم قرائت نکرد و می دانیم به اعتراف خودشان عمری در قم مطرود جامعه روحانیت بودند زیرا ایشان اهل فلسفه و حکمت بود . یعنی در واقع به زبان فارسی هم فکر می کرد و قرآن را به زبان مادری قرائت می نمود و فهم می کرد .

۲۴-به لحاظ روانشناسی و زبان شناسی می دانیم که آدمی فقط به زبان مادری اش فکر می کند حتی اگر یک استاد مسلم در یک زبان خارجی باشد و تمام عمرش را هم در آن کشور بیگانه زیسته باشد . یعنی اگر کسی در سن هفت سالگی به کشوری بیگانه مهاجرت کند تادم مرگ باز هم بازبان مادری اش می اندیشد و این یک راز بزرگ از حقانیت زبان امی (مادری) می باشد .

۲۵-و اینست که با کمال حیرت شاهدیم که از این همه آخوندهای فیلسوف و علامه و مجتهد و مفسر قرآن که هریک ماشاالله کمتر از صد سال عمر نمی کنند در کل تاریخ هزار ساله ما یک فکر بکر تولید نشده و یک حکمت و معنا و معرفت از اسرار قرآنی و اسلام به قرآن و احادیث اضافه نشده و حتی در قلمرو فقاهت هم یک فتوا و اجتهاد علاوه بر فقه جعفری بر کتابهای فقهی ما افزون نگشته است و ما هزار سال است که در قلمرو دین و معنویت در جا می زنیم و فسیل شده و مغزمان از کار ایستاده است. زیرا دین ما عربی و ذهن ما فارسی است و این نفاق و تضاد روح مارا دو شقه کرده و هلاک شده ایم .

۲۶- اینست که فقط عرفای ما هستند که کارخانه تولید معرفت و معنویت بوده اند زیرا دینشان به زبان مادری و با زبان مادری با خدایشان حرف می زدند و شهامت به فارسی اندیشیدن درباره قرآن و اسلام و احادیث را داشته اند و لذا همواره مورد تکفیر و ارتداد جامعه روحانیت عربی بوده اند این نبرد و اختلاف فقه با عرفان نیست بلکه نبرد و نژاد پرستی قریش با زبان فارسی است ، نبرد ابلیس با ایمان ایرانی است ، نبرد تشیع علوی و تشیع عربی است .

۲۷- آیا می دانید رنسانس اروپا و پایان دوران سیاه و مرگ بار قرون وسطای کلیسا از کجا و چگونه شروع شد ؟ تبدیل زبان مسیحیت از عبری به زبان لاتین و سپس زبانهای بومی کشورهای اروپایی . یعنی از زمانیکه مردم اولاًاز شر حماقت خود (حرف زدن با خدا و مسیح به زبانی که نمی فهمیدند) نجات یافتند و سپس شروع کردند به زبانی که می فهمیدند با خدا و مسیح و مریم مقدس سخن گفتند . و این نجات از جنون و نفاق و اسارت ملایان یهود بود که به لباس مسیحیت در آمده و تاج و تخت سلطنت

مسیح را غصب کرده بودند و به زبان عبری بر کل اروپا فرمان می راندند و هر مؤمن مسیحی راکه عبری نمی دانست به جرم الحاد و جادوگری در آتش می سوزاندند .

۲۸- آیا می دانید گاندی چگونه یک میلیارد هندو را از فلاکت و اسارت و استعمار و بردگی سیصد ساله انگلیس نجات داد ؟ برای اولین بار کتاب « بهگودگیتا » کتاب مقدس هندو را از زبان سانسکریت به زبان های محلی هندو بیان و تفسیر کرد و مفاهیم آن را در حیات اجتماعی مردم وارد ساخت از جمله فلسفه «ساتیا گرا » که مبارزه بدون خشونت است یعنی مبارزه با محبت و عشق ! جالب است که خود گاندی هم برای اولین بار این کتاب را با ترجمه انگلیسی اش در لندن مطالعه کرد و فهمید و منقلب گردید و سپس ملت هند را منقلب کرد .

۲۹- خود قرآن می گوید که اگر این کتاب (قرآن) به زبان عربی سلیس (عربی مردمی و نه کلاسیک) بر اعراب نازل نمی شد کسی ایمان نمی آورد ؟ می دانید چرا ؟ خیلی ساده است زیرا نمی فهمیدند . حال چه طور ممکن است قرآن عربی موجب ایمان مردم غیر عرب شود ! اینست که ما بارها نشان داده ایم که اسلام حقیقی و ایمانی و هدایت بخش از طریق محمد و علی به ایرانیان نرسیده است بلکه از طریق سلمان که رابطه قلبی و اتحاد روحی با محمد و علی داشت بر قلوب ایرانیان نازل شد . یعنی قرآن عربی در قلب سلمان تبدیل به قرآن فارسی شد و بر ایرانیان نازل شد و اینست که به قول هانری کوربن و ماسینیون ، سلمان فارسی پیامبر محمد و علی بر ایرانیان بود .

۳۰- دینی که کل معجزه اش کتاب (قرآن) یعنی عقل و معرفت است چگونه می تواند به غیر از طریق معرفت موجب هدایت شود . چگونه می توان از طریق نفهمیدن ، مسلمان شد اینست مسئله !

۳۱- خود اعراب مسلمان ، یک هزارم خرافاتی را که ما ایرانیان به اسم اسلام داریم ، ندارند . و هزار افسوس و دریغ که اعراب ما ایرانیان را احمق می خوانند و لعن و طرد می کنند و حق هم دارند . آنها مارا نجس می دانند و مشرک می نامند و حق هم دارند که با باتوم در مکه و مدینه بر سر وکله مان بکوبند . این حق جهل ماست .

۳۲- ملتی که بر سر نمازش نه می فهمد که چه می گوید ونه می خواهد بفهمد اصلاً با خدا چه کار می تواند داشته باشد . او مقادیری عربی بلغور می کند تادر روز قیامت در آتش دوزخ سرنگون نشود همین وبس . همه عبادات ما شیعیان عربی فقط و فقط برای ثواب اخروی است یعنی حق سکوت و رشوه به خداست و این فریاد خدا که « فویل للمصلین » اساساً متوجه شیعیان عربی است و مائیم اسوه نمازگزاران سهوی و ریائی که خداوند این جماعت را دشمنان دین خدا نامیده است . کسانی که روزی سه بار می ایستند و مقادیری هذیان و پچ پچ های خواب آلود تحویل خدا می دهند و مقادیری شکلک برای خدا در می آورند به اسم « پرستش » باید هم دیوانه شوند و همه امورشان را با خرافات رفع و رجوع کنند و چون دیگر رمالی و دعا نویسی و ورد وفوت و اذکار سهوی خاصیت ندارد نوبت انرژی درمانی و یوگا و اوراد هندی می رسد و عاقبت چاره ای نیست جز انکار هرچه خدا و پیامبر و امامان ودین ومقدسات . و این تازه جای بسی امید است که سر آغاز کفری آشکار و بی ریاست . البته اگر دیگر عمری و امیدی باقی مانده باشد و سر از دیوانه خانه در نیاورده باشیم هرچند که امروزه کل جامعه ما یک دیوانه خانه بزرگ است . دیوانه خانه ای که رهبرانش عبارتند از رمالان و جن گیران و دعا نویسان و فال گیران و انرژی درمانگران و ملائک فروشان و احضارگران روح و شیاطین و ... و این است که نسل جوان ما در آثار دون خوان و اوشو بیشتر احساس معنویت می کنند.

۳۳- آیا این مضحک و فاجعه نیست که آثار نوابغ علم و دین این سرزمین را از طریق ترجمه به فارسی از ترجمه های اروپایی و روسی بخوانیم و فهم کنیم ؟ آثار ابن سینا و ملاصدرا و میر داماد و غیره . زیرا این بزرگان درشان خود نمیدیدند که اندیشه و مکاشفات خود را به زبان مادری بنویسند آنها به عربی نوشتند و حالا اروپائی ها آنرا از عربی به زبانهای خود ترجمه می کنند وبنابراین ما بایستی اندیشه نوابغ ایرانی را بعد از چندین ترجمه و تفسیر دریافت کنیم . معلوم است که چه اتفاقی می افتد در واقع ما غربی شده اندیشه های یک ایرانی را در می یابیم آنهم از زبان عربی . بنابراین فکر و فرهنگ و دین و معنویت ما ایرانیان معجونی از مفاهیم و الفاظ عربی –غربی است . اینست راز بی هویتی ما و عقب ماندگی ما که هرگز با انرژی اتمی و سلولهای بنیادی و ژنتیک قابل جبران نیست این تقصیر استعمار نیست باز صد رحمت به آنها که لااقل آثار نوابغ مارا می خوانند و برای ما شرح میدهند . این تقصیر اعراب هم نیست . این حقارت و فقارت اندیشه تقصیر کسی جز خود ما نیست . مگر کسی

می تواند فکر و ایمان ومعنویت کسی را غارت کند . معلوم نیست که این خود بد بینی و احساس حقارت از کجای تاریخ در ما پیدا شده است . آیا این مازوخیزم و از خود بیگانگی –بیانی از عشق و ایثار ایرانیان است ؟

۳۴- آیا این جنون و فلاکت حاصل فهم غلط ایرانیان درباره حدیث ثقلین است که کتاب و سنت را مترادف با زبان عربی و لباس عربی دانستند که مسلمانی ما شد صرف و نحو و عبا و عمامه ؟

۳۵- از کجا اسلام مترادف با مکتب اصالت نفهمی شد و رستگاری هم عین حماقت گردید ؟ این همان اسلامی است که از طریق زر و زور و تزویر و زار وارد شده است .

۳۶- دینی که پیامبرش خانه اش را تبدیل به دانشگاه کرد و در سنگرهای جهادش مباحثه علمی و فلسفی و عرفانی جریان دارد و شیعه ای که امامانش به طور قاچاق کلاسهای علمی و بحث های فلسفی به راه می انداختند امام اولش می گوید « هرکه به من کلمه ای بیاموزد مرا تا ابد بنده اش کرده است » چگونه پیروانش این گونه خرافی و احمق و دیوانه شده اند که عقل و حکمت را زندیقی گری و الحاد می دانند و عقلا و حکیمان و عارفانش را محکوم به مرگ می کنند و هرکه به زبان غیر عربی درباره اسلام بیاندیشد و حرف بزند « التقاطی » نامیده می شود و خونش مباح . این تشیع قریشی است نه علوی .

۳۷- آیا این خود ابلیس نیست که ره دین محمد را در ایران زمین زده است ؟

۳۸- چگونه یکی از خردمند ترین اقوام بشری به این مالیخولیا مبتلا شده است و نام این مالیخولیا را عشق به اهل بیت نامیده است که فقط عاشق مرده اهل بیت است و غیب امامش را می پرستد این ریشه در شیعه گری منافقانه ما دارد که تاب تحمل امام زنده را نداریم .

۳۹- محمد می گفت که قوم سلمان حکمت و اسرار دین مرا می یابند حتی اگر در آسمان باشد پس کجایند قوم سلمان ؟

۴۰- این تعصب ایرانی گری نیست که در قبال عربیت سخن می گوید که نژاد پرستی به هر نامی ننگ و جاهلیت و شقاوت است . بلکه این تعصب عقل ومعرفت است که در قبال جهل و حماقت پرستی فریاد می زند . آخر در کجای دنیا ، نفهمیدن فضیلت دارد و موجب تقرب الی الله و رستگاری می شود . چه بلایی بر سر عقل و شعور ایرانی آمده است که ورد را بر فکر ترجیح داده که به جای خواندن و فهمیدن کتاب ، کتابی را ورق می زند ، و صفحاتش را لمس می کند و تماشا می کند تا در آخرت ثوابش را ببرد . جنونی تا این حد در هیچ مذهبی در طول تاریخ گزارش نشده است که کلام خدا را بپزند و آبش را در خانه بپاشند تا از شر شیاطین و اجنه در امان باشند آیا این خود شیطان نیست که چنین دین و آئینی بر پا کرده است ؟ شیطانی که نامش اسلام و تشیع عربی است که ناجی آخر الزمانش هم باید امتحان ادبیات عربی بدهد تا مقبول واقع شود و آزمون دی . ان . ای . باید حقانیت وجودش را به اثبات برساند مبادا که غیر قریشی باشد مسلماً خدای چنین دینی هم در روز قیامت کبری و لقاالله اگردر لباس عربی نباشد انکار می شود شاید در چنین روز و واقعه ای باشد که بالاخره مغزمان یک تکانی بخورد و اندکی بیاندیشیم هنگامی که به ناگاه ببینیم که خداوند به زبان مادری ما سخن می گوید . اتفاقاً در رویارویی با چنین وا قعه ای است که به قول قرآن در آن روز کافران خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می کنند و می گویند ای کاش خاک می بودیم مخصوصاً خاک زادگاه مادری مان !!

فصل سوم

فلسفه حدیث ثقلین

(کتاب و سنّت)

بسم الله الفاطر

۱-گویند که پیامبر اسلام در وصیتش به امّت آنها را برای گمراه نشدن و ماندن به صراط هدایت دعوت به رعایت ثقلین نموده است که عبارت است از : کتاب وسنّت . به زبان ساده یعنی رعایت تئوری و عمل پیامبر خدا که اسوه دین است .

۲-شیعیان این سنت را حمل بر عترت یعنی سبک و سیاق و آداب و راه و رسم زندگی امامان کرده اند که اوصیای رسولند . و کتاب (قرآن) را هم همان برداشت امامان از کتاب می دانند . یعنی در واقع این هر دو ثقل بر می گردد به وجود امام .

۳-چند مسئله : آیا منظور از امام همان امامان صدراسلامند ؟ که در واقع برای ما همان اخبار و روایات و احادیث منسوب به آنها می باشد .

٤-اگر منظور همان امامان صدر اسلام باشند اصلاً چرا باید از سنت آنها تبعیت کرد و از سنت خود رسول تبعیت نکرد که بسیار جامع تر و مفصلتر از همه امامان در تاریخ به ثبت رسیده است و به ما رسیده .

٥-مسئله دیگر اینکه چه ملاکی برای راستی این همه اخبار و احادیث ضد ونقیض که به ما رسیده وجود دارد که خود منشأ هفتاد و دو فرقه شده است .

٦-اگر سنت رسول که مجموعه ای از اخبار است کافی نیست پس آیا عترت امامان هم که مجموعه ای از اخبار دیگری است کافی است ؟ و اگر رسول نیازمند وصی است پس امامان هم نیازمند وصی در هر عصری هستند .

۷-و امّا درباره کتاب : آیا همه آیات و اسرار قرآنی به واسطه امامان تفسیر و تأویل شده است وبه ما رسیده به فرض اینکه کل تاریخ مکتوب را تصدیق کنیم ؟ مسلماً خیر !

۸-پس عقل می گوید که منظور از امام فقط امامان صدر اسلام و اخبار و روایات منقول و مکتوب نیست بلکه وجود امام زنده و حی و حاضر در هر عصری است که هم کتاب را تفسیر می کند وهم آداب زندگی را به ما می آموزد .

۹-ولی اگر امام زنده ای در میان مردم باشد اصلاً نیازی به کتاب و سنت هم نیست زیرا او خودش هم کتاب ناطق است و هم اسوه زنده و عینی سنت .

۱۰-عقل می گوید که منظور از سنت مطلقاً اخبار تاریخی نیست زیرا تقریباً درباره هر خبر و حکمی لااقل یک نقیض هم وجود دارد .

۱۱-بعلاوه تشخیص و فهم کتاب و سنت هم مستلزم یک امر پیشین بنام عقل است . پس عقلی که درست را از نادرست در کتاب و سنت اخباری تشخیص دهد خودش بدون کتاب و سنت هم می تواند راه درست زیستن و هدایت را بیابد .

۱۲-بنابراین آنکه عقل دارد که به قول رسول همان وحی بدن است و نور دین است . نیازی نه به کتاب دارد و نه سنت و تاریخ . و آنکه عقل ندارد و به عقل خود اطمینانی ندارد محتاج یک امام زنده است که حکم عقل ودین را به او باز گوید . بشرط اینکه او هم ایمان و اعتمادی داشته باشد و از امامش اطاعت کند .

۱۳-کتاب (قرآن) به مثابه قول پیامبر از جانب خداست و سنت هم عمل پیامبر به حکم خداست وهر دو برای ما امروزه در حکم خبر و روایت و تاریخ است و دو تا کتاب است که یکی قرآن نام دارد و دیگری حدیث . و اگر به احادیث هیچ اطمینانی نیست و لذا باید عقل را در آن بکار بست و گزینش نمود کتاب

قرآن هم کمابیش دارای همین معنا و ماهیت است برای خواننده اش . زیرا به حکم عقل خود از آن استنباط می کند و آنچه را که نمی فهمد و یا درست تشخیص نمیدهد حذف می کند . و بعلاوه اینکه خود کتاب قرآن هم از نظر شیعه بدست دشمنان دین تدوین و جمع آوری شده است و قرآن علی امری جداگانه بوده که مفقود شده پس این کتاب قرآن هم جای تردید دارد و بدون عقل اعتباری ندارد و کاربردی هم ندارد .

۱۴-پس کتاب و سنت که هر دو به صورت دو تا کتاب به ما رسیده هم به لحاظ تاریخی و اعتبار انتقالش به ما و هم از نظر عقل نمی تواند حجت های مطلق باشد. و آنچه که عملاًاتفاق می افتد اطاعت هر مسلمانی از عقل خودش است .

۱۵-بنابراین امروزه فقط دو انتخاب باقیست : عقل و امام ! عقل بی نیاز از کتاب و سنت عمل می کند و حداکثر از کتاب و سنت برای توجیه خود بهره می برد . و اما امام هم که قاعدتاً باید مظهر کتاب و سنت هر دو باشد نیز به تشخیص عقل تأیید یا تکذیب می شود . واطاعت از امام هم نهایتاً اطاعت از عقل خویش است و حداکثر فرد از امام بعنوان توجیه و یاوری برای عقل خود بهره می جوید مثل استفاده از کتاب و سنت .

۱۶-پس نهایتاً آنچه که عملاً به عنوان تنها حجت عملی باقی می ماند عقل است . امروزه این همه مسلمان و شیعه با کتاب و حدیث و با امام و مرجع سرو کار دارند و نهایتاً هر کس برداشت خودش را از اسلام دارد و به عقل خودش عمل می کند . و عجبا که سیر کلی و عملی زندگی با کتاب و بی کتاب و با امام و بی امام فرقی ندارد الا در توجیهات و جزئیات . و این همان روندی است که کل مردم جهان طی می کنند از هر مکتب و مذهبی که کتابشان علم است و سنت و عترت آنها هم تکنولوژی . این است راه و رسم همه مردمان جهان در عصر ما . پس عقل هم دیگر دِمُده شده است .

۱۷-و اما عده قلیلی هنوز هستند که به عقل خود چندان اعتمادی ندارند و به کتاب و سنت و عترت هم رجوع می کنند که این رجوع حاصلی جز استخاره و قرآن خوانی شب جمعه و ثواب آخرت اندوختن ویا از دعاهای مربوط به سنت و عترت برای رفع بیماری ها استفاده کردن به طور کتبی بر بازو بستن ویا بطور پخته وآبپز بکار بردن . واین تنها استفاده فعال از کتاب و سنت در عصر ماست که می تواند جبران نقص عقل را بنماید. و نیز لباسی که به پیروی از پیامبر برخی به تن می کنند که آن هم بخاطر ثواب آخرت و ریاست دنیاست .

۱۸-و این تنها دریافت و برداشت ما از حدیث ثقلین بعنوان آخرین وصیت پیامبر خداست که بر سرش این همه شیعه و سنی دعوا و جنگ براه انداخته اند بر سر هیچ . چون هیچ کدامشان بدان عمل نمی کنند و هر کس به عقل خود عمل می کند که آن هم امروزه علم و فن بر جایش نشسته است . پس معلوم می شود که دعواهای دینی همواره دروغ بوده است و دعوای اصلی بر سر لحاف ملا بوده است .اهل دین با هیچکس دعوائی ندارد .

۱۹-خلاصه سخن اینکه همه این دعواها فقط برای این بوده که آدمی از شر عقل بیچاره آزاد باشد و براه هوس برود منتهی تحت عنوان پیروی از کتاب و سنت . آدمی دلش به راستی برای پیامبر خدامی سوزد که چه خون دلی خورده وچه نگرانی ها از گمراهی امت خود . آنکه به راه عقل برود بدون شک درست و نا درست را از سنت و عترت درک می کند و برای درک کتاب خدا هم نیازی به مفسر ندارد و خود به اندازه نیازش برداشت می کند اگر عاقل و صادق باشد .

۲۰-عده ای هم دیدند که کتاب و سنت کفایت نمی کند عقل و اجماع (شورا) را هم به آن افزودند و باز هم کفایت نکرد . اگر علم وتکنولوژی و سیاست و اقتصاد و هنر و فلسفه و ژنتیک و روانشناسی و انرژی درمانی وجن گیری و رمالی و دموکراسی و خود کشی و رقص درمانی و فوتبال و یوگا را هم به آن بیفزایید حتماً کفایت می کند همانطور که بالاخره کفایت کرده است و معلوم شده که فقط کتاب و سنت اضافی بوده است و از همان اول همه اضافه بود و فقط آن همه جنگ و خونریزی در صدر اسلام آفرید و این همه فرقه آفرید که تا به امروز دست از سر همدیگر بر نمی دارند و همدیگر را لعنت می کنند .

۲۱-دعوای شیعه وسنی هم دعوائی بر سر عقل و پول است . اگر پیامبر علی را وصی خود نمود به خاطر عقلش بود و کسی بود که با عقل زندگی می کرد نه با پول . ولذا او هم به هنگام پذیرش حکومت با همه مردم بیعت به عقل کرد وگفت : من از نزد خودم اجتهاد می کنم و با کتاب و سنت کاری ندارم . یعنی بر اساس عقل خودم فرمانروایی میکنم نه بر اساس روایت و اخبار و حدیث و قیل وقال . و دیدیم آنهائی که عقل در سر نداشتند وجز پول چیز دیگری نمی دیدند متوسل به کتاب و سنت شدند وعقل را بر سر نماز کشتند و معاویه را خلیفه کردند یعنی پول را امام کردند .

۲۲-می دانیم که علی گفته بود که : امام مؤمنان من هستم و امام کافران هم پول است . وعلی چیزی جز عقل و معرفت وحکمت نبود . کل دعوا بین عقل و پول بود حالا هم همین طور است . دعواهای اول انقلاب را به یاد بیاورید . کل دعواهای طول تاریخ که ظاهراً بر سر دین بوده همین بوده است .یک دعوادر تاریخ بیشتر نیست : دعوای بین عقلا و پولداران . که البته عقلا با پولداران دعوائی ندارند بلکه پولداران با عقلا دعوا دارند . همانطور که علی داشت چاهش را می کند و کفش خود راوصله می کرد که بر سرش ریختند (پول پرستان) که : بیا و ما را نجات بده ! علی هم گفت : دروغ می گویید این خط و این هم نشان و راست هم گفت ،دعوا فقط بر سر پول و تقسیم پول بود که عقل در این دعوا شهید شد . آنکه کشته شد علی نبود عقل بود .علی نجات یافت و رفت و مردم بی عقل ماندند .

۲۳-پیامبر اسلام هم اگر در آخرین ایام زندگیش کتاب و سنت خود را یادگار خود نزد امت خود دانست عین واقعیت بود مگر دیگر انسانها بغیر این هستند . یادگار هر کسی در نزد بازماندگانش راه و رسم او در زندگی و اثری است که آفریده است و اثر پیامبر در حیات دنیا قران بود زیرا مال دیگری نداشت الا دریائی قرض که برای علی بر جای گذاشت و معلوم نشد که علی بالا خره توانست قرضهای دوستش را بپردازد یا نه . میراث همه مردان حق کتاب و سنت انهاست . انها که عقل ندارند در باره کتاب و سنت چهارده قرن حیرانند.

۲٤- پیامبر در سال اخر حیاتش علی را به عنوان وصی و امام خود به مردم معرفی کرد که در واقع تنها کسی بود که عقل داشت و کتاب و زندگی پیامبر را فهمیده بود اگر در باره امامت علی کسی تردید داشته باشد هیچ مسلمان و غیر مسلمانی در باره عظمت عقل او تردیدی ندارد . پس در واقع پیامبر ، امامت را به کانون عقل بخشید . یعنی عقل همان امام و رهبر هر انسانی بسوی خداست البته اگر داشته باشد . و امام هم در هر عصری مظهر کاملترین عقل است . همه بد بختیهای مسلمانان وکل بشر ، از بی عقلی است که اسیر و برده تکنولوژی و صاحبان پول شده است . آدمی یا مرید عقل است یا مرید پول و پولدارها . زیرا عقل انسان را بی نیاز می کند و آدم گدا همان آدم بی عقل است و لذاپولدارترین آدمها بی عقل ترین آدمهایند .

۲۵-نبوت و امامت هم درجاتی برتر از عقل کل بشر است و لذا همه عقلای جهان پیامبران و اولیای خدارا درک و تصدیق می کنند . و پیامبرهم عقل را نور اول نامیده که دین و محبت دو شعاع از این نورند .

۲٦-درست به همین دلیل در مناطقی از جهان که مردمش عاقل تر بوده اند پیامبران کمتری برایشان آمده اند مثل مردم مشرق زمین و ایرانیان . بیشترین پیامبران برای قوم بنی اسرائیل آمدند که پول پرست ترین یعنی احمق ترین مردمان بوده اند که اکثر پیامبران خود را کشتند و فراری دادند . و لذا بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل در ایران زندگی می کردند که مردمی عاقل تر داشت .

۲۷- " کتاب و سنت " دو حجت غایی برای عقل و عقلای جهانند . یعنی کمال عقل تصدیق همه آیات و محکمات قرآن است و تصدیق همه سنت های زندگی پیامبر که البته فقط آداب پوشیدن و راه رفتن و نماز خواندن نیستند که اینها تعین متشابهات هستند همان طور که قرآن آیات محکم و متشابه دارد سنت رسول هم احکام محکم و متشابه دارد و امور عبادی البته مربوط به متشابهات هستند همانطور که در قرآن هم امور عبادی در جزئیاتش بیان نشده اند یعنی مربوط به قلمرو شرایط هر انسان و دورانی می شود که متغیر است . محکمات سنت همان محکمات کتاب است مثل : تقوا، ذکر ، جهاد ، تفکر، محبت، گذشت ، صبر، صدق، قناعت، توکل، و غیره .یعنی آن را که عقل نیست کتاب و سنت هم به کارش نمی آید جز برای استخاره و دعانویسی .

۲۸- کسی که عقل دارد به کتاب و سنت می رسد و آنکه عقل ندارد یا امام دارد یا پول . و اگر نماز ستون دین است به این دلیل است که انسان برای سخن گفتن با عقل کل(خدا) باید بیشترین عقل را بکار گیرد.

۲۹- پس آدمی یا عقل درونی و ذاتی دارد که در جریان معرفت نفس حاصل می آید یا در ارتباط با یک عاقل که همان امام است زندگی عاقلانه ای در پیش می گیرد. درغیر این صورت به دنبال پول می رود .

۳۰- قرآن کتاب عقل است و سنت هم سنت عقل است . و خود قرآن هم مکرراً می گوید که آنهائی که تعقل و تفکر می کنند حقایق این کتاب را تصدیق می کنند . پس از طریق کتاب و سنت به عقل نمی رسیم . بلکه از طریق عقل به تصدیق کتاب و سنت می رسیم که البته منظور از کتاب و سنت لزوما این دو تا کتابی که تحت عنوان قرآن و حدیث در نزد ماست نیست زیرا اگر سواد نداشته باشیم و ادبیات عرب ندانیم پس از عقل و دین و هدایت بی بهره و محکوم به دوزخیم .و چنین نیست بی شک . زیرا عقل چنین حکم نمی کند کتاب و سنت دو میزان عقل هستند . آنکه عقل داشته باشد به معارفی می رسد که همان قرآن است و به روشی از زندگی می رسد که همان سنت رسول است در درجات . چه این دو کتاب را داشته باشدو سواد خواندنش را بلد باشد و چه نباشد . اسلام دین زبان و سواد و عربیت نیست . دین عقل است و هر که عقل دارد مسلمان است و اسلام را در خود کشف می کند. و همین ! ختم نبوت هم یعنی همین !

۳۱- از این معضله در می یابیم که عقل چقدر مهجور و مظلوم است در نزد بشر و خاصه مسلمانان و دو صد چندان شیعیان . ناجی موعود هم ناجی عقل است و ظهورش هم ظهور عقل کل است .

۳۲-و آنگاه گروهی بیمار و عملی در لباس ادعای عشق و عرفان ، عقل را مسخره و تحقیر می کنند. عقل بیچاره به چه روزی افتاده است . و همین عقل است که انتقام خود را از بشر می ستاند و همه کسانی را که او را تحقیر می کنند مبتلای به جنون نموده و عاقبت به حماقت خودشان اعتراف می نمایند . افسوس بر ما ایرانیان که به جای علویت ، عربیت را بر گزیدیم . و به جای عاقل شدن عرب شدیم.

۳۳- حال بنگرید به امامان ما که امامان عقل بشریت هستند متهم به چه خرافات و جنونی از نزد شیعیان خود هستند و بنام شیعه و ارادت و عشق به ائمه ، چه باورهای مالیخولیائی پدید آمده است . بحار الانوار را بنگرید که حتی خدا را هم شرمنده امامان می سازد . امامان ما جملگی مقتول دست شیعیان خویشند. معاویه به پسر خودش یزید وصیت می کند که مبادا دست به خون آل علی آلوده کنی که بنیادت از زمین بر افتد . این ابن زیاد از شیعیان علی بودکه حکم قتل حسین را از یزید آنهم با چه ترفندی و در عالم مستی گرفت و یزید را در عمل انجام شده قرار داد . امامان ما شهید جهل و جنون شیعیان خویشند . اگر علی امام ماست بدین معناست که تشیع مذهب عقل و حکمت و معرفت است . همه امامان ما نوابغ عقل کل دوران بودند نه نابغه شفاعت و ورد و فوت ودعا و استخاره و رمالی و هزاران خرافه ای که روی بنی اسرائیل و هندوهای بت پرست را سفید کرده است . امام باقر تفکر را حضور الوهیت پروردگار در انسان می نامد . و پیامبران خدا جملگی پیامبران عقل هستند درست به همین دلیل همه کسانی که دلایل غیر عقلانی برای اثبات حقانیت انبیاء طلب می کردند تبدیل به شقی ترین کافران شدند مثل بنی اسرائیل که غرق در معجزه بودند . زیرا آنها برای حقانیت عقل حجتهای غیر عقلانی می خواستند.
ختم نبوت هم به معنای این است که راه عقل تا خود خدا کشف شده است و صراط المستقیم آن معرفت نفس است که به قول علی شاهراه عقل است . همه احکام شرعی ، عقلی هستند و لذا هر حکمی که مغایر عقل است یا پنداشته می شود بهتر است تعطیل شود تا عقلانیتش معلوم شود . و اینست که نماز سهوی (نماز غیر عقلی) در قرآن از نشانه های کفر وضدیت با دین است یعنی نماز عربی برای غیر عرب . دین ، کتاب و سنت ، دشمنی خطرناکتر از جهل و خرافه نداشته است . جنگ علی تماماً بر علیه جهل و خرافه مسلمانان بود . اولین و بزرگترین جنگ علی یعنی جنگ جمل چیزی جز جنگ بر علیه خرافه پرستی پشکل شتر پیامبر نبود . این جنگ تماماً بر محور پشکل پرستی بر علیه علی رخ نمود .جنگ صفین هم جنگ کتاب پرستان بی مغز برعلیه علی بود که در جنگ نهروان به اوج رسید . که بالا خره یک آدم روانی که در خرافات و وسواس غسل و شکیات نماز عقلش را از دست داده بود و بازیچه یک زن روسپی صفت و دیوانه به نام قطامه شده بود . مظهر عقل را بر سر نماز کشت . این

عقل بود که بدست جهل کشته شد . وباید بدانیم دعای محوری علی بر سر نماز " یا اعرف" بود یعنی خدایا بر معرفت من بیفزا !
امامت علی ، وصایت علمی – عقلی – عرفانی او بود و لذا علی را درب شهر علم محمد نامیده اند که: من شهر علم هستم وعلی درب این شهر است . پس علی امام عقل و علم و حکمت و معرفت است .
اینست که بدون عقل حدیث ثقلین چیزی جز دو ثقل استخاره و عمامه نیست . استخاره مظهر کتاب است و عمامه و عبا هم مظهر سنت رسول خدا.

تذکر :

این واضح است که استفاده از عبا و عمامه بعنوان لباس طلبه گی هیچ عیبی ندارد بلکه بدبختی از پرستش عبا و عمامه است بعنوان مظهر سنّت رسول خدا . و این تفاوت بر هر عاقلی مبرهن است . عیب از لباس نیست بلکه از جهل و خرافه است . و گرنه در نقطه مقابل عبا وعمامه همان شلوار جین و کت و شلوار و کراوات قرار دارد که پوشش غربی است که تناسخ و مالیخولیائی دیگر است که بعنوان نماد یک هویت دیگر خودنمائی می کند که با عبا و عمامه در ستیز است و این ستیز بین کفر و نفاق است : دو بی هویتی : بی هویتی عربی و بی هویتی غربی !

فصل چهارم

شیعه شناسی

۱–پدیده شناسی خرافات

بسم اللّه الأعرف

۱-خرافات در همه فرهنگ ها دارای رنگ و بوی مذهبی است . که هم تولید کنندگان و فروشندگانش و هم خریداران و مصرف کنندگانش خود را به مذهب و متافیزیک منسوب می کنند و خواص این باورها و کردار را ماورای طبیعی و الهی می دانند زیرا به عقل خود آن را درک نمی کنند هر چند که اصولاً خاصیّتی جز جنون ندارد که درک کردنی باشد .

۲-خرافات در همه جای دنیا کاربردی کاملاً مادی و دنیوی دارد و گویا جنبه دنیوی مذاهب در نزد مردم تبدیل به خرافات شده است . گوئی خاصیّت دنیوی دین همواره به صورت خرافات بروز کرده است .

۳-به زبان ساده استفاده ابزاری از دین و تبدیل دین به دنیا و فواید دنیوی منجر به پیدایش خرافات شده است . یعنی توقع مادی از دین و معنویات اساس روانی خرافه است .
۴-یعنی هر کجا وهر گاه که آدمی از حلّ و فصل مشکلات و گرفتاریهای خود در حیات دنیا بواسطه عقل و علم و تجربه ،عاجزشده است و برای حلّ آن رو به دین نموده است سر از خرافات در آورده است .

۵-خرافات جایگزین عقل و علم و تجربه است در نزد جاهلان .

۶-درطول تاریخ همواره در همه مذاهب خرافات وجود داشته است ولی در تاریخ معاصر جهان خرافات تبدیل به حرفه هایی گسترده و جهانی و بسیار پُر درآمد شده است و این به دلیل رویکرد بشر مدرن به خرافات است و عجز و ناتوانی بشر مدرن در حلّ و فصل عقلی – علمی مشکلات خویش است آنهم در دوران شکوفایی جهانی علوم و فنون و فلسفه ها و ایدئولوژیها و روشهای خوشبخت سازی .

۷-به هر حال باید گفت که گوئی رشد علم و فن بشر به رشد خرافات هم یاری داده است و یا این دو رشد همسو و موازی فهم می شود .

۸-این واقعیت نشان می دهد که بشر مدرن بسیار معذّب تر و گرفتار تراز بشرهرعصری است که علیرغم رشد سریع علوم و فنون شاهد رشد سر سام آورخرافات به صورت حرفه در سراسر جهان هستیم . حرفه های خرافی نیز از نمادهای عصر مدرن است . که دهها شعبه و تخصص دارد که گاه با علوم جدید اِدغام شده است و تدریس هم می شود .

۹- اگررشد این همه علوم و فنون منجر به رشد حیرت آور خرافات و حرفه های خرافی شده بدان دلیل است که عقل بشری روی به انحطاط رفته است . گوئی رشد علوم و فنون با عقل دارای نسبتی معکوس بوده است .

۱۰- تا به اینجا باید نتیجه گرفت که انحطاط عقل موجب رشد فزاینده گرفتاریها شده که این امرموجب رشدخرافات گردیده است . و نیز باید گفت که اگرعلوم و فنون مدرن یکی از منابع پیدایش و رشد جهانی خرافه نباشد لااقل به آن یاری رسانیده است ودرخدمت آن بوده است زیرا علوم و فنون و تعلیم و تربیت مدرن باعث انحطاط عقول بشری شده و حتّی عقل حیوانی را زائل کرده است .

۱۱-در دورانهای قبل درسراسر جهان رَمالان و فال گیران و دعا نویسان و جنّ گیران در هر شهری انگشت شمار بوده که آنهم بطورغیررسمی وعمدتاً قاچاق کار می کردند و کسانی هم که به آنها رجوع می کردند مخفیانه بوده و این عمل نوعی عیب و ننگ بشمار می رفته است . پس در قدیم عقل دارای اعتبار بیشتری بوده که خرافات قاچاق وعیب محسوب می شده است . در حالی که درعصر ما انواع حرفه های خرافی علنی و مفتخرانه فعالیت دارند و تبلیغ هم می کنند و یکی از پُر درآمد ترین، حرفه ها هستند که شُعبات و طیف وسیعی دارند همچون علوم پزشکی . و در دانشگاههای جدید تدریس هم می شوند و فارغ التحصیل دارند با مدارک رسمی .

۱۲-البته رشد خرافه و حرفه های خرافی و رویکرد وسیع مردم به این باورها و حرفه ها دال برشکست علوم وفنون مدرن در حل مشکلات مردم است مخصوصاً علوم پزشکی .

۱۳-دراعصارگذشته باورهای خرافی به ندرت برزبان مردم جاری می شُد در حالیکه امروزه درباره اش کتاب می نویسند ودر رادیو تلویزیونها تبلیغ می کنند . این نشان می دهد که ناحقّ بودن این باورها در مردم قدیم مسلم و بدیهی بوده و لذا از این باورها احساس عیب و عار می کردند و آن را نُقصان عقل و سلامت روح می دانستند .

۱۴-ولی به هر حال رگ و ریشه های اکثر خرافات مدرن و حرفه های ناشی از آن در متون کتب قدیمی است و ریشه ای تاریخی دارد که با علوم و فنون مدرن آمیخته و توجیه به اصطلاح علمی یافته است . مثل انرژی درمانیها که همان جادوگری مدرن است .

۱۵-امروز یکی از پرفروشترین کتابها ، مربوط به اندیشه های خرافی و حلّ و فصل خرافی مشکلات و درمان امراض لاعلاج بدین وسیله است . و این نیز دلیل دیگر بر انحطاط عقل و رسوایی و عجز علم است .

۱۶کتابهایی بدین عناوین پرفروشترین کتابها در سراسر جهان هستند : چگونه ثروتمند شویم ، چگونه شفا یابیم ، چگونه خوشبخت شویم ، چگونه آرامش یابیم ، چگونه نابغه شویم ، چگونه زیبا شویم ووو ... و چگونه با خدا رابطه بر قرار کنیم ، چگونه با ملائکه و اَجنّه مربوط شویم و ...

۱۷-این نیز یک امر بدیهی و جهانی است که اکثر خرافی ترین مردم ، درمانده ترین آنها هستند و شکست خورده ترین آنها .

۱۸- درسراسر جهان خرافات به طریقی به باورهای دینی و متافیزیکی مربوط شده اند . و به طور کلی دو دسته اند که برخاسته از دو رکن مذهب هستند : شریعت و عرفان !

۱۹-خرافات مبتنی بر شرع مخصوص عوام و مردم بی سواد و فقیر تر و با تحصیلات کمتر است . و خرافات مبتنی برعرفان هم عمدتاً ویژه تحصیل کرده ها و اشراف است . که می توان این دو نوع خرافه را به دو جغرافیای روستایی و شهری هم تقسیم کرد .

۲۰-ازمنظر معرفت و اعتقاد ، خرافات معلول شرک در دین است زیرا شرک موجب ابطال ایمان و اعمال دینی شده و آدمی را در حیات دنیا به قحطی و پوچی دچار می کند . ودر ظاهر و باطن و دنیا و آخرت مواجه با خُسران معنوی و مادی می سازد . گرایشات خرافی تلاشی برای مفید ساختن دین در دنیا است و تبدیل دین به فوائد دنیوی و گشایش گرفتاریها . خرافه حاصل ایمان از دست رفته و تلاش برای باز گردانیدن دنیوی آن است . و این معنا و انگیزهٔ روانی گرایش به خرافه است .

۲۱-روح حاکم بر خرافات تماماً جهل تا سر حدّ جنون در باره دین و مفاهیم دینی است .

۲۲-واما به لحاظ فرهنگی یکی ازعلل پیدایش خرافات فقدان فهم زبانی و منطقی کتاب مقدس و اوراد و دُعاها و نماز بدلیل بیگانه بودن زبان اصلی دین است .

۲۳-درست بـه همین دلیل یـک هِزارُم خرافات موجود در مسلمانان غیر عرب را نمی توان در اعراب مشاهده کرد زیرا کتاب قرآن را فهم می کنند و اوراد و نماز را درک می کنند و لذا اَسماء الهی و آیات قرآن نمی تواند برای اعراب خاصیّت جادوئی و ماورای طبیعی تداعی کند و افسونگری داشته باشد . این است که مسلمانان عرب ایرانیان را مرتد و کافر و زندیق می دانند چرا که عمده اوراد و آیات و کلماتی کـه در خرافات شرعی حضور دارد، منسوب بـه امامـان شیعه است کـه در دریـایی از احادیـث منسوب به امامان به چشم می خورد و مواد اولیّه تولید اوراد و دُعاهای خرافی و رَمالی و جنّ گیری و شفا را تشکیل می دهند .

۲۴-درهمه مللی کـه پیرو مذاهبی از زبـان غیر مـادری هستند شدّت و وسعت و عمق خرافات شرعی بسیار بیشتر است و بـه همین دلیل یکی از بزرگترین روش ریشـه کنی خرافـه همانـا بـه زبـان مـادری برگردانیدن کتاب مقدس واوراد و دُعاها و مخصوصاً نماز یومیّه است .

۲۵-وامّا درجهان اسلام و مخصوصاً تشیع بایستی علت دیگری را برای پیدایش خرافات نـام برد و آن وجود دریایی ازاحادیث جعلی و مالیخولیایی منسوب به رسول و امامان است کـه دردستگاه اُموی و بنی عباس بواسطه ملایان دربارساخته شده وپراکنده شده است و متأسفانـه تـا بـه امروز در متون کتابهـای احادیث وجود دارد و تدریس می شود .

۲۶-بـه چند نمونـه ازاین نوع احادیث مالیخولیـایی کـه خلاف عقل و سنّت وکتـاب وعترت است کـه بـه پیامبر و امامان نسبت داده شده است و منبع اصلی بخش عظیمی از خرافات در فرهنگ ماست توجّه کنید :

امام صادق (ع) : اگر کسی را مرض بی علتّی پیداشود و سورهٔ معارج را یک هفته هر روز هفت بار بر ظرف آبی بخواند و از آب آن ظرف هر روز صبح ناشتها سه جرعه بنوشد آن مرض شفا یابد .

امام صادق (ع) : اگر آیات ۱۷و ۱۸ سوره رعد را بر طشت مِسی بنویسید و به آب باران بشوئید وآن را با مقادیری عسل و آب پیاز و رُب انگور مخلوط کنید وازاین محلول هرصبح سحر به مدت سه روز به بیماری بخورانید و بدنش را به آن بمالید همه امراض لاعلاج را مداوا می کند .

امام صادق (ع) : اگر سورهٔ شورا را با زعفران بنویسید و بر بدن آدم صرعی ببندید شفا خواهد یافت .

پیامبر اسلام : اگر سورهٔ حمد را برظرفی بنویسید و ازآن ظرف شستشو کنید هرگز بیمار نشوید و یا هر بیماری داشته باشید شفا یابد .

پیامبر اسلام : اگر کسی آیهٔ ۸۷ سورهٔ انبیاء را چهل بار بخواند هر گاه که بمیرد ثواب شهید به او داده می شود و دوزخ به او حرام می گردد .

امام صادق : هر که برامام حسین گریه کند از بابت هر قطره اشکی که می ریزد یکی از گناهان کبیره اش بخشوده می شود .

۲۷-ازاین نوع روایات واحادیث هزاران مورد وجود دارد که همه امراض جسمانی و روانی و مشکلات اقتصادی و زناشوئی و حیثیتی و اُخروی را به طرز معجزه آسایی بر طرف می کند . ولذا فقط کافی است آدمی یکی دو تا ازاین فرمولها را بلد باشد تا در دنیا و آخرت بهشت را ازآن خود کند و شاه جهان باشد و به هیچ مرض و بد بختی و بلائی هم دچار نشود و به همه آرزوهای خود هم برسد و با هر جرم و جنایتی هم در آخر به بهشت برود .

۲۸-ازآنجا که محک تشخیص درستی یا نادرستی احادیث عبارتند از قرآن و سنت وعقل بنابراین هیچ یک از این احادیث باهیچ کدام از این سه میزان مطابقت ندارد و ضد آن است وعلاوه بر این آدمی کافی است که این احادیث را عمل کند تا به دروغ بودنش یقین یابد . ولی آنان که با باور به آن عمل می کنند هرگز بطالتش را فهم نمی کنند زیرا عقل خود را از دست می دهند .

۲۹-به تجربه شاهدیم همه کسانی که به این رَمالان و دعا نویس ها دچار می شوند عقل خود را از دست داده و به دهها فلاکت دیگرهم مبتلا می شوند که بنده خود دراین باب تحقیق کرده ام و دهها مورد را

شاهد بوده ام . زیرا آدمی باید برای تن دردادن به این روشها ،عقل خود را تعطیل سازد و این خود مجاری ابتلای به جنون و شیطان است . و لذا اکثر مبتلایان به خرافه به انواع مفاسد اخلاقی هم دچارند . علاوه براین احادیث مذکور راه و روش اِشاعه و تبلیغ همه نوع جرم و جنایت و گناه نیز هست زیرا با قطره اَشکی برامام حسین و یا دعایی آتش دوزخ برآدمی حرام می شود و بلکه بهشت واجب می آید .

۳۰-پس واضح است که منشأ تولید این احادیث خود ابلیس و شیطان صفتان و دشمنان دین بوده اند . عجبا که علامه مجلسی یکی ازملایان دربار صفوی یکی از بزرگترین مبلغان و تدوین کنندگان این نوع احادیث بوده است که همه جنایات شاهان صفوی را بدین طریق می بخشیده است و بهشت را برایشان تضمین می نموده است .

برای فهم عمق فاجعه چند حدیث دیگرازاین دست را نمونه می آوریم تا درباره اش تأمل کنید :

امام صادق (ع) : هر کس که بخواهد به علم کیمیا دست یابد (علم تبدیل هر فلزی به طلا) کافی است که چهل روز و هر روزی هفتاد بار آیۀ ۱۷و ۱۸ سورۀ رعد را بخواند .

امام صادق (ع) : هرکس سورۀ عنکبوت را بنویسد و بشوید و بنوشد همه غم و بدبختیهای او رفع شود .

امام صادق (ع) : اگر ورد « المقیت » را هفت بار برآب باران بخوانید وآن آب را به کودک بخورانید آن کودک نابغه می شود .

پیامبر اسلام : هر کس سورۀ « زلزال » را بخواند همه گنجهای زمین براو آشکار می شود .

امام رضا (ع) : هر کس اسم « حکیم » را در فولادی نقش کند و با خود حمل نماید در جنگها بر دشمنان پیروز شود و هیچ کس نمی تواند به او ضرری وارد کند و مرگ بد از او دور شود .

امام صادق (ع) : اگر سورۀ کهف را بنویسید ودر یک شیشه بگذارید ودر منزل حفظ کنید به ثروت کلان برسید و همه قرضهای شما اَدا شود و هرگز هیچ بلایی برسر شما نیاید .

امام صادق (ع) : هر کسی سورۀ واقعه را شب جمعه بخواند خداوند او را دوست بدارد و خلایق او را دوست می دارند و محبوب همه شود و به ثروت فراوان رسد و هیچ گرفتاری برای او پیش نیاید .

امام علی (ع) : آیه ۱۹۶ سوره اعراف را هر کسی بخواند از سوختن و غرق شدن در امان باشد .

امام صادق (ع) : هرکس سورۀ الزّخُرف را سه بار بخواند همه مشکلات دنیا و آخرت او بر طرف شود .

۳۱-پس بدین طریق بایستی مسلمانان و شیعیان خوشبخت ترین و سربلند ترین وثروتمند ترین و سالمترین مردم جهان باشند .

۳۲- خود امامان که اینهمه فرمول نجات بلد بودند پس چرا خودشان ازهمۀ مردمان جهان بدبختی و بلای بیشتری کشیدند ؟

۳۳-آیا به راستی تولید کنندگان این احادیث دشمنان قسم خوردۀ قرآن نبوده اند که خواسته اند کتابی را که دعوت به عقل و علم و معرفت می کند تبدیل به جهل و جنون سازند ؟

۳۴-پس تا به اینجا به یقین می توان عوامل زیر را اساس پیدایش خرافه دانست : ۱- وجود روایات و احادیث جعلی . ۲- عبادات و اعمال دینی به زبان غیر بومی . ۳- شرک در دین . ۴- استفاده ابزاری و دنیوی و مادّی از دین . ۵- ضعف عقل و علم تجربی بدلیل تقلید کور کورانه در دین . ۶- پرستش علوم و فنون دنیوی و بی اعتمادی به عقل خویش .

۳۵- ازاین مسئله گذشته آیا براستی مرز بین خرافه و ایمان چیست ؟ یعنی مرز بین باورهای خرافی و باورهای ماورای طبیعی چیست ؟ مرز بین کرامت و شفاعت از شیّادی و فریبکاری چیست ؟

۳۶- زیرا امروزه بسیاری ازمنکران دین و عرفان حقیقی همهٔ باورهای ماورای طبیعی و حتی ایمان و نیز کرامات اهل تقوی و عرفان را هم به حساب خرافه می آورند و اصل دین ومعنویت را هم به حساب خرافه نفی می کنند مثل همان کاری که ماتریالیستها و نیهیلیست ها کرده اند .

۳۷- نشانهٔ ایمان حقیقی همانطور که قرآن توصیف نموده و به تجربه شاهدیم همانا آرامش دائم و اتکاء به نفس و صبرومحبّت وتوکّل و بی نیازی و قناعت و عزّت نفس و استقلال و هویّت شخصیتی است بخصوص صبر در قبال بلایا، امراض و سختی ها .

۳۸-وفرق بین عرفان حقیقی و کرامات عرفانی از شیّادی ها و فریبکاری ها نیز یکی شخصیت مدعی این امور است که بایستی ویژه گیهای یک اهل ایمان را همانطور که ذکرش رفت داشته باشد . و دیگر اینکه از بابت کرامات و شفاعتهای خود ، تجارت و سیاست و ریاست نمی کند .

۳۹- پس نشانه ها واضح است بنابراین کسی فریب می خورد که خود عقل و ایمانی ندارد و اصلاً این امور برایش مهّم نیست و خود نیز اهل تجارت در دین و معنویت وعرفان است .

۴۰-وامّا یک سؤال : چگونه است که هرآیه و کلمه ای از قرآن دارای اینهمه خواصّ جادوئی هستند و خداوند از این خواص هیچ نامی نبرده است تا فقط افراد خاص آن را بدانند تا مردم را سر کیسه کنند ؟همه این شیّادی ها با یک آیه در قرآن توجیه شده است که « قرآن شفا و رحمتی برای مؤمنان است » که البته منظوراز شفا همان بخشوده گی است که آنهم برای مؤمنان است که بر اساس قرآن زندگی می کنند . و خود پیامبراسلام عمری بیماری حاد داشت و قرآن که برسینه خودش نازل شده بود درمانش نکرد . پس سنّت رسول و خود قرآن به آسانی همه آن احادیث مذکور را طرد و لعن کرده است . لذا انسان مؤمن هرگز دچار خرافه نمی شود .

۲–پدیده شناسی عزاداری حسینی

بسم اللّه الأعرف

۱-قبل از هر چیزی چند مسئله بنیادی و اصولی طرح می کنیم : ۱- آیا شهادت و کشته شدن در راه خدا و برای اِحیای دین او و نبرد بر علیه ستم و فساد و پلیدی ، یک امر حقی است یا نا حق؟ ۲- آیا شهادت در معرفت دینی و اسلامی ما نشان پیروزی شهید است یا شکست او در زندگی ؟ ۳- اگر شهادت بر حق است و نشان پیروزی شهید است و رضای خدا ، پس آیا در قبال پیروزی و رضای خداوند باید شاد بود وشاکر و جشن گرفت یا به عزا نشست و تأسف خورد ؟ ۴- آیا سوگواری و بر سر و سینه کوبیدن و اشک ریختن نشان شادی و تصدیق واقعه است یا نشان ناراحتی و حسرت و انکار آن واقعه ؟

۲-البته گریه و تأثر ناشی از دل تنگی حاصل از دست دادن عزیزان که به تازه گی از دنیا رفته اند امری طبیعی است و قابل سرزنش نیست هر چند که صبر و بلکه شادی حاصل ازمرگ عزیزان برای یک مؤمن خالص و خداشناس بخصوص درمرگ عزیزی مؤمن که بی شک در بهشت خداست ،امری بر حق تر و مؤمنانه تر و خدا پسندانه تر است همان طور که خداوند در کتابش می فرماید که : اگر خدا را دوست داشته باشید از مرگ نمی ترسید و بلکه بسیار مشتاق آن هستید .

۳-بی شک عزاداری شیعیان برای واقعه کربلا ناشی از دل تنگی و دوری از امام حسین و یارانش نمی تواند باشد که توجیه پذیر باشد .

۴-پس به این ترتیب مذکورعزاداری حسینی به صورت شیوَن و ناله و خود زنی و زنجیر و قمه زدن به خویش هیچ معنا و تصدیق معرفتی و دینی و اعتقادی و قرآنی و اخلاقی نمی تواند داشته باشد . آیا نه این اینست ؟
۵-روح حاکم بر مراسم عزاداری حسینی و نوحه ها و موعظه های مخصوص محرم تماماً و عمداً نشان دادن حقارت و بدبختی و فلاکت و زجر و تراژدی و فاجعه این واقعه در بارهٔ حسین و یاران اوست وتحریک دلسوزی و ایجاد رقت و ترحم دربارهٔ واقعه ای که نمی بایست رخ می داد .

۶- آیا ذرّه ای نشان عظمت و الوهیّت و قداست و پیروزی و شکوه و غلبه حق بر باطل در نوحه ها و مراسم سوگواری حسینی هرگز دیده و احساس یا شنیده می شود ؟ هرگز !

۷-اشتباه بودن و بلکه کاملاً نادرست بودن واقعه کربلا آن بخشی که مربوط به حسین و یاران اوست درکلّ مراسم سوگواری حسینی ، فریاد می زند و گوئی پیام این مراسم اینست که : ای شیعیان مبادا که هرگز چنین بلائی بر سر شما هم بیاید . مبادا کاری را که حسین و یارانش کردند و بلائی را که بدست خود بر سر خود آوردند ، شما تکرار کنید .

۸-و سؤال دیگر این است : همه امامان ما کشته شدند و بسیار فجیع و بلکه فجیع تر هم کشته شدند و تنهاتر و بیکس تر کشته شدند. امام حسین از همه امامان ما مریدان و عاشقان بیشتری داشت . پس چرا برای هیچ امام دیگری چنین مراسم عزائی برگزار نمی شود ؟

۹-ویژه گی شهادت امام حسین (ع) چیست که مستلزم این عزاداری ویژه است ؟ آیا به خاطر تعداد زیادی که یکجا به همراه امام شهید شدند ؟ حدود هفتاد تن از مریدان امام صادق هم یک روز در مسجد مدینه سربریده شدند . مشابه چنین حوادثی در عصر امام سجاد و امام هادی هم رخ نمود .

۱۰-تفاوت شهادت امام حسین از سایر امامان فقط و فقط به دلیل کشته شدنش در میدان جنگ بود و همین . ولابد جهت کسب خلافت و حکومت ؟

۱۱-پس به راستی انگیزه و معنای مراسم عزاداری حسین چیست ؟

۱۲-می دانیم که نخستین مراسم عزاداری برای واقعه کربلا در مسجد شام و با حضور یزید و به امر او تدارک دیده شد و سپس کوفیان خائن در کوفه این مراسم را تقلید کردند . این امر را امام حسین پیش بینی کرده بود . پس از واقعه کربلا به دستور یزید در همه ممالک اسلامی امر شد که برای حسین عزاداری کنند تا مردم از خود انتقام بگیرند ،نه از دستگاه خلافت یزید و می دانیم که عمربن عبد العزیز ازخلفای اُموی درمراسم سوگواری حسین بسیار افراط می کرد . خودش سینه و زنجیر می زد . همانطور که رضا شاه گِل به سر می مالید و هارون الرشید غش می کرد و شاه عباس قمه می زد .

۱۳-و امّا می ماند دریایی از احادیثی که که به امامان و مخصوصاً امام صادق نسبت داده می شود دربارهٔ ثوابهای بی کران گریستن بر امام حسین . که البته این احادیث را بگذارید پهلوی احادیثی که نمونه هایش را در رسالهٔ « پدیده شناسی خرافه » آوردیم . مثل دعاهای رفع دل درد و دندان درد و پولدار شدن و به بهشت رفتن و گنج پیدا کردن و امثالهم .

۱۴-تنها و تنها سوگواری و خود زنی اهالی کوفه که به امام خیانت کردند می تواند دارای معنا و مفهومی معقول باشد و لاغیر به معنای انتقام گرفتن از خود .

۱۵-حال اگرسورچرانیهای حیرت آور ایّام محرم را هم در کنار سوگواری های حیرت آورش قرار دهیم مسئله بغرنج تر و صد برابر نامفهوم تر می شود .

۱۶-و نیز یک سؤال : چراهرگز دیده نشده که علماء و روحانیون و مراجع شیعه دراین مراسم سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی عملاً شرکت کنند ؟ البته سینه زنی نمایشی که با دست سینه خود را نوازش و لمس می کنند را سینه زنی نمی توان خواند . آیا این مراسم وعملیات فقط برای عوام و جاهلان و کافران و مشرکین و گناه کاران است تا با خود زنی اندکی گناه خود را سبکتر کنند و تخلیه شوند تا بعد با خیال راحت تری بتوانند به زندگی جاهلانه و فاسقانه خود ادامه دهند ؟ زیرا به تجربه همه ما می دانیم که از قدیم تا کنون بسیاری از فعالان و گردانندگان این مراسم جماعت اراذل و اوباش و لاط ها و عرق خورها وو ... بوده اند . که البته ظاهراً کار مفیدی هم هست که لااقل یکی دو روزی از فسق و فجور دست می کشند و توبه می کنند . ولی منظور ما فلسفه وجودی این مراسم است .

۱۷-یک تحلیل سیاسی – انقلابی هم این مراسم را زمینه بیداری ، عدالت خواهی و ظلم ستیزی در جامعه می داند. سؤال ما اینست که مثلاً در انقلاب خودمان چند تا از این زنجیر زنها در زندانهای سیاسی دیده شده اند که برای عدالت نبرد کرده باشند ؟ آیا این همه انقلابات بزرگ در سراسر جهان از مراسم عزاداری قدیسین بر خاسته بود ؟

۱۸- اصولاً کسی که خود ـ زنی می کند تخلیه شده است و دیگر بر دشمن تیغ نمی کشد . و این یک قاعدهٔ روانشناختی و تربیتی است . اصولاً کسی که بر سر خودش می زند بر سردشمن نمی زند . این تبدیل غزا به عزا است بعلاوه غذا . که امروزه به این غذای عزا ، موسیقی و رقص(حرکات موزون) هم اضافه شده است . از آنجا که آخر الزمان عصربرون افکنی و ظهور باطن انسان است ماهیت این مراسم مستمراً آشکارو آشکارتر می شود و رسوا و رسواتر.

۱۹-اگربگوییم آنهایی که واقعاً واز ته دل در این مراسم گریه می کنند واقعاً به حال خود گریه می کنند و غم وغصّه و داغ و فراق و افسرده گیهای یکسالهٔ خود را برون افکنی می کنند به بهانه حسین . و این تنها و تنها خاصیّت مفید و با ارزش این مراسم بعنوان یک حرکت اجتماعی جهت بهداشت روانی است و برون افکنی استرس ها و افسرده گی و غصه های تل انبار شده در عرض یک سال . که البته از منظر تحلیل سیاسی – انقلابی امری مضراست زیرا انرژی عدالت جوئی را تخلیه می کند و انگیزه ظلم ستیزی از بین می رود .

۲۰-می دانیم که به لحاظ تاریخی این هنر امام حسین کشی به شیوه های نوبه نو و شقاوت هر چه بیشتر و فزاینده با این نوع نوحه ها اساساً ازعصر صفوی آغاز شد که شاهان سنّی مذهب بودند که یک شبه خواب نما شده و شیعه آتشین شدند و با شمشیر و توپ کلّ مردم آذربایجان را یک روزه شیعه ساختند و نخستین شیره کش خانه و ف اح ش ه خانه را در تاریخ اسلام رسماً بنا نهادند و دست آخر سلطنت را به افغانها هدیه کردند و دوباره به خانقاه اجدادی خود باز گشتند .
۲۱-ریشه تاریخی دیگری ازصورت ظاهری این مراسم مربوط به مسیحیت است که برخاسته ازمراسم عزاداری برای مسیح می باشد که تا امروز هم نشانه صلیب را می توان در شکل عَلَم و کتل ها به وضوح درک کرد که آن مراسم هم در امپراطوری روم و به فرمان امپراطوری که تازه مسیحی شده بود به راه افتاد که البته پس پرده این تئاتر را ملایان بنی اسرائیل کارگردانی می کردند و علاوه بر این تئاتر در روم و یونان باستان تاریخی بس کهن داشته است که مشابه همان در تعزیه ها و تئاتر های مراسم عزاداری محرم دیده می شود که به مرور زمان تحول یافته است .

۲۲-و امّا یک سؤال دیگر به لحاظ عاطفی : اگر خدای ناکرده اعضای خانواده شما در یک فاجعه مثل تصادف اتومبیل تکه پاره شده باشند و یک نفر از آشنایان در مراسم ختم و چهل و سال و سالگرد بیاید و صحنه دلخراش مرگ خانواده شما را لحظه به لحظه توصیف کند و در هر مراسم این مرگ را درمقابل چشمان شما زنده کند آیا شما خوشتان خواهد آمد ؟ آیا می توانید تحمل کنید ؟ آیا آن فرد نوحه خوان را دشمن خودتان تلقی نخواهید کرد که به طور وارونه و موذیانه ای قصد آزار و توهین و شکنجه روانی شما را دارد و نیز قصد اهانت به آن اموات را ؟ آیا آن فرد نوحه خوان را از مراسم بیرون نخواهید انداخت و او را خصم خود تلقی نخواهید کرد ؟
پس خود حدیث مفصل بخوان از این ماجرا . آدم چگونه می تواند کسی را که دوست دارد هر ساله مرگ فجیع او را در مقابل خود زنده و تئاتری اجرا نماید ؟ اصلاً این چه معنایی می تواند داشته باشد الا یک جنون و مالیخولیا ! آیا نه اینست ؟

۲۳-صدها سال است که هر سال لااقل دو روز برای حسین و یاران و خاندانش مراسم سوگواری برگزار می کنیم ولی از زندگی و شخصیت و شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی او و خاندان و یاران و مسلمانان و شیعیان آن عصر هیچ نمی دانیم جز اجساد قطعه قطعه شده در ظهر عاشورا .
براستی ما از اجساد تکه پاره شدهٔ حسین و خاندان و یارانش در ظهر عاشورا چه می خواهیم . چقدر لذّت می بریم از این صحنه ! آیا نه اینست ؟

۲۴-امام حسین را مبدّل به بدبخت ترین و ذلیل ترین موجود تاریخ بشر نموده ایم و بر این همه ذلّت و خفّت او می گرییم . این مکتب ذلّت پرستی است نه حق پرستی !
به امید آن روز که ظهرعاشورا همه شیعیان به یکدیگر تبریک بگویند از اینکه رهبری دارند که کل هستی و خاندانش را یکجا برای ظهورجمال خدا قربانی کرد . به امید روزی که ما هم بتوانیم آن جمال جمیلی که زینب دید و خود را خوشبخت ترین انسان روی زمین نامید را کمی فهم کنیم ودراین باب بیندیشیم . کربلا ،عروسی خون خداست و حجله گاه انسان ــ الله است . این را در یابیم.

۳–پدیده شناسی تشیّع

بسم اللّه الامام

۱-دوست می دارم مذهب تشیّع را امامیه بنامم که این است نام با مسمّای آن بی هیچ توصیفی که اسمش همان مسمّای آن است و ظاهر و باطن آن یکی است همانطور که این مذهب نیز مذهب ظاهر و باطن واَحد است . و لذا نام دیگر این مذهب رابابد مذهب صدق نامید چرا که امامیه مذهبی است که معتقد به ظهور خدا از انسان است یعنی ذات انسان آشکار شده که همان خداست و چنین انسانی را امام گویند که نام مشترک انسان و خداست .

۲-امامیه مذهب آخر الزمان و قیامت است . که عرصه لقاء الله است . پس تشیّع را می توان مذهب لقاء الله هم نامید .

۳-زیرا تشیّع دارای پیامبری است که خدا را به جمال انسانی دیدار کرده است (معراج) البته در آسمان . و لذا این پیامبر نبوّت آسمانی را ختم کرده و نبوّت زمینی را بنا نهاده که نامش امامت است . و لذا در دوران این ختم نبوّت کسی رهبر و پیامبر پیروان اوست که خدا را دیده باشد منتهی بر روی زمین درست مثل علی (ع) که جز خدا نمی دید .

۴-پس واضح است که فقط مذهب شیعه است که حامل اسلام بعنوان دین آخرالزمان در قیامت است که دین آخر هم هست ومابقی مذاهب اسلامی از نوع اسلام محمّدی نیست بلکه حداکثر اسلام عیسوی موسوی و ابراهیمی است .

۵-حال چرا اینک ازمیان یک و نیم میلیارد مسلمان فقط حدود ده درصد آن شیعه است . مگر چند درصد از مسیحیت براستی دین مسیح را درک کرده و مسیحی حقیقی است ؟ یک درصد هم نیست ؟ چند درصد از یهود دین موسی را هنوز حفظ کرده است ؟ کمتر از یک صدم درصد ! بودائیان از این هم کمترند . پس اسلام محمّدی به لحاظ آمارهم پر معتقد ترین مذاهب است . درست است که از شیعیان اسمی هم حتّی یک درصد هم شیعی حقیقی امامی نیست که دارای امامی حیّ و حاضر باشد و امام خود را بشناسد .

۶- پس درواقع اسلام تنها دین تشیّع، تنها مذهب دارای خدای زمینی و حیّ وحاضرو صاحب جمال است . و این یعنی امامت و امامیه !

۷- پس درحقیقت تشیّع مذهب و مکتبی است که پیروانش مترصد دیدار با خدا در همین دنیاهستند و امامیه حقیقی کسی است که فقط به این نیّت براین مذهب وارد شده باشد . پس در واقع کسی که در عطش دیدار با خدا نباشد شیعه نیست . این همان مکتب انتظار ظهور امام زمان است .

۸- پس مذهب امامیه همان مذهبی است که خداوند به خاطرآن جهان و انسان را آفرید .

۹-پس مذهب امامیه ، مذهب خداست در حالی که مذاهب قبل چنین نبوده است .

۱۰- این تنها مذهبی است که خدایش می گوید : یاری دهید مرا تا یاری دهم شما را . این همان یاری در ظهور متقابل انسان – خداست . ظهور انسان از خدا و ظهور خدا از انسان ! شیعه تنها مذهبی است که تاریخی و متّکی به تاریخ وسنّت و روایات نیست . زنده است .

۱۱-پس مذهب امامیه مذهب جمال پرستی است یعنی عشق! و عشق هم تاریخی نیست مذهب اکنونیّت است .
۱۲- مذاهب قبل ازامامیه مذاهب کمال بودند ولذا مذاهب تقوا و ریاضت بودند ولی مذهب امامیه مذهب جمال است و لذا مذهب تقرّب و وصال است .

۱۳- پس مذهب امامیه به زبان دیگر مذهب انسان پرستی است یعنی اومانیزم به معنای حقیقی و کامل کلمه : انسان مداری ! شیعه حقیقی انسانی است که همه آرزو می کنند چون او باشند .

۱۴-پس بزرگترین واقعه در تاریخ اسلام نه بعثت ، نه هجرت و نه حتّی غدیر خم است، بلکه واقعهٔ معراج پیامبر است که مورخین نه تاریخ روز ونه حتّی تاریخ سالش را ثبت کرده اند .

۱۵- پس دین اسلام و دین محمّد (ص)، دین معراج و لقاء الله است . شیعه مذهب وحدت وجود است به لحاظ فلسفی .

۱۶- درست به همین دلیل همه امامان شیعه کشته شدند حتّی بدون آنکه کمترین فعالیت بیرونی داشته باشند . حتّی در درون زندان و حبس خانگی مادام العمر هم قابل تحمل کافران نبودند زیرا صاحب جمال الهی بودند و این جمال کار خودش را می کرد .

۱۷-پس واضح است که شرایط ظهورجهانی امام زمان اینست که بیشتر مردم در عطش دیدار جمال خداوند باشند یعنی عاشق خدا شده باشند . پس شرط ظهورعطش عدالت نیست بلکه عطش عشق است . و عدالت محصول طبیعی این دیدار است . همانطور که درمجموعه آثارمان نشان داده ایم که عدالت معلول عشق است وعشق معلول عدالت . منتهی نه عدالت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و عقیدتی و جنسی و نژادی و طبقاتی بلکه عدالت وجودی به این معنا که هر کسی خودش شده باشد و چنان در خود مستقر شده که مطلقاً بی نیاز شده باشد و لذا اراده به تجاوز و ستم هم نابود می شود و کسی در خود می نشیند و خود می شود که الوهیت خود را درک کرده باشد و این جز با دیدار جمال خداوند ممکن نمی شود زیرا هر کسی خداوند رادرجمال خودش دیدار می کند .آیا مفهوم است ؟ فقط وقتی که همه خود را خدایی ببینند برابرند و لاغیر .

۱۹- شیعه حقیقی یک عارف است و هر چیز را به گونه ای فهم و تعریف می کند که منحصر به فرد و بی تاست یعنی خدایی است . شیعه نشان خدا بر روی زمین است یعنی آیت الله است . شیعه مذهب انسان کامل است .

۲۰-شیعه مذهبی است که فقط یک اصل دارد و آن امامت است و یک شریعت و حکم عملی دارد و آن عشق است و یک فلسفه دارد و آن فلسفه جمال است .

۲۱- شیعه مذهبی تاریخی نیست زیرا خارج از تاریخ است زیرا در آخرالزمان رخ نموده و مقیم السّاعه (قیامت) است یعنی مقیم " حال" .

۲۲-شیعه مذهب اهل حال است .

۲۳- شیعه مذهب ضد نژاد است یعنی ضد خود . و این مذهب دشمن – دوستی است .

۲۴- شقی ترین دشمنان شیعه ، شیعیان موروثی هستند . و بهترین دوست شیعه ، مسیحیان مؤمن هستند .

۲۵- کسی که به مسیح همان قدرعشق و ارادت نداشته باشد که به امامان خویش ، شیعه نیست .

۲۶- شیعه در لغت یعنی مرید . و مرید یعنی کسی که اراده اش در نزد امام خویش است . پس شیعه یعنی عاشق !

۲۷- بزرگترین شیعیان تاریخ کسانی چون ابن عربی ، بایزید بسطامی ، حلاج ، مولوی و حافظ هستند که جملگی به لحاظ سنتی سُنّی مذهب هستند .

۲۸-شیعه تنها مذهبی است که مؤمنانش جملگی قرآن ناطق هستند یعنی پیامبران باطنی و فطری که نفس آنها جبرئیل آنهاست

۲۹- خداوند نیز شیعه است : شیعه علی و علیّین ! که خداوند در معراجش به رسولش می فرماید : ای محّمد نسبت تو به من ، نسبت من است با علی .

۳۰-شیعه راستگو ترین انسان تاریخ است زیرا آنچه را که کلّ بشریّت در طول تاریخ شهامت ادعایش را نداشت و لذا مجبور به دروغ و ریا می شد شیعه ادعایش میکند وآن اینست که : خدا در من است و با من است و من است .

۳۱-شیعه تنها مذهبی است که درآن زن شیطان نیست بلکه یکی از دو مظهر جمال خداوند است .

۳۲- شیعه تنها مذهبی است که منافقانش شقی ترین کافران همه مذاهب هستند . زیرا هر چه نوری نابتر و شدید تر باشد ظلمت حاصل از آن هم شدید تر است .

۳۳- شیعه مکتب اصالت « ترین» هاست زیرا مذهب ظهور ذات و وجود مطلق است .

۳۴- تشیّع دو مرحله دارد : امام داشتن و امام شدن .

۴–پدیده شناسی عرفان شیعی

۱-عرفان شیعی یعنی خودشناسی تجربی – فکری که آن بر دو نوع است : درآیینه امام و پیر یا در آیینه مردم . که دو نوع نبرد با نفس وارادهٔ خویشتن است دراطاعت محض از پیر یا خدمت محض به مردم در ارادت و هدایت یک امام غایب و نامرئی .

۲-خود شناسی عرفانی هیچ ربطی به توجیهات روانکاوانه و شاعرانه و فلسفی ندارد بلکه بر پا شدن قیامت نفس است در طبقات و درجات و روبه رو شدن عینی و عملی با خویشتن خویش، در واقعیت زندگی اقتصادی و اجتماعی و عاطفی و اعتقادی .

۳-انسان اهل خود شناسی همواره در قیامت است و لذا حضورش در جامعه نیز بر پا کننده قیامت آدمهای روابط اوست .

۴-یک عارف شیعی درهر مرتبه ای درجامعه آیینهٔ خودشناسی دیگران است بطورطبیعی .

۵-بنابراین عرفان شیعی ، عرفان سیستماتیک و مدون و از پیش طراحی شده و کلاسیک نیست زیرا عارف مقیم السّاعه است .

۶-یک شیعه حقیقی هرگز برای خودش زندگی نمی کند زیرا بی نیاز است در درجات . و خدا او را کفایت می کند .

۷-عارف شیعی در جامعه بر پا کنندهٔ عدل و بیداری وجدان و عشق ایثاری است .

۸-عرفان شیعه چیزی در حاشیهٔ زندگی ویا پارامتر و ضریب تقویت وتکثیرآن نیست بلکه خود زندگی است و همه مسائل زندگی به مثابهٔ عناصر تشکیل دهندهٔ آن می باشد .

۹-هرشیعهٔ مؤمن یک عارف در درجات و صُوَر گوناگون تجلّی است . ولذا هرشیعه ای از منظر دیگران یک اسطوره و افسانه می آید و عجیب و غیرطبیعی .

۱۰-برای یک شیعه حقیقی وعارف شیعی کلّ زندگی و جهان یک امکان و فرصت است برای آفرینش خدایی خویش . واز خویش یک خدا ساختن . و این مستلزم قماری اندر قمار دِگر است .

۱۱-یک عارف شیعی همه ارزشهای رایج در نزد مردمان را در نزدشان هیچ و پوچ می کند با زیستن خود . و سپس آنان را به جستجوی ارزشی برتر وا می دارد . و اینست که هووی حیات وهستی خلق محسوب می شود . این است که عارف شیعی همواره شهید است در هر رابطه و حادثه ای . در همه جا قربانی می شود تا حقش آشکار شود . عارف شیعی همواره آخرین حق است.

۱۲-عارف شیعی احیاء گر عرفان همه مذاهب و مکاتب است حتّی عرفان کافران . او مردم را دعوت به خودشان می کند به همان امری که ادعایش می کنند . او حق همگان است .

۱۳-همه آرزو دارند چون او(عارف شیعی) باشند و چون نمی توانند او را می کشند . و بدینگونه است که بالاخره چون او می شوند درست آنگاه که ازدستش خلاص شده اند .

۱۴-عرفان شیعی یک نبرد تمام عیار و بغایت نابرابر است . جنگ یکی با همه کس و همه چیز وکلّ جهان و تاریخ و هرچه هست ونیست .

۱۵-حسین (ع) یکی از بانیان و آشکارکنندگان جهانی این نبرد است که زندگی و قیام او محصول شرایط ویژه عصر او نیست بلکه حسینی در هر عصری همین گونه است و لذا برای عارف شیعی هر روزی عاشورا و هر سرزمینی کربلاست . فقط صورت بیرونی این نبرد در هر عصری به گونه ای ظاهر می شود .

۱۶-هرچیزی که مظهری آشکار از جمال پروردگارنباشد برای یک عارف شیعی غیر قابل تحمل است و او آن را زیر پا می نهد یا با آن می جنگد و یا آن را می شکافد ویا از آن می گذرد .

۱۷-کربلای یک عارف شیعی وجود خود اوست وهر لحظه از زندگیش عاشورا است و او خود یزید خویشتن است که در نبرد با خود است که خدا را از خود آشکار می سازد . این عرفان شیعه است .

۱۸-عارف شیعی دشمنی شقی تر از شیعیان اسمی و موروثی ندارد و اصولاً سرسخت ترین دشمنان یک عارف حقیقی خویشان و بستگان خود اویند زیرا او ضد خویشتن است .

۱۹-عارف شیعی ، فرقه و نژاد و مذهب و اسم و رسم ندارد و لذا از چشم همه مرتد و مطرود است الاّ از چشم مرتدین و مطرودین جامعه . او مقیم خرابات وجود است .

۲۰-واین است که عارفان و امامان شیعه در میان شیعیان درغایت غربت وتهمت و مظلومیت بسر می برند ودر هیچ جایی بیگانه تر از پیروان و حامیان خود نیستند و به دست همین ها کشته می شوند زیرا از امام خود سلطنت دنیا می طلبند . همچون توقع فرزندان از والدین خود که حجاب رابطهٔ آنهاست و والدین خود را بعد ازمرگشان به تدریج درک می کنند .

۲۱-شیعه باید امامش را تنزیه وتطهیر و تسبیح کند همان طور که امام ، خدای خود را . و فقط در این صورت است که شیعه ازامامش بیگانه نمی شود .

۲۲-تا زمانیکه نگاه شیعیان به امامان فقط ازدرب نیاز و شفاعت است این بیگانگی حاکم است .

۲۳-به این دلیل است که اکثر کاشفان مقام امامان ما ، اهل سنّت و چه بسا متفکران مسیحی هستند مثل ماسینیون و کوربن . همان طور که مسیح راعارفان مسلمان بهتر می شناسند . همانطور که عربیّت بزرگترین حجاب امامت است . و همانطور که هیچکس نمی تواند خودش را بشناسد الاّ به واسطه یک بیگانهٔ عارف . همانطور که آدمی در غربت بخود نزدیک تر است ودر وطن احساس غربت می کند . و این راز امر هجرت در دین است . و مخصوصاً یک شیعه مؤمن در هیچ جایی غریب تر از خانواده و نژاد خود نیست . قبرستان بقیع نماد آشکار و تاریخی غربت امامان در وطن است .

۵–پدیده شناسی زناشوئی عارفان و امامان

۱-عارف تنهاست و لذا کسی می تواند با او هم زیست و هم سرنوشت شود که تنها باشد .

۲-تنهائی عارف به معنای خود بودن و منزّه از غیر گشتن است در خویش .

۳-درعارف جز خدا نیست و لذا همسر وی هم بایستی چون او باشد و یا مرید مخلص وعاشق اوباشد که ازاین طریق وجودش ازغیرمنزه گردد وامکان هم سرنوشتی پدید آید .

۴-مردعارف فنای در ذات و بی نیاز از غیر است و لذا رابطه او با همسرش بکلّی از جنسی دِگر است .

۵-بنابراین هویت جاهلانهٔ زن که اراده به محبوبیت و پرستیده شدن و ناز کردن و منّت گذاشتن به شوهر است در رابطه با مرد عارف هیچ محلّی از اعراب ندارد و از این رابطه حس نابودی می کند واز شوهرش با تمام وجود کینه می کند و چه بسا کمر به قتل او می بندد . تاریخ شاهد چنین زنانی در رابطه با مردان عارف بوده است : ماجرای عایشه زن پیامبر(ص) و جعده همسر امام حسن (ع) از مشهورترین نمونه ها درجهان اسلام است .

۶-مسئله این است که چرا این عارفان مبادرت به چنین ازدواجهایی می نمودند که هم خود را به عذاب افکنند و به کشتن دهند و هم زن بیچاره را دیوانه سازند .

۷-هیچ یک ازاعمال و اقدامات عارفان مطابق مصالح و منافع و محاسبات متعارف دنیوی نیست . آنان اصلاً به اراده نفسانی خود ازدواج نمی کنند . آنان از نزد خدایشان روزی می برند و همسر هم یکی از ارزاق اساسی بشر است .

۸-به گزارش تاریخ شاهدیم که زنان اکثرعارفان از متکبرترین و سنگدل ترین زنان روزگار بوده اند ، چرا؟

۹-کبروشقاوت وکفر بشر در عرصهٔ عواطف به صورت اَشد خود پرستی و اراده به پرستیده شدن آشکار می شود و لذا زن که خود غریزتاً مظهراین اراده است و زنان متکبرو کافرتر ، شقی ترند و خود پرست تر . اینان را خداوند در نزد خورشیدهای محبّت و هویّت واستقلال و بی نیازی قرار می دهد تا ذوب شوند . این زنان در عین حال که ازاَشد محبّت وکرامت شوهر برخوردارند مطلقاً پرستیده نمی شوند و نازشان کشیده نمی شود . زیرا آنچه که زن را خود پرست و اهل ناز می کند محبّت شوهراست و هرچه که این محبّت شدیدتر باشد خود پرستی و ناز هم شدیدتر می شود . حال این دیالکتیک زنان متکبر در نزد عارفان که مظهر خشوع و محبّت الهی هستند موجب انفجار قلب چون سنگ آنها میگردد و سرنوشت آنها را دگر می کند و قیامت آنها بر پا می شود.

۱۰-عارفان بَرپا کنندهٔ قیامت دوران جامعهٔ خود هستند این رسالت دربارهٔ زنان متکبروکافر دل بصورت ازدواج امکان پذیر می شود . ازدواج های پیامبر اسلام و امام حسن که دو تن از مظاهر رحمت و محبّت و عطوفت الهی بودند از این دیدگاه بهتر درک می شود .

۱۱-تکبروجاه طلبی و خود پرستی عایشه و جعده در تاریخ مکتوب است این دو زن قصد سلطنت داشتند . جنگ جمل ماهیت نهایی عایشه را آشکار کرد و توطئه مسموم کردن امام حسن هم به وعده ازدواج با یزید و ملکه جهان اسلام شدن بود که جعده را به این جنایت سوق داد .

۱۲-قلوب سخت تر از سنگ این نوع زنان فقط تحت الشعاع محبّت الهی این عارفان در هم می شکست و زنده می شد .

۱۳-فرق انسان جاهل و عارف در قبال محبّت است که معلوم می شود . انسان جاهل در قبال محبّت دیگران به اَشد کبر و غرور و سلطه گری و ظلم و تجاوز می رسد و سرنگون می گردد و بدینگونه بیدار می شود . ولی انسان عارف و مؤمن در قبال محبّت دیگران متواضع تر و عابد و خاشع وعاشق می شود و ایثار گر . درست به عکس انسان جاهل و شقّی .

۱۴-بنابراین قلوب جاهلان و اشقیاء در قبال محبّت ناب ، شقی تر می گردد و درغایت شقاوت فرو می پاشد . و لذا این سخن از مولوی «از محبّت خارها گل می شود » مربوط به نیمهٔ دوّم این ماجراست نه مرحلهٔ نخست آن که اتفاقاً به عکس عمل می کند .

۱۵واما روی دیگر این نوع زناشوئی خود عارف است که در قبال محبّت فزاینده خود و شقاوت و انکار و عداوت زن ، هرگز امکان ورود زن بر دل عارف پدید نمی آید چرا که دل خانه خداست و نه زن . و لذا عارف هم در رابطه با چنین زنی ، خالص تر شده وبه خدایش نزدیکتر می گردد ودر حقیقت جبراً به سوی هوای ذات خود حرکت می کند و این یک توفیق اجباری است که عارف را به امیّت و امامت ذات می رساند تا آنجا که با جمال قدسی هوای ذات خود در بیرون دیدار می کند که مرتبه ای از لقاء الله است .

۱۶-پس ازدواج عارفان با متکبرترین و کافرترین و شقی ترین زنان هم بخشی ازرسالت اجتماعی آنهاست و هم بخشی از تعالی روحانی و اخلاص ذات و مرتبه ای عالی از سیر الی الله را ممکن می سازد که هم زن را به خدا می رساند و هم خودش به خدا می رسد و البته این یکی از شاقه ترین و باطنی ترین ریاضت های زندگی عارفان است . واقعهٔ معروف رسوایی عایشه درزندگی پیامبر که برای پیامبر و مؤمنان امتحان کبیری بود و تا آنجا که خود خداوند به میان آمد و دخالت نمود یک مثال ماندگار در تاریخ زناشوئی مردان خداست .

۱۷-همانطور که شیخ خرقانی هم که صاحب زنی بغایت شرور بود ودر پاسخ به ابن سینا که « این همه کرامات از کجا در تو پدید آمده است » می گوید : از صبری که بر این عفریته کرده ام .

۱۸-تازیانه و تنبیه مردان خدا دربارهٔ زنان خود همانا محبّت برتر بر قلوب چون سنگ آنان است . والبته این محبّت فزاینده گاه زن را چنان دچار حس حقارت و نابودی می کند که دست به قتل شوهر می زند .

۱۹-حرف دل همهٔ این نوع زنان اینست که : تو که این قدر مرا دوست داری با همهٔ شقاوتی که با تو دارم پس چرا مرا نمی پرستی و مرید ارادهٔ من نمی شوی و خدا را به جای من می پرستی .

۲۰-این زنان درحقیقت هووی خود را خود خدا می دانند و لذا گاه از خدا انتقام گرفته و شوهر خود را می کُشند چون دستشان به خدا نمی رسد .

۲۱-عشق و ایثار بدون اطاعت ازامیال کافرانهٔ زن ، فقط هنر مردان خدا در رابطه با زنان خویش است که برترین هنرها و ریاضت ها و امتحانات الهی است که اکثر مردان در این امتحان شکست می خورند و زن را به جای خدا می پرستند واطاعت می کنند و چون آنان کافر و شقی می گردند و محبّت خود را هم از دست داده و ظالم می شوند و نهایتاً از زن انتقام می ستانند .

۲۲-سرنوشت اَبدی دنیا و آخرت هر مردی در رابطه با زن خویش است که رقم می خورد و آن امتحانی است که ذکرش رفت .

۲۳-همانطورکه مردان عارف مظهرعشق خدا به خلق هستند بنابراین شاقه ترین امتحانات این مردان در رابطه با زنان است و کلاً خانواده و نژاد خویش .این همان امتحان « شجره» است : شجره ممنوعه !

۶–پدیده شناسی جوانمردی در تشیّع

۱-جوانمردی ، عیّاری ، پهلوانی و عشق به مردم مظلوم و درمانده رابطه ای تنگاتنگ با تشیّع دارد که منشأ آن خود علی (ع) است .

۲-شاید درهیچ مذهب دیگری نتوان عیّاری و جوانمردی را تا این حد واضح از ارکان و اصول عملی آن دانست که در تشیّع .

۳-خود را برای دفاع از حقوق مظلومان از هرمذهب و آئینی به خطر انداختن و گاه دراین راه جان دادن ، از اصول عملی مذهب شیعهٔ راستین است و عجبا که این آئین ریشه در ایران باستان و مذهب مانی و مزدک دارد که بطرز حیرت آور با مکتب علی (ع) پیوند خورده و با آن یکی شده است . و گوئی فقط گروهی از ایرانیان و مزدکیان بودند که مکتب علی (ع) را در خود بارور نمودند و در تاریخ جاری ساختند و تشیّع حاصل این پیوند است .

۴-تاریخ ایران و ایران اسلامی بدون وجود این جوانمردان پاک باخته سراسر ظلمت و شقاوت و بربریت اعراب و اسکندر و مغول است .

۵-یکی از تمایزات عرفان شیعی ازسائرعرفانهای مسیحی وبودائی همانا عیّاری و جوانمردی و خدمت بی مزد و منّت به مردمان فقیر وتحت ستم است . این همان وجهی از عرفان شیعه است که امامت نامیده می شود که در جامعه به صورت اجرای عدالت آشکار می شود که فراسوی عرف و شرع و قانون و قضاوت است و لذا به لحاظ حقوقی پدیده ای در خور تأمل می باشد .

۶-سرنوشت مردم ایران و مخصوصاً شیعیان با آئین جوانمردی و عیاری امامان و عارفان شیعه و مریدانشان گره خورده است که یکی از برجسته ترین این وقایع سرنوشت ساز همانا انقلاب اسلامی ایران است که تماماً حاصل جانفشانی این آئین و اندیشه می باشد که البته درعصر جدید توجیهات وعناوین متفاوتی همچون آزادی ،دموکراسی ،مبارزه ، انقلاب ،سوسیالیزم و امثالهم یافته است .

۷-اصلاً پدیده و معنائی به نام عدالت خواهی و انقلاب و مبارزهٔ انقلابی در جهان ریشه در اندیشهٔ جوانمردی و عیّاری دارد که قدرتمند ترین ریشه اش در ایران باستان است که در شاهنامهٔ فردوسی شاهدش هستیم که رستم اُسوهٔ این آئین می باشد .

۸-مذهب مانی و مزدک مذهبی بر اساس اندیشهٔ جوانمردی بنا شده است و عدالت خواهی و احیای مساوات در جامعه از ارکان آن است . این رکن در تشیّع تمامیّت مذهب است .

۹-عدالت خواهی و دموکراسی و سوسیالیزم اروپائی هم به لحاظ تاریخی تحت تأثیر و به اقتباس ازمنابع ترجمه شدهٔ اسلامی به زبانهای اروپائی بوده است که امروزه فرزانگان غربی به این میراث اسلامی تمدن خود اعتراف دارند هر چند که این میراث را سکولار و دین زدایی کرده اند و در دهه های اخیر با آن به بُن بست رسیده و عملاً اِنکارش می کنند .

۱۰-امروزه تشیّع باقی به نهضت های جوانمردی و عیّاری پنهان در لایه های تقیّهٔ علویان درطول تاریخ است که از قتل عامها و نسل کشی های عظیم و مکرر نجات یافته است . این نهضتهای چریکی و زیرزمینی گاه بصورت حکومتهای خود مختار محلّی مثل صفاریان و آل بویه خودنمائی کرده است و گاه به صورت یک سازمان عظیم و جهانی همچون نهضت چریکی حسن صباح مدافع همهٔ مظلومان در سراسر بلاد اسلامی بوده است . و گاه بصورت حکومتهای سوسیالیستی و دموکراتیک به معنای حقیقی کلمه در مناطقی خودنمائی کرده و به خاک و خون کشیده شده است مثل حکومتهای محلّی و خود مختار قرامطه در بحرین و شامات و شمال آفریقا . همه اینها که راز بقا و استمرار تشیّع در تاریخ است از گوهره آئین جوانمردی و عیّاری برخوردار بوده است که درتاریخ جدید جهان بصورت نهضت مشروطه

و جنگل و گروههای چریکی دهه های قبل از انقلاب اسلامی آشکار شد که منجر به پیروزی ملّی تشیّع بصورت یک حکومت گردید . امروزه جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ایدئولوژی مردمی محصول اندیشه و احساس جوانمردی و ازجان گذشتگی شیعیان عیّاراست . همه انقلابیون صدیق در واقع همان عیّاران هستند

۱۱-عیّاران هرگزبرای خود هیچ سهمی از پیروزی خود قائل نبودند و لذا این اندیشه حاصل یک عشق عرفانی است که تبدیل به فرهنگ توده ای شده است . و عیّار کسی است که عمری برای دفاع از از حقوق مردم در دربه دری و فقر و مهلکه زندگی می کند .

۱۲-عیّاران مشروطه و نهضت جنگل و گروههای چریکی و انتحاری سالهای قبل از انقلاب هم بر همین سنّت استوار بودند و هرگز خود را در پیروزی سهیم ندانستند و آنان که به سودای قدرت بر مردم افتادند از گوهره عیّاری خود ساقط شدند و لذا در نقطه مقابل مردم قرار گرفتند و گاه برای انتقام به دشمن ستمگر پیوستند و خود را فروختند . پس عیّاری حاصل ایمانی عاشقانه به حقیقت و خداوند است .

۱۳-دربطن آگاه و ناخودآگاه فرهنگ عیّاری و پهلوانی یک گوهرهٔ عرفانی و وحدت وجودی حضور داشته است که ایثار و از جان گذشتن برای دفاع از حقوق مظلومان از هر مذهب و ملّتی را وظیفه خود می دانسته است . این همان عشق عرفانی خاص مذهب شیعه است که در رأس آن کسانی چون مانی و مزدک و علی قرار دارند و آخرین فاتح و أسوهٔ آنها حسن صباح است .

۱۴-نهضت عیّاری در هیچ دوره ای از تاریخ همچون نهضت حسن صباح تبدیل به یک سازمان مخفی و جهانی نشده است که بمدّت حدود یک قرن در بخشی از جهان خواب و عیش را بر ستمگران و دشمنان مردم حرام کرد و در طی این مدّت صدها شاه و خلیفه و والی شهرها و ملایان مزدور و خوانین خونخوار و وزیران ظالم را به قتل رسانید و تشیّع را از نابودی حتّمی نجات داد .

۱۵-امروزه نیز درسراسر جهان جنگهای چریکی آزادی بخش و ضد استعماری وعملیات انتحاری ادامه تکاملی همان آئین عیاری و مخصوصاً ایدئولوژی حسن صباح می باشد که دهها ملّت دربند را نجات داده است و بقای ملّت فلسطین نیز تا به امروزه به یمن این اندیشه و ایدئولوژی عیّاری بوده است که منشأ تاریخی آن ایران و ایرانیان بوده اند که از اتحاد مانویان و علویان تبدیل به انسانی ترین مکتب و ایدئولوژی رهائی بخش در تاریخ بشر شده است که در همهٔ مذاهب و فرهنگهای عصر جدید هم رخنه کرده و عناوین گوناگون بخود گرفته است که در یک کلمه چیزی جز از خود گذشتن برای دفاع از حقوق مظلومان نیست و این عشق عرفانی شیعی است و منشأ اصلی آن ایران است و سلطانش علی .

۱۶-آئین جوانمردی در حقیقت به زبان امروز همان مذهب واحد جهانی بر مبنای حقوق انسانی است که از حقوق مستضعفین و فقراء و نا توانان در همه جای جهان و در هر ملّت و مذهبی دفاع می کند . و جان خود را فدا می کند . این خالصانه ترین وجه از مذهب و معنویت و اخلاق می باشد و همان است که دین خالص نامیده می شود که از هر آلوده گی و نژادی و طبقاتی و تعصبات اعتقادی و مسلکی مبرّا می باشد .

۱۷-آئین جوانمردی آئین اجتماعی انسان کامل است و بیهوده نیست که علی (ع) را سلطان جوانمردان لقب داده اند . جوانمردی هویّت اجتماعی یک عارف است که در تشیّع به بار نشسته است .
۱۸-رگه های اندیشهٔ جوانمردی و عیّاری و پهلوانی در همهٔ فرهنگها و مذاهب کهن کم و بیش به اشکال گوناگونی وجود داشته است . در شرق دور به صورت نهضت سامورائی ودر غرب بصورت شوالیه گری خودنمائی کرده است که در قرون جدید جز نمایشی از آن باقی نیست همچون پهلوانی در حال انقراض ایران . که اینها صورغیرعرفانی و خود جوش جوانمردی است . و این مسئله نشان می دهد که جوانمردی به صورت یک فطرت انسانی در همه ملّل و مذاهب در عالِم و عامی وجود دارد .
واین بدان معناست که از خود گذشتن برای بیگانگان یک ارزش ذاتی و الهی در بشر است و این همان فطرتی است که عرفان و عشق عرفانی از بخود آئی آن رخ می نماید . یعنی عشق عرفانی امری فطری است و لذا عرفان شیعی هم ظهور فطرت بشر است .

۱۹-البته مثل هر مذهب و مکتبی ، صورت تحریف و مسخ شده و دجالی جوانمردی و عیّاری هم همواره وجود داشته است و لذا همواره در این نهضت شاهد دزدان و شیادان بوده ایم که به این نهضتها از درون خیانت کرده و گاه کمرش را شکسته اند . در عصر جدید در کشور خودمان می توانیم از خیانت درونی نهضت جنگل و سازمان مجاهدین نام برد که این دو نهضت را نابود کرد. نهضت پهلوانی در کشور ما نیز قربانی استحاله این نهضت به الواطی و دزدی و قمه کشی و باج گیری گردید و آن را برانداخت مثل جریان شعبان بی مخ در نهضت مصدق .

۲۰-جوانمردی وعیّاری در طول تاریخ دچار تحولاتی در صورت و سیرت خود بوده است و کاملترین و خالصترین شکل بروز آن در قالب یک ایدئولوژی عارفانه بوده است که در دوران حمله مغول ها ، به صورت بسیار فعالی به رهبری عارفان در خانقاه ها خودنمایی کرد و به داد مردم رسید و حتّی شاهان مغول را تحت تأثیر قرار داد و مسلمان کرد .

۲۱-و امّا امروزه این نهضت فطری در جهان مدرن چه می کند ؟

۲۲-به نظر می رسد که عصر مدرنیزم که عصر نیهیلیزم و انحطاط فطرت و اخلاق است فطرت جوانمردی هم گویی به فراموشی رفته است و جز در چند نقطهٔ جهان که تحت تجاوز بیگانگان است موجودیتی ندارد که آن هم اساساً بصورت دفاع از خود عمل می کند مثل فلسطین که آنهم بدلیل انحطاط اخلاقی ملل و دول جهان ، روی به احتضار است و هر آن خطر نابودی این آخرین نهضت جوانمردی و انقلابی ، در میان است .

۲۳-در تاریخ معاصر جهان ،دولت و ملّت کوبا را بایستی یکی ازجوانمرد ترین گروه بشری نامید که با آنکه خود یکی از فقیرترین و تحت ستم ترین و کوچکترین ملّتِ روی زمین هستند ولی دهها ملّت و نهضت و انقلاب ضد استعماری را درسراسر جهان و خاصّه آفریقا یاری داده اند و از این بابت زجرها و فقرهای مضاعف کشیده اند . امروزه باید فیدل کاسترو را یکی از بزرگترین جوانمردان و عیّاران روی زمین دانست که به همراه دوست عیار دیگرش یعنی چه گورا با نهضت جوانمردی خود بزرگترین ضربات را بر کمر استکبار و دزدان و جهانخواران فرود آوردند و جوانمری را تبدیل به یک مکتب جهانی کردند و بشرعصر جدید را تبدیل به باعزّت ترین بشر تاریخ نمودند ولی با این حال وضع کنونی بشر و جوانمردی در حال احتضار است .

۲۴-امروزه بیش از جوانمرد بودن و به نبرد با ستم برخاستن ومسلّحانه با دزدان و دشمنان انسان مبارزه کردن بایستی این فکر و فرهنگ و ارزش در حال نابودی را نجات داد و درأذهان بشری زنده کرد تا هر بشری خودش حامی و حافظ شرافت خود باشد و نسبت به خودش جوانمرد گردد و این حداقل واساس جوانمردی است و این به معنای معرفی و احیای دگربارهٔ فکر و ایدئولوژی جوانمردی است .

۲۵-یکی از از علل افول جوانمردی در عصرما همانا افول این فکر و معناست . متأسفانه ایدئولوژیهای جدید فقط در فکر احیای عدالت و عزت نفس بشر مدرن بودند وخود اندیشهٔ جوانمردی را که اندیشهٔ عزت نفس و شرف انسانی است را بسیار کم احیاء کردند ودرباره اش بس اندک و سطحی سخن گفته اند . یعنی به معرفت درباره جوانمردی و عیّاری بها نداده اند و لذا همان عدالت ها و عزّت هائی که به دست آمد به سرعت از دست رفت . ولذا انقلابات ضد انقلاب رخ نمود و مردم به بهائی اندک شرف و عزّت و جوانمردی را فروختند و تسلیم شدند و به نمایشات بی ریشه ودروغین دموکراسی و سوسیالیزم و آزادی بسنده کردند زیرا حق جوانمردی و شرافت انسانی را آنگونه که باید نداستند ودرباره اش معرفت نداشتند .

۲۶-امروزه جوانمرد آن است که از خود و جان و نان و عیش و امنیّت خود بگذرد و قلم به دست بگیرد و آئین جوانمردی را یک بار دیگر احیاء کند و این مقدس ترین ارزش فطری را در بشر مالیخولیازدهٔ مُدرن بیدار سازد . زیرا امروزه بندرت کسی بخاطر گرسنگی مجبور به خود فروشی و ستم بری می شود تا همچون عیّاران قدیم نان بردر خانه ها تقسیم کنند . این کار را امروزه خود آدمخواران در سطح جهان و به واسطه حکومتها انجام می دهند تا جان جوانمردی را تخدیر نموده و مجال بیداری ندهند . این خیرات امروز دیگر خیری ندارد . واتفاقاً امروز جوانمرد ترین انسانها را باید در طبقات پایین جستجو کرد که چه بسا گرسنه اند .

۲۷-امروزه برای جوانمرد شدن نیازی به پهلوان شدن نیست بلکه پهلوانی در قلم و اندیشه و شجاعت حق گوئی است تا عوامل مسخ کنندهٔ عزّت و شرف انسانی معرفی و فهم شوند تا جوانمردی بیدار شود تا انسان فطرت و شرف خود را ارزان معامله نکند . امروزه پهلوانی و جوانمردی و عیّاری را باید در قلم بر پا ساخت و از امکانات مُدرن رسانه ای در این جهت بهره گرفت . امروزه شمشیرو تفنگ جوانمرد باید قلم او باشد .

۲۸-امروزه ناجوانمردی و رذالت و پلیدی و خود فروشی تبدیل به هویّت مفتخرانه در سطح جهان شده است و روز به روز در حال توسعه و تعمیق است . امروزه ستم و استکبار درذات اندیشه ها و اذهان مقیم ومستقر شده وبه خود فخرمی کند .آنچه که کمر جوانمرد ترین انسان تاریخ را شکست زور و قدرت مادّی ستمگرانی چون معاویه نبود بلکه جهل و خرافه و حماقت و فریبکاری مردم بود که آنها را عمداً ستم بر نمود و بر ناجی خود تیغ کشیدن و کشتندش . ظهور ناجی موعود نیز ظهور یک جوانمرد جهانی است .

۲۹-امروزه باید عرفان جوانمردی را بیان و عیان نمود و جوانمردی را عرفانی نمود آن هم به زبان عوام و با منطق زمان . بایستی فطرت جوانمردی را درانسان خود فروخته مّدرن زنده کرد . دیگر نمی توان مردم را به نان زنده کرد زیرا اکثراً از پُر خوری مرده اند .

۳۰-فطرت و جان و دل و وجدان و انسانیّت بشر مدرن شدیداً کاهل و پیر و باز نشسته شده ودر حال موت است . با جان قلمی جوانمردانه باید براین نفوس در حال موت تیغ کشید تا به خود آیند و جوان شوند . قلمی جوانمرد می خواهد تا از جان خود بگذرد و جان انسانیّت را نجات دهد . جوانمردی قلم و بیان را باید آموخت . جوانمردی اندیشه را باید آموخت و جوانمردی دل را . آنچه که مرد را جوان می دارد عشق ایثاری است ، عشق عرفانی ، عشق علوی ، عشق الهی !

۳۱-واضح است که جامعه و تودهٔ مردم در صورتی به راستی به فرهنگ تشیّع در می آید که به عشق عرفانی برسد و عارفانه عاشق شود یعنی جوانمرد شود . و جامعه ای جوانمرد البته پدیده ای کیمیا و خارق العاده است و همان جامعهٔ مدینه فاضله می باشد که درآن هر فردی فدای کل جامعه است . این همان جامعهٔ براستی کمونیست است منتهی کمونیست خداپرست . و اصولاً یک انسان کمونیست طبق تعریف فقط یک انسان عارف عاشق فنا جو است یعنی یک انسان علی وار . و بی تردید تا رسیدن به چنین جامعه ای راه بسیار است بخصوص که در نسلی زندگی می کنیم که جوانمردی تقریباً مرده است و بلکه شاهد پیدایش جهانیِ انقلاب ضد انقلاب هستیم یعنی نهضت ضد جوانمردی . و این به دلیل تجربهٔ تلخی بود که انقلابات جوانمردی در عرصهٔ پیروزی از خود بر جای نهاد که خوبانش کشته شدند و بدها به قدرت رسیدند و به اسم جوانمردی و انقلاب مردم را غارت و تباه کردند . و این یک وضع جهانی است که با شکست جهانی کمونیزم تشدید شده و ضد جوانمردی تبدیل به ایدئولوژی گردیده است و هرگز جهان سرمایه داری که مکتب اصالت خود پرستی و ضد جوانمردی است تا این حد در جهان حاکم مطلق نبوده است . و نظامهای سوسیالیستی که دارای شعارهای جوانمردانه بودند یکی پس ازدیگری در قبال نظام ضد جوانمردی یعنی امپریالیزم ، تسلیم شدند ولی نه از ترس که از بی هویتی خود که در خود به بن بست رسیده بودند زیرا اکثریت جامعه با اندیشه و نظام جوانمردی همسویی نداشت . امروزه تنها کشورهایی که هنوز هم لااقل شعارهای جوانمردانه می دهند و ظاهراً از جوانمردی توبه نکرده اند ایران و کوبا و کره شمالی است و رویکرد کشورهایی چون ونزوئلا و بولیوی بیشتریک واکنش ضد آمریکایی است تا یک نهضت جوانمردی .

۳۲- بهرحال همانگونه که نشان دادیم قلب تاریخی و طپندهٔ جوانمردی در ایران است هر چند که دچار بیماری قلب شده است و اکثر مردمش عملاً و ماهیتاً از جوانمردی روی گردانیده اند و لذا قانون اساسی کشور ما که یک قانون جوانمردانه است تا کنون معطل باقی مانده است و امکان اجرا شدن ندارد زیرا نظام ما دچار امیال و خلق و خوی ناجوانمردانه و اقتدارگرایانه شده است همچون شوروی سابق و کشورهای سوسیالیستی اواسط قرن بیستم در اروپای شرقی .

۳۳- تجربهٔ قرن بیستم نشان داد که اندیشه و نهضت جوانمردی نمی تواند با ارکان و اصول و شعارهای عصر مدرنیزم مطابقتی داشته باشد و مدرن شدن این نهضت مترادف با مرگ آن است . زیرا ارزش های جهان مدرن ذاتاً سرمایه داری و امپریالیستی است یعنی ضد جوانمردی است .

۳۴- امروزه کسانی چون چاوز و احمدی نژاد سعی دارند که در بطن یک نظام و فرهنگ سرمایه داری (ضد جوانمردی) حکومتی جوانمردانه برپا کنند ولی تلاشی مذبوحانه می کنند و محکوم به شکست می باشند . اندیشهٔ جوانمردی با وعده های حریصانهٔ غرایز حیوانی در تضاد است . رقابت با نظامهای ناجوانمرد موجب انحراف و انهدام اندیشهٔ جوانمردی شده است و کشور ما هم مبتلا به این انحراف شده است و این یعنی قلب جوانمردی در حال از کار ایستادن و سکته است .

۳۵- امروزه تنها راه نجات جوامع بشری احیای اندیشه و فطرت جوانمردی است که در ذات تشیع حضور دارد و تشیع تنها مذهب و مکتب مبتنی بر جوانمردی می باشد . سوسیالیزمها جوانمردی مصلحتی و بی ریشه بودند زیرا منکر خدا و مذهب و اخلاق الهی بودند که ذات جوانمردی است . انسان بی خدا نمی تواند برای همیشه جوانمرد باقی بماند راز شکست کمونیزم همین است . به محض افزایش فشارها و تهدیدها و فقر ، جوانمردی به توبه می رسد .

۳۶ – جوانمرد اول و آخر خود خداست که جهان هستی محصول جوانمردی اوست . فقط آنکه عاشق بر او باشد جوانمرد است و لاغیر . جوانمردی همان عشق عرفانی است و تا این عشق جهانی نشود هیچ راه نجاتی برای بشر نیست .

۳۷- ادبیات فارسی تماماً ادبیات جوانمردی است . غزلیات حافظ ، سعدی ، مثنوی مولوی ، عطار و شاهنامهٔ فردوسی و سنائی و جامی و عراقی و باباطاهر در یک کلمه مبلّغ و حامی جوانمردی هستند . و این منحصر بفرد فرهنگ ایرانی است . فرهنگ ایران یک فرهنگ جوانمرد است و اینست که تنها فرهنگی بود که علی و آل علی را با دل و جان پذیرا گردید زیرا اینان خدایان جوانمردی بودند . جوانمرد کسی است که جوانی اش را فدا می کند تا دیگران جوان بمانند و ذاتشان پیر و فرسوده و تباه نگردد . در بهشت خدا همه جوانند و جوانمرد . دین خدا آئین جوانمردی است .

۳۸ – دین خدا آئین جوانمردی است مسئله اینست که مذاهب جملگی در اذهان بشریت مسخ شده اند و تبدیل به راه و رسم ناجوانمردی منافقانه گردیده اند که در رأس این تبدیل و نفاق هم ملایان رسمی و حکومتی مذاهب در طول تاریخ قرار داشته اند که بخون جوانمردان تشنه بوده اند .

۳۹- شقی ترین دشمن جوانمردی در لباس و الفاظ و آداب جوانمردی و جوانمردان تیشه به ریشهٔ جوانمردی زده است .

۴۰ – تاریخ ایران قلمرو پیدایش بزرگترین نهضت های جوانمردی در جهان بوده است : پادشاهی پیشدادیان بر اساس جوانمردی پدید آمده بود که اساس تمدن ایرانی است . کوروش ، مانی و مزدک و حسن صباح و بابک ، ابومسلم ، یعقوب لیث و و ... میرزاکوچک و سید جمال و ستّارخان و باقرخان و هدایت و مصدق و مدرس و فرخی و عشقی و شریعتی ها و جزنی و پویان و احمد زاده و حنیف نژاد و تختی و سعیدی و غفاری و طالقانی و منتظری و خمینی . جملگی از شجرهٔ طیبهٔ جوانمردی ایران زمین هستند در مراتب و درجات عشق عرفانی . جوانمرد کسی است که دیگران را بر خود ترجیح می دهد و خود را فدای مردم می کند . جوانمردی همان فطرت الهی بشر است که تا بخود نیاید و عارف نگردد رهگشا و ناجی نمی شود . معرفت نفس تنها راه احیای جوانمردی است . ناجی موعود آخرین جوانمرد جهان است . جوانمردی بخود آمده و خدائی شده ! پیامبر اسلام در معراجش و دیدار با خداوند می فرماید : او را در سیمای جوانمردی علی وار دیدار کردم !

۷–پدیده شناسی شیعه – سنّی

۱-فرق شیعه و سنّی در یک کلام فرق چیزی است که هست همانطور که باید باشد و چیزی که نیست ولی باید باشد . فرق شیعه و سنّی فرق هستی و نیستی است . فرق محمد و ابوسفیان است . فرق علی و معاویه است . فرق سلمان و عمرعاص است . فرق حسین و یزید است . فرق امام موسی کاظم و هارون الرشید است . فرق امام رضا و مأمون است . فرق موسی و فرعون است : فرق هستی و هستی نمائی ! فرق امامت و حکومت !

۲-شیعه و سنّی در همان حیات پیامبر آشکار شد در سیمای دو تن از اصحاب رسول یعنی علی و عمر ! استمرار این دو هویت در تاریخ اسلام بصورت دو جریان تشیع و تسنن بروز کرد . و اگر اکثریت مسلمانان بسوی تسنن رفتند و تشیع اقلیتی بودند و هستند بدان دلیل است که بقول خداوند در کتابش همواره اکثر مردمان در هر مذهب و مکتبی ، ریاکاران و کافران و جاهلان هستند . همانطور که در بطن تشیع هم در طول تاریخ همواره دو جریان وجود داشته : شیعهٔ مؤمن و شیعهٔ منافق ! شیعه ای که بصورت افرادی سرگردان و تنها و شهید بوده وشیعه ای که به اهل سنت و حکومت های جبار گرایش نموده است و معامله کرده است و در دربارها بصورت فیلسوف و وزیر به محاکمهٔ شیعیان مؤمن پرداخته و حکم ارتداد و قتلشان را صادر کرده است .

۳-این شیعیان به باطن سنّی در به حکومت رسانیدن خلفای بنی عباس نقشی اساسی ایفا کرده اند مثل ابومسلم خراسانی و برمکیان .

۴- اصولاً بنی عباس را باید شیعیان حکومتی و قلابی دانست که گاه امامان را به دربارهای خود می بردند تحت عنوان تکریم و تقدیس آنها ولی عملاً حبس و تحت نظر بودند و مسموم می شدند .

۵-بنی عباس بنیانگذار شیعهٔ ضد شیعه یا سنّی شیعه نما بودند .

۶-سنّی یعنی پیرو سنّت رسول در نقطه مقابل امامان که سنّت زندهٔ رسول بودند .

۷-سنّی یعنی اهل کتاب در جهان اسلام که قرآن کاغذی را می پرستیدند تا قرآنهای ناطق یعنی امامان را بکشند .

۸-همهٔ جریاناتی که یا به طمع قدرت پیامبر و یا به زور شمشیر مسلمان شدند بایستی اهل سنّت نامیده شوند یعنی مقلّدان ریاکار سنّت رسول .

۹-سنّی یعنی مقلّد ادا و اطوار پیامبر و شیعهٔ یعنی مرید احکام پیامبر .

۱۰- عمر در حالیکه در تقلید از آداب پیامبر حتّی از او سبقت می گرفت همواره در هر امری با پیامبر به جدال می پرداخت . سنّی یعنی مقلّد معاند .

۱۱-سنّی یعنی مسلمانی که نان به نرخ روز می خورد . یعنی مسلمان حکومت و مصلحتی و سیاسی . چه نامش شیعه باشد و چه سنّی .

۱۲- فی المثل امروزه بایستی گروه حماس در فلسطین را که بظاهر سنّی مذهب هستند شیعه دانست ولی احزاب شیعه در عراق را اکثراً سنّی مذهب دانست .

۱۳-در کشور خود ما نیز شاهد دو جناح از شیعیان در حکومت هستیم که یکی عملاً سنّی است و دیگری لااقل در کلام خود شیعه است مثل خاتمی و احمدی نژاد .

۱۴- در جوامع اسلامی در هر عصر آن جریانی که مخالف حکومتهای جبّار بوده اند شیعه محسوب می شدند و موافقان حکومتها هم سنّی .

۱۵- پس فرق شیعه و سنّی همان فرق اقتدارگرائی واعتقادگرائی است . فرق مصلحت پرستی و حقیقت پرستی .

۱۶ پس از رحلت رسول اسلام برای نخستین بار شورای سقیفه نماد رسمی اهل سنّت بود و علی (ع) و چند نفر از مریدانش مثل سلمان و عمار و مقداد و کمیل و بلال و میثم هم شیعه را نمایندگی می کردند .

۱۷-با واقعهٔ غدیر خم و معرّفی وصایت و امامت علی بدست پیامبر معلوم شد که پیامبر اسلام هم شیعه است . پس اهل سنّت را باید مخالفان پیامبر اسلام دانست . یعنی مسلمانان ضد اسلام !

۱۸-شیعه – سنّی به لحاظ ماهیت در هر مذهبی وجود داشته است . در دین موسی هم آنانکه پس از رحلت موسی به دور یوشع جمع شدند شیعیان موسی بودند و آنانکه به دور سامری جمع شدند سنّیان یهود محسوب می شدند .

۱۹- شیعه و سنّی در هر مذهبی یعنی پیروان باطن و حقیقت دین و پیروان ظواهر و صورت دین .

۲۰- پس شیعه – سنّی در هر مذهبی بمعنای باطن و ظاهر آن دین هستند : مغز و پوستهٔ دین ! آخرت و دنیای دین .

۲۱-فرق شیعه و سنّی همان فرق عشق و تعشیق است فرق صدق و ریا است . زیرا سنّی یعنی پیرو سنّت و تاریخ و این یعنی مرده گرائی . و شیعه یعنی پیرو امام زنده . و این یعنی زندگی گرائی .

۲۲- پس بزرگترین دشمن هر مذهب و مکتبی همانا اهل سنّت آن مذهب و مکتب هستند یعنی گذشته گرایان آن مذهب . یعنی مرتجعین .

۲۳- در سوسیالیزم هم شیعه و سنّی وجود داشته است که تشیع آن مثل کوبا است و تسنّن آن هم شوروی . شیعیان هر مذهبی دنیا را برای دین می خواهند و اهل سنّت هم دین را در خدمت دنیا .

۲۴- فرق شیعه و سنّی همان فرق حق پرستی و آبروپرستی است .

۲۵- فلسفه و عبودیّت هم شیعه و سنّی دارد . مثلاً شیخ خرقانی که اسماً سنّی است حامل فلسفه و عبودیّت شیعی است ولی ابن سینا که اسماً شیعه است عملاً حامی فلسفهٔ سنّی است .

۲۶- بزرگترین سوء تفاهم و گمراهی در تشخیص شیعه – سنّی همانا نام و عنوانی است که بر افراد است .

۲۷- به بیان دیگر مذهبِ موروثی و تاریخی و سنّتی همواره سنّی است و مذهب تحقیقی و مکاشفه ای هم شیعه است در هر مکتب و مذهبی : مذهب خودی و عاریه ای !

۲۸-در دین زردتشت هم شیعه و سنّی بوده است که شیعیانش همان مانویان بودند و سنّیانش هم موبدان ساسانی .

۲۹- بخشی از ذهن و نفس آدمی شیعه است و بخش دیگرش سنّی است : حق پرست و مصلحت پرست .

۳۰- در روحانیّت شیعه نیز همواره شاهد دو جناح تشیع و تسنن بوده ایم . فی المثل در عصر حاکمیّت پهلوی ، امام خمینی نمایندهٔ روحانیّت شیعه بود و آقای خوئی هم نمایندهٔ روحانیّت سنّی بود .

۳۱- در روشنفکری شیعی هم شاهد دو جناح شیعه – سنّی بوده ایم . مثلاً دکتر شریعتی نمایندهٔ روشنفکری تشیع بود و مهندس بازرگان هم نمایندهٔ روشنفکری تسنّن بود هر چند که هر دو اسماً شیعه بودند . پس تقسیم بندی شیعه – سنّی بطور اسمی آنگونه که رایج است یک معنای شیعی نیست .

۳۲- پس بزرگترین عامل گمراه سازی در تشخیص شیعه و سنّی همانا اسم و عنوان و ادعائی است که هر کس و گروهی بر خود می نهد . مارتین بوبر یهودی یک شیعه است و ملک فیصل مسلمان هم صهیونیست است .

۳۳- خطرناکترین پندار اینست که شیعه را پیروان علی بدانیم و سنّی را پیرو محمّد . آن شیعه ای که فقط شیعیان نژادی و میراثی را اهل بهشت می داند در حقیقت یک صهیونیست است بنام شیعه .

۳۴- در عرفان اسماً شیعه نیز شاهد این دو جریان هستیم . صفویان بزرگترین نمایندهٔ عرفان و تصوّف سنّی است و فرقه های منسوب و منشعب از آن که امروزه هم جاری هستند که فرقه های درویشی افیونی می باشند که بجای سلام ، یا علی می گویند و بجای نماز هم تریاک می کشند .

۳۵- شیعهٔ حقیقی در هر مذهب و مکتبی عملاً شهید می شود تا حقیقت باقی بماند تا ظهور امام شیعیان در جهان که حاکمیت حق را آشکار می سازد . شیعه بودن آدم بودن و وارث آدمیت است . پس می توان آدم بود ولی آدم یهود یا مسیحی و بودائی .

۳۶- در فلسفهٔ یونانی هم شیعه و سنّی وجود داشته است که سقراط و فلوطین و پارمنیدز و زنون در جناح فلسفهٔ شیعه بودند و افلاطون و ارسطو و کانت هم در جناح فلسفهٔ سنّی .

۳۷- اگر تشیع و تسنّن را دو جهت گیری تاریخی و معرفتی بدانیم در فلسفه های عصر جدید مغرب زمین هم می توان این دو گرایش را بطور نسبی درک کرد . لیبرالیزم و پراگماتیزم و پوزیتیویزم ماهیتی سنّی دارند و سوسیالیزم و اگزیستانسیالیزم و نیهیلیزم هم ماهیّتی شیعی دارند .

۳۸- در روان آدمی هم این دو جهت گیری درک می شود . وجه وجدان و دل همان وجه شیعهٔ وجود است و وجه توجیه گری و هوسبازی هم وجه سنّی وجود است . تشیع و تسنن دو نوع طرز فکر وارزش است و نه دو اسم و عنوان و شعار و فرقه .

۳۹- سنّی گری همان سنّت پرستی ، نژادپرستی و تاریخی گری و اخباری گری و حدیث بازی و توجیه گری و مردم داری و آبروسازی و مصلحت زمانه است . و شیعه گری هم عدالت پرستی ، غیردوستی ، عقل گرائی ، حال گرائی ، خلاقیّت ، فطرت ، جوانمردی و شجاعت و شرافت جوئی است . سنّی گری این حدیث را می پرستد که " چون فقر وارد شود ایمان خارج می شود " ولی شیعه گری متوجه این حدیث است که " اگر همسایهٔ تو گرسنه باشد روزق تو بر تو حرام می شود . " سنی لباس پیامبر را می پرستد و شیعه دل پیامبر را . سنّی ، ختم نبوّت را عرب شدن بشریت می پندارد و شیعه آنرا محمدی و وحیانی و عرفانی شدن بشریت می داند . سنّی ، مهدویت و ظهور ناجی را پیدایش حکومت جهانی امام می داند که خود او هم یکی از وزرای حکومتش می باشد اگر خود رهبرش نباشد . ولی شیعه ، مهدویت و غیبت امام را عرصهٔ پیدایش امامت در شیعیان می داند و ظهور را هم ظهور انسان کامل و جمال خدا در خاک می داند .

۸–فطرت شیعی و تشیع فطری

۱-در شرایط معمولی یک جوان نوبالغ مظهر شکوفائی فطرت است . جوانمردی ، صداقت ، حق پرستی ، شهامت ، از خودگذشتگی ، ظلم ستیزی و عشق به عالم و آدم از جملهٔ این خصوصیات فطری است . جوانان در هر دورهٔ تاریخ و در هر جامعه و فرهنگی کمابیش از مظاهر این خلق و خوی هستند . این همان معنای فطری بودن دین و اخلاق است . ولی صفات مذکور در حقیقت همان اصول عملی اسلام و خاصه تشیع است . پس تشیع بعنوان قلب اسلام و اسلام بعنوان تنها دین زنده بر روی زمین بعنوان فطرت دینی در جوانان آشکار است . پس بایستی تشیع را فطرت انسان سالم دانست که در رأس اصول عملی آن جوانمردی و عشق به مردم و ظلم ستیزی قرار دارد که همان دو اصل عدل و امامت است . یعنی این صفات نوجوانی در حقیقت از صفات یک امام شیعی است . پس همهٔ جوانان طبیعی در شرایط عادی دارای گوهرهٔ امامت می باشند و این بدان معناست که تشیع یک مذهب طبیعی و فطری در بشر است که متأسفانه به مرور زمان و بواسطهٔ ابتلائات دنیوی و هوای نفس بتدریج مکدر شده و به نسیان می رود مگر اینکه تحت هدایت علمی و عرفانی قرار گیرد .

۲-بنابراین اگر جامعه دارای یک نظام و رهبری تربیتی و عرفانی و خلاق باشد و به جوانان معرفت نفس و خودآگاهی بخشد تشیع در قلب خانواده ها به جوش می آید و در جامعه جاری می گردد . امروزه که همهٔ مکاتب و مذاهب باطل گشته و همهٔ وعده های مدرن رسوا گردیده یک کشور حقیقتاً شیعه می تواند ناجی همهٔ ملل باشد .

۳-پس معلوم است که بخصوص در جوامع اسلامی و شیعی فاقد یک نظام سالم و صادقانهٔ تربیتی در سطح کلان هستیم و رسانه ها و نیز مراکز آموزشی هم فاقد این هدایت و تربیت می باشند که نسل جوان به محض پانهادن در جامعه بسرعت تباه شده و دچار نسیان و غفلت می گردد و فطرت خود را از یاد می برد .

۴-یعنی رهبری فرهنگی و تربیتی و آموزشی جوامع اسلامی و همچنین یک جامعهٔ شیعی مثل ما بسیار ضعیف و ناکارآمد است که جریانات ضد فرهنگ و مفاسد حاکم بر جهان مدرن و رسانه ها بسرعت نسل جوان را غارت و نابود می کند و بخدمت تباهی می گیرد .

۵-این نقص و فقدان عظیم از چند بابت است : نظام آموزشی و تربیتی حاکم بر مدارس و دانشگاهها . نظام حاکم بر رسانه های ملی . و نظام حاکم بر روابط اجتماعی در عرصهٔ معیشت و شغل و اداره جات و بازار و قوانین .

۶-جوانان ما اسماً و رسماً و فطرتاً شیعی هستند ولی چرا بسرعت در حیات اجتماعی دچار خودباختگی واستحالهٔ روانی می شوند . پس پیران و مدیران و طراحان و مجریان و رهبران فرهنگی از این فطرت بیگانه اند .

۷-یعنی جوانان در جامعه بی هویت و شیعه زدائی می شوند و از شیعه گری جز شعار و شعائر باقی نمی ماند .

۸-و اما در وجه جهانی و بین المللی هم این مسئله مصداق دارد . یعنی از آنجا که نسل نوجوان در سراسر جهان دارای فطرتی زنده و شیعی هستند فقط کافیست که یک نظام الگوی شیعی در جهان موجود باشد تا این فطرت پایدار بماند و رشد کند و تشیع را جهانی سازد چرا که امروزه عصر رسانه و جهانی شدن امور است و جهان یک دهکدهٔ واقعی است .

۹- این مسئلهٔ مسئولیت جوامع و مخصوصاً حکومتهای شیعی را هزار چندان می سازد و تبدیل به یک مسئولیت جهانی می کند که غفلت از آن مستوجب عذابی عظیم و مضاعف است همانطور که خداوند رسولان خود را از بابت خطاها به اشد عذاب می رساند و بیش از سائرین مؤاخذه می نماید . بخش عظیمی از عذابهای موجود در جوامع اسلامی و مخصوصاً شیعی حاصل غفلت از این مسئولیت جهانی در قبال نسل های نوجوان در سراسر جهان است . زیرا بقول رسول اکرم " علی (ع) هادی همهٔ اقوام بشری است . "

۱۰-وقتی نوجوانی با نگاهی به حیات اجتماعی بوضوح می بیند که صفاتی چون جوانمردی ، صداقت ، شجاعت و عشق و مردم دوستی در حیات اجتماعی محلی از اعراب ندارد و محکوم به نابودی است لذا در فطرت خود تردید کرده و دچار خود – زنی و خودکشی هویتی می شوند که نخستین نشان آن رویکرد به تخدیر است . اعتیاد حاصل نومیدی از فطرت الهی خویش است و اتفاقاً مؤمن ترین جوانان سریعتر به اعتیاد می گرایند .

۱۱- بنابراین امروزه نیازمند به متفکرین و عارفانی هستیم که تشیع و معارف و حقایق و ارزشهای شیعی را که جملگی فطری هستند به زبان روز و منطق جاری در عصر مدرنیزم مخصوصاً به احساس و حالات و مسائل نوجوانان ، بیان کنند و نشان دهند که تشیع مکتب زندگی کردن است و اتفاقاً تنها راه و رسم زندگی شرافتمندانه در آخرالزمان است یعنی امثال دکتر شریعتی .

۱۲-تمدن مدرن و نسل جوان به دکتر شریعتی چنان نیازمند است که ماهی به آب . منتهی دکتر شریعتی امروز که بتواند قرآن و دین و اسلام و تشیع و عرفان را به زبان روز ، زنده و جاری سازد .

۱۳- پیامبر اسلام می فرماید : " هرگاه به فتنه ها و ظلمت بزرگ مبتلا شدید و هیچ راه نجاتی نمی یابید به قرآن رجوع کنید . " به قرآن بقصد زیستن نه ثواب اخروی بلکه صواب و نجات دنیوی . و فقط شریعتی واران از پس این فهم برمی آیند و لاغیر .

۱۴- حتّی هم اکنون هم پس از حدود سی سال از مرگ شریعتی در هر کجای جهان اگر جوانی دلش به اسلام و معنویت زنده است از برکت آثار شریعتی است . شریعتی بیانگر تشیع و مذهب فطری نسل جوان بود و فقط کسی می تواند تشیع و مذهب فطری را به زبان زنده بیان کند که آنرا در خودش یعنی در فطرتش یافته باشد بواسطهٔ معرفت . به لحاظ تاریخی عمر مفید مذهب تاریخی بسر آمده است زیرا آخرالزمان است .

۱۵- خداوند در قرآن می فرماید که براستی فطرت بشر همان فطرت خدا است . بنابراین چون فطرت زنده شود خدا در انسان پیدا شده است و این خدا جز بواسطهٔ معرفت نفس پیدا نمی شود و هموست که در یک جوان حامی ارزشهای فطری در اوست و جوان هم به خدای وجودی خود متعهد است تا بر جوانمردی و صدق و عشق به مردمان پایدار بماند و اگر همهٔ مردم به او جفا و ستم کنند باز هم از فطرت خود نگذرد و عهدش را با خدایش زیر پا نگذارد . و این همان مصونیّت فطرت در قبال ستم و انکار و خیانت دیگران است : مصونیّت فرد در قبال جامعه !

۱۶- جوانمردی محسوس ترین معنا و ارزش آدمیّت است که در سراسر جهان مفهوم و تصدیق می شود . و اگر امامان شیعه ، خود را وارث آدم می نامیدند به همین معناست که تنها مظهر و بقای آدم بر روی زمین هستند . پس جوانمردی که بزرگترین صفت نوجوانان در سراسر جهان است اساس مذهب شیعه و امامت است . پس تشیع در سراسر جهان نقد و حاضر است ولی کسی نیست که آنرا با دم مسیحائی زنده و جاری و فعال سازد . یعنی جوانمردی همان نور امامت در بشر است و ناجی موعود هم یک جوانمرد کامل و جهانی است . کسی باید که این جوانمردی فطری در نسل جوان سراسر جهان را مخاطب سازد و ندا دهد که : ای جوانمردان خود را باور کنید و برخیزید و جوانمردی را در جهان ببار نشانید که : لافتی الا علی : نیست جوانمردی الا علی و علی واران .

۹–شیعۀ ضد شیعه

۱- عدل و امامت دو اصل منحصر بفرد تشیع در میان مذاهب جهان است . و این بدان معناست که یک شیعه بایستی مهمترین وظیفۀ زندگیش را جستجو و شناخت امام قرار دهد و پس از کشف و درک امامش به ارادت و اطاعت وی در آید و اینست هدایت شیعی که مربوط به اصل امامت می شود . ولی شرط باطنی و ایمانی این جستجو و کشف و درک امام و اطاعت از او همانا عدالت است . یعنی یک مسلمان شیعه بمیزانی که مترصد احیای عدالت در زندگی خویش است و در این جهت در خود و معیشت و روابط اجتماعی خود جهاد می کند اصلاً نیاز به امام در او پدید می آید و این جستجو طبعاً بصورت یک نیاز وجودی و حیاتی در او به حرکت می آید و او را به حرکت وا می دارد . یعنی عدل است که یک شیعه را به امامش می رساند و در رابطه با امام است که موفق به احیای فطرت دینی در خویشتن می شود و ارزشهای ایمانی و عرفانی در او شکوفا می گردد و نهایتاً به ولایت و امامت وجودی در خویشتن نائل می آید .

۲-ولی در اینجا یک تناقض بنظر می رسد که بزرگترین تناقض و معما در اعتقاد و عمل شیعیان در طول تاریخ بوده است و آن مسئلۀ غیبت امام مهدی موعود است . زیرا مسئلۀ غیبت امام موجب می شود که یک شیعه از هر مسئولیتی مبرّا شود چون امر ظهور امام که در اختیار شیعه نیست پس کل مسئلۀ درک امام و اطاعت از او منتفی می شود و لذا تلاش برای احیای عدالت هم بخودی خود منتفی است زیرا خود امام با ظهورش مسئول برپائی عدالت است . بنابراین هر دو اصل تشیع در عمل برای شیعیان منتفی است و گوئی این دو اصل فقط مربوط به خود امام است که باید از آن تبعیت کند . چنین نگرشی موجب شده که خلاقترین مذهب جهان مبدّل به منفعلترین مذاهب شود و یک شیعه مبدل به انسانی می شود که باید بنشیند تا امامش ظهور کند و نجاتش دهد .

۳-البته شیعۀ اسماعیلیه این تناقض و انفعال و سرگردانی را برای خود حل کرد و پس از اسماعیل پسر امام صادق که امام هفتم آنهاست مدتها در انتظار ظهور پسرش محمد بودند که گویا همان مهدی موعود است بخصوص که هم نام امام دوازدهم اثنی عشری هم بود . و لذا این مذهب از شیعه پس از یک دورۀ طولانی سرگردانی یک جریان دیگر از امامت را در شمال آفریقا آغاز کرد و آن ظهور کسی تحت عنوان امام غایب بود که سلسله فاطمیان را در مصر بنا نهاد و آن امامت تا به امروز تا حدود پنجاه امام ادامه یافته است که موسوم به " امام حاضر " هستند که امامان اخیر آنان که از نسل آقاخان محلاتی می باشند عملاً دست از امامت کشیده و در اروپا یک زندگی اشرافی و خصوصی را می گذرانند و از امامت جز عنوانش را حمل نمی کنند که همین هم در حال انقراض است . ظهور مهدی در اسماعیلیه آنها را از سرگردانی نجات داد ولی به پوچی رسانید و از حداقل مسلمانی هم ساقط کرد و بنوعی همچون فرقۀ بهائی دچار لامذهبی شد که مهدی موعود این گروه از شیعیان هم تحت عنوان سید علی محمد باب ظهور کرده بود . این دو تا ظهور نه منجر به عدالت شد و نه سعادت ولی موجب سقوط پیروانشان از دین و اسلام شد و بدین لحاظ یکسره شده و از نفاق نجات یافتند و عملاً پیرو لیبرالیزم غربی هستند و دست از دین کشیده اند که بدین لحاظ دست مریزاد که بر خدا و رسول و امامان معصیت نمی کنند .

۴-این از امام حیّ و حاضر که غایب است و استفادۀ ما از این غیبت تمام سوء است . و اما نگاه ما به امامان گذشته به نوعی دیگر دست و دل ما را از ولایت آنها کوتاه کرده است تحت عنوان مقام " عصمت " آنها . زیرا آنها ذاتاً معصوم و پاک و بی خطا و گناه بودند و ما هم که غرق گناهیم . پس ما را چه کار با آنها که بخواهیم از سنت و سیرۀ آنها پیروی کنیم . آنها بر عرشند و ما در درک اسفل . و لذا از شیعه گری ما فقط شفاعت آنهاست که باید بما برسد همچون طلب ارث پدری ما از آنها . چرا که مذهب ما مادرزادی و آباء و اجدادی است . پس تحت الشعاع شفاعت آنها در قیامت هم بکلی از حداقل تقوا و جهاد مرخص می شویم و خیالمان راحت می شود و تازه بر جهانیان فخر هم داریم درست مثل بنی اسرائیل که خود را تنها قوم رستگار و بهشتی می دانند . و لذا از شیعه گری ما جز نخوت و غفلت و فخر و کبر و نسیان و تباهی نصیب ما نشده است با این نگرشی که دربارۀ امامان داریم .

۵-پس هم امامان گذشته و هم امام آینده (غایب) برای ما شیعیان موجب بی امامی ما شده است و از شیعه گری بمعنای پیروی از سنت و سیرۀ آنها بکلی خلع ید شده ایم و این یعنی شیعۀ ضد شیعه ! یعنی شیعه بودن ما موجب شده که شیعه نباشیم . آیا نه اینست ! آیا ابلیس را می بینید !؟

۶-آیا براستی فرق ما از اهل سنّت و مسیحی و یهود چیست که امامت و ولایت ائمهٔ اطهار را درک نکرده اند . ولی آیا ما درک کرده ایم ؟ گویا این از بخت خوش ما بوده که در خانواده ای شیعی بدنیا آمده ایم و امامانی داریم که دنیا و آخرت ما را شفاعت می کنند از اینکه نام ما برحسب اتفاق شیعه شده است . عجب شانسی ! و چه بدشانس ها و بدبخت هائی هستند غیرشیعیان که همه به جهنم می روند از اینکه در کشور غیر شیعه بدنیا آمده اند .

۷-آیا از شیعه بودن مراسم سینه زنی و گریه بر کربلا کفایت می کند ؟ امروزه کربلاهای فراوانی هست که زنده تر هم هست و فیلم آن را هم در تلویزیون می بینیم و چه بسا گریه می کنیم که چه بسا مفیدتر و معنوی تر است . ولی از بس برای اموات گریه کرده ایم که زنده ها را درخور همدردی نمی دانیم زیرا کاملاً تخلیه شده ایم و تمام اشک ها را برای حسین ریخته ایم و از بابت هر قطره ای از آن هم همهٔ گناهان ما پاک شده و بلکه گناه همهٔ اموات ما هم پاک شده و خود در مقام شفاعت هستیم . اگر ابن زیاد و یزید و شمر و عمر سعد نمی بودند و آن جنایت را نمی کردند ما از شیعه گری چه می داشتیم ؟

۸- اگر واقعهٔ کربلا نمی بود چه دلیلی بر شیعه گری خود می داشتیم . پس در واقع شیعه گری ما تماماً مدیون یزید و شمر و عمر سعد است .

۹-حتی بسیاری معتقدند که پیروی از سنت و سیرهٔ امامان گناه بزرگی است : ما ناپاکان را چه پیروی از پاکان ! فرقهٔ شیخیه رسماً دارای این نوع تشیع ناب و آتشین است از فرط عشق !؟

۱۰- به این ترتیب پس لطفاً یک نفر بیاید و لغت " شیعه " را معنی کند . آیا ما پیرو و مرید امامان هستیم یا آنها مرید ما هستند ؟ آنهایند که باید ما را شفاعت کنند و آخرین آنها هم باید بیاید و ما را بر عرش سلطنت جهانی بنشاند . و بدین ترتیب دنیا و آخرت ما را باید تأمین کنند . چرا ؟ زیرا آنها شیعهٔ ما هستند و ما امام آنها هستیم . آیا نه اینست ؟ اینست شیعهٔ ضد شیعه ! و به همین دلیل است که شیعیان در همه جای تاریخ تا به امروز مفلوکترین مذهب روی زمین بوده اند از فرط معصیتی که بر امامان کرده اند از فرط ادعای بزرگی که نموده اند و در عمل وارونه اند . آیا شیعه مذهب خود – زنی است بر نعش امامان ! و بازآفرینی این امام کشی تا قیامت ؟ آیا ما مطمئن هستیم که بخون امامان خود تشنه نیستیم ؟ آیا مطمئن هستیم که پیرو و مرید راه و روش زندگی امامان هستیم ؟ آیا شیعهٔ اموی و عباسی نیستیم ؟ لطفاً یک نفر بیاید و مرا از این سوء تفاهم عظیم نجات دهد و تشیع را برایم تعریف کند .

۱۰–تشیع یعنی چه ؟

۱-تشیع را از معنای پیروی از سنّت و راه و رسم امامان خارج کنیم زیرا معلوم شد که شیعه به این معنا شامل حال ما نمی شود متأسفانه . زیرا آنها مقدس و ما نامقدس هستیم .

۲-پس بیائیم انگشت شماری از شیعیان صدر اسلام را که معلوم شده که از مریدان امامان بودند ، مورد مطالعه قرار دهیم و به پیروی از آنها بپردازیم زیرا پیروی از خود امامان که محال است و اصلاً گناه است . هر چند که خود خداوند می فرماید که : از من پیروی کنید تا همچون من شوید .

۳-سلمان ، ابوذر ، عمار ، کمیل ، مقداد و میثم از شیعیان علی بودند که معروفند که چگونه زیستند و نیز شیعیان حسین هم که معلوم است که چگونه از امام خود پیروی کردند و همان کاری را کردند که او کرد تا حدودی . زیرا حسین کل خاندان خود را به کربلا برد ولی آنها فقط خود به کربلا رفتند . بهرحال تا حدودی شیعه بودند .

۴-تقریباً اغلب قریب به اتفاق شیعیان حقیقی صدر اسلام همچون خود امامان خود شهید شدند و این حداقل چیزی است که دربارهٔ آنها می دانیم . و این یعنی آنکه از امام خود پیروی کردند . و این یعنی آنکه همچون امام ، جان خود را برای اعتقاد و مسلمانی خود نهادند و بسیاری از آنها حتی پیش مرگ امام خود شدند مثل حدود هفتاد تن از مریدان و شاگردان ویژهٔ امام صادق که برای حفظ جان امام خود در مسجد مدینه گرفتار آمده و همه در یک ساعت به امر خلیفه گردن زده شدند . هر چند که بسیاری هم بودند که برای حفظ جان خود ، امام خود را فروختند ، و به کشتن دادند مثل شیعیان کوفه و شیعیان امام حسن (ع) .

۵-بنابراین مقام عصمت امامان ما باعث نمی شود که از آنها پیروی نکنیم . زیرا اگر خود خدا هم باشند باز هم باید از راه و روش آنها پیروی کنیم چون خود خدا فرموده است که از اخلاق او پیروی کنیم تا بتوانیم خلیفهٔ او باشیم یعنی آدم باشیم .

۶-ولی می دانیم که یک شیعه باید امام زنده و حاضر داشته باشد تا در اطاعت او زیست کند و تحت اطاعت نفس خود نباشد و تشیع به معنای دین زنده مستلزم امام زندهٔ حاضر است و امام غایب کفایت نمی کند . امام غایب امام آخر است . ما باید به اطاعت از امام اول بپردازیم و از سیره و سنت او در حد توان و فهم خود پیروی کنیم زیرا سیرهٔ امام علی (ع) را هر شیعه ای از حفظ می داند و می داند که علی وار زیستن یعنی چه ؟ یعنی عادل و صادق و شجاع و سخی و مهربان و ظلم ستیز و عارف و عاشق بودن و در امور معیشتی و شخصی قانع زیستن و فقر با فخر را شعار خود کردن . بنابراین زندگی امام علی ماهیت هزاران حدیث جعلی را رسوا می کند از جمله این حدیث که " چون فقر وارد شود ایمان خارج شود . " که وارونه شده این حدیث است که " چون ثروت وارد شود ایمان خارج شود " .

۷-پس بمیزانی که در حد فهم و توان خود علی وار و فاطمه وار زندگی می کنیم در حال تقرّب به امام حیّ و حاضر هستیم و ولایت وجودی و امامت در نفس ما شکوفا می شود . و این آیه از قرآن که جز شیعیان مخاطبی ندارد : و آن مؤمنانی که می گویند خدایا ما را از امامان تقوا قرار ده !

۸-بنابراین کسی که تلاش می کند که شیعهٔ علی باشد در زندگی ، یا خود به امامت وجودی می رسد و از امامان مردم عصر و جامعهٔ خود می گردد و یا به یک انسان علی وار که به درجه ای از امامت نفس رسیده است می رسد و تحت ولایت او قرار می گیرد و هدایت می شود بسوی امام زمان . و امام زمانش را از پردهٔ غیب خارج می کند برای خودش . اینست راه و رسم شیعه بودن!

۹-" آنانکه ایمان آورده و اعمال خود را اصلاح نموده و صبر پیشه کرده و استقامت نمودند خداوند بر آنان منّت نهاده و از نزد خودش امام ، رسول یا شاهدی را بسوی آنها می فرستد تا هدایت شوند بسوی خدا . " قرآن – این آیهٔ شیعیان است .

۱۰- اینکه امام باید فقط خود خود مهدی باشد بزرگترین فریب است و فریبی رسوا هم هست . آیا چه کسی بناگاه می تواند امام را درک کند و تشخیص دهد الا بمیزانی که عمری را به مریدی در راه و رسم امامان جهاد کرده است و امامت را می شناسد در دل خویش .

۱۱- امام شناسی یک علم تجربی و جهادی است وگرنه با هزار معجزه هم ممکن نیست و اگر بر پیشانی او با نور هم نوشته شده باشد باز هم ایمان ممکن نیست . کسی که علی وار زیسته است در حد توان خودش ، امام را از صد فرسنگی می شناسد و اصلاً خود خدا امامی را برای هدایت بسوی او می فرستد ، امامانی در درجات پائین تر از امام زمان تا بتواند وجودشان را بتدریج درک نماید . مگر کسی که طالب تحصیل علم است به محض ثبت نام در مدرسه در مرحلهٔ کلاس دکترا می نشیند ؟ بر فرض هم که بنشیند مگر می تواند بهره ای داشته باشد و بکله از هر چه علم بیزار می شود و می گریزد .

۱۲- برای یک شیعهٔ مؤمن هر کسی که در ایمان و معرفت و اخلاص و عدالت اندکی برتر باشد امام اوست و با تمام وجود به تبعیت او می پردازد . کسی که امام را فقط امام مهدی موعود می داند و فقط در انتظار اوست اصلاً شیعه نیست .

۱۳- کسی که در حد فهم و توان خود از سنت و راه و رسم امامان پیروی می کند بزودی امام زنده ای بعنوان پیر و مرشد عرفانی می یابد یعنی خدا قول داده که برایش امامی می فرستد و در غیر اینصورت خود خداوند نوری در دلش قرار داده و خود او را به امامت جامعه می رساند . مثل بسیاری از علما و عرفای بزرگ در طول تاریخ شیعه در دوران غیبت .

۱۴- کسی که حتی مرجع تقلید خود را هم به زعم خودش بازی می دهد و با رساله اش هر دغلبازی و مکری انجام می دهد و گهگاهی هم برای مرجع یک حق حساب و رشوه ای به نام وجوه شرعی می فرستد شیعه نیست . کسی که به مرجعی ایمان دارد باید کل زندگیش را تحت ارادت و نظارت و ولایت او قرار دهد و در همهٔ امور با او مشورت کند . و باید حضورش را درک نماید و صد تا رساله هم نمی تواند کسی را شیعه کند . به همین دلیل مرجع تقلید باید زنده باشد . پس "رساله" مطلقاً ربطی به مسئلهٔ تشیع و ولایت شیعی ندارد و حداکثر می تواند یک عنصر کمکی برای یک مرید باشد که دربارهٔ جزئیات مزاحم مرجع نشود .

۱۵- مراجع بزرگوار اگر به لحاظ ظاهر و باطن نقش امام را آنگونه که می دانیم و احساس می کنیم برای پیروان خود نداشته باشند بهتر است دست از مرجعیت بکشند تا تحت اسم تشیع امکان سوء استفاده به منافقان را ندهند و این مقام مقدس را که در عصر غیبت وصی امام زمان هستند لوث نکنند و به بازی نگیرند .

۱۶- در عصر ماشین ، کسی که هنوز حتی یکبار هم به دیدار مرجع خود نرفته است شیعه نیست . این رابطه ای از جنس عشق عرفانی و امامت است و نه ادارهٔ مالیات یا درس و مشق مدرسه .

۱۷- امام خمینی یک نمونهٔ زنده و معاصر و معروف از یک مرجع حقیقی شیعه بعنوان وصی و نائب امام زمان برای پیروان خود بود . اینست امامت شیعی ولاغیر . طالقانی ، موسی صدر و دیگران از مظاهر مرجع شیعی هستند .

۱۸-مرجعی که فقط راه و روش حلال سازی محرمات را به پیروانش می آموزد مرجع ضد مرجع و امام ضد امام و شیعهٔ ضد شیعه است و یک معاویه و ابوموسی اشعری و عثمان است .

۱۹-مرجعی که فقط نزول خواری و صیغه کردن را به پیروان خود می آموزد بزرگترین خصم تشیع است .

۲۰- واجب ترین نشان یک امام (نائب امام) در عصر غیبت عدل و علم او بر زمان خویش است .

۲۱- هر مجتهدی یک امام جامعهٔ خویش است و اجتهاد او هم به روایت مشهوری از رسول خدا با دانستن چهل حدیث محقق آغاز می شود . به این ساده گی !

۲۲- بنابراین هر مسلمان مؤمن که بتواند پاسخگوی مسائل دین و دنیای مردم در عصر خود باشد یک نائب امام است به درجات .

۲۳-ایمان و روشنگری اساس امامت شیعه در عصر غیبت است .

۲۴- فقط به این سهولت است که عظمت هولناک و کشندهٔ غیبت امام قابل جبران می شود وگرنه همان می شود که در فصل " شیعهٔ ضد شیعه " گذشت .

۲۵- هر شیعهٔ مؤمنی در هر حدی از علم و عدل و تقوا و اجتهاد که باشد لااقل برای چند نفر از اعضای خانواده و روابط اجتماعی خود باید یک امام زنده محسوب شود و احساس مسئولیت داشته باشد و امر و نهی قاطعانه و مؤمنانه کند وگرنه گنهکار است و یا شیعه نیست .

۲۶- پس شیعه یعنی تلاش برای علی وار شدن . این تلاش یا فرد را به امامت باطنی می رساند و یا به امام ظاهری می کشاند .

۲۷- یک شیعهٔ حقیقی یا خود در مقام امامت است (در درجات) و یا مأموم است . و این سخن خود امام زمان است که : هر گاه اگر فقط دو نفر انسان بر روی زمین زنده باشد یکی از آن دو امام است و دیگری مأموم . اینست معنای تشیع ! یک جامعهٔ شیعی باید اینگونه باشد . یک جامعهٔ شیعی چون هرمی سلسله مراتب امامت زنده است از آحاد آن جامعه که آن فردی که در رأس این هرم نشسته امام مطلق (مهدی موعود) است . به مثالی دیگر یک جامعهٔ شیعی چون نردبانی است که امام زمان در پشت بام آن قرار دارد و پلکان این نردبان شیعیان هستند .

۲۸- پس شیعه بودن یعنی تلاش برای امام شدن ، علی شدن ، همانطور که خداپرستی تلاش برای خدا شدن است و بر جای او قرار گرفتن (خلیفه) . و غیر از این نفاق و فریب و شیطنت است و هر چه هست تشیع نیست .

۲۹- عشق قدرتی است که خواه ناخواه ، عاشق را به مثل معشوق می کند . عشق به امامان هم چنین است . خود علی می گوید که : مرا دوست بدارید و از من پیروی کنید تا همچون من شوید همانطور که سلمان شد .

۳۰- پس واضح است که شیعه بودن تلاشی برای رسیدن به مقام امامت در جامعه است که مقام عدالت و فقر با فخر و عشق به مستضعفین و صداقت و شجاعت و جوانمردی و ایثار است و معرفت و علم بر زمانه .

۳۱- در یک عبارت شعارگونه ، شیعه بسوی این ارزشها می رود که اسوهٔ همهٔ آنها علی (ع) است که کل سیره و سنّت او آشکار و معروف است چون آئینه : عشق ، عدل ، عرفان ، عصمت ، علم، عزّت و عبودیت .

۳۲-شیعه یا مراد است یا مرید و یا هر دو در آن واحد . غیر از این شیعه نیست . تشیع مذهب انسان کامل است انسان خدائی و خدای انسانی . مکتب شدن است نه بهشت !

۳۳- سرّ غیبت امام زمان ، سرّ امام شدن همهٔ شیعیان است تا دست از امام خوری و امام کشی و امام فروشی بکشند و خود تولید کنندهٔ شفاعت و کرامت و عدالت باشند . همانطور که سرّ غایب بودن خداوند از چشم بشر نیز سرّ خدایگونه شدن بشر است تا مقصود خداوند از خلقت انسان ممکن آید یعنی مقام خلافت اللهی انسان . اینست تشیع ! پس تشیع در یک کلام مذهب خدایگونه شدن انسان است . زیرا امام

خلیفهٔ خداست و تلاش برای امام شدن در تبعیت از راه و رسم و ارزشهای او همان تلاش برای تحقق آرمان خداست در خلق بشر . و اینست صراط المستقیم که بقول قرآن همان وجه الله است . و وجه الله همان امام است . پس واضح است که ظهور جهانی مهدی موعود بمعنای پایان این مهلت است : مهلت برای خدایگونه شدن ، امام شدن ! و لذا این ظهور تماماً ظهور قهر و غضب خدا است و اینست که در همهٔ جوی ها بجای آب خون می رود و دو سوم بشریت کشته می شود . پس دعا برای ظهور و تعجیل بر این ظهور عین تعجیل برای قیامت است و لذا دعائی از روی جهل است . غیبت امام ، کمال رحمت و نعمت و محبت او بر بشر است. در عرصهٔ غیبت او بسیار عارفانند که به امامت می رسند و مورد کفر و انکار و آزار و قتل همین شیعیان قرار گرفته و می گیرند به جرم اینکه هم ژن مهدی موعود و محمد ابن حسن عسکری یا عیسی ابن مریم نبودند . و لذا در ظهور جهانی موعود طبق روایت اولین جماعتی که بواسطهٔ آن حضرت هلاک می شوند گروهی از سادات آل محمد هستند که بجای خدا مشغول پرستش ژن و نژاد خود بودند یعنی شجرهٔ ممنوعه را می پرستیدند یعنی عربیت را .

۳۴- پس راز غیبت امام همان راز امام کشی و امام فروشی و امام خواری شیعیان است که از امام فقط شفاعت و سلطنت می طلبیدند نه عدالت و معرفت و حقیقت و آدمیّت . شیعه کسی است که امامش را پیدا کند و پرده از رخش برکشد و نه اینکه خودش ظهور کند . ظهور جهانی امام زمان برای غیر شیعه است . پس انتظار ظهور جهانی امام یک انتظار غیر شیعی است . انتظار شیعی ، انتظار ظهور قبل از موعود است مثل شمس برای مولانا .

۳۵- امام شناسی شاهراه خداشناسی است و بلکه تنها راه خداشناسی است همانطور که خدا را نمی توان از طریق اسم و آدرس و نشانه شناخت امام را هم نمی توان بواسطهٔ شناسنامه شناخت . یعنی فقط عارفان او را می شناسند یعنی آنانکه خود را شناخته اند و امامت ذات را یافته اند و او را ظهور ذات خویش می بینند . هر که خود را شناخت امام را شناخت . پس شیعه کسی است که خود را بشناسد پس تشیع تماماً عرفان نفس است در وادی جهاد اکبر در درون و برون . در درون با خود و در برون با ستم . پس تشیع دشمنی بزرگتر از خرافه ندارد و ابن ملجم اسوهٔ این خرافه است : خرافهٔ شیعی ! و فرهنگ حاکم بر تشیع امروز جهان از همین نوع است و این همان علت ذلّت و فلاکت تشیع در جهان است . خرافه ای که برای مخفی داشتن خود لباس دموکراسی و تکنولوژیزم بر تن کرده است ولی دم خروسش پیداست در آمریکا پرستی و رقابت با غرب . و این تشیع آمریکائی است و لذا امامی هم جز بوش ندارد که به نجات شیعیان آمده است و خود را فرستادهٔ مسیح می خواند . و این ناجی هم شیعیان خود را بمباران می کند و می گوید : شما که عاشق من هستید پس چرا فحش می دهید !

۳۶-امام فقط ناجی و هادی شیعیان نژادی نیست که امام دشمنی شقی تر از نژاد خود ندارد . بلکه ناجی و هادی همهٔ اقوام و مذاهب بشری است که بقول رسول اکرم : علی همهٔ اقوام بشری را هادی است . همهٔ تشنگان حقیقت و مجاهدان عدالت و سالکان معرفت و پویندگان آدمیت و عاشقان روی پروردگار را هدایت می کند و بدینگونه است که در عصر ما شیعیان جویای حقیقت شیعه باید امامت را از زبان و قلم کوربن و ماسینیون و ریتر و ایوانوف فهم کنند . پس امامت در دوران ختم نبوت و غیبت در خارج از نژاد آشکار می شود یعنی حدیث دوست را از زغیر باید شنید. و این خود راز دیگری از غیبت است . درست به همین دلیل خود مهدی می بایست از رحم مادری نصرانی و رومی بدنیا آید (نرجس خاتون) . همانطور که امروزه شاهدیم که اسلام هم دشمنی شقی تر از عرب ندارد (فلسطین را بنگرید) . " محمد پیامبری بود که با نژاد خود جنگید و خویشان را بیگانه ساخت و بیگانگان را خویش خود نمود..."

صحیفهٔ سجادیه –

(به یاد آوریم که محمد ، نور دین خود را به نژاد سلمان فارسی داد .)

۱۱–علی شناسی

۱-تشیع در یک کلمه یعنی علویّت ! و شیعه یعنی انسان علوی ، انسان عالیِ اعلای متعال .

۲-تشیع عشق علی است و مابقی شیعهٔ ضد شیعه است و حتّی شبه شیعه هم نیست زیرا شیعه شبیه ندارد زیرا علی شبیه ندارد .

۳-شیعه شدن یعنی " احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن لـه کفواً احد " شدن آنهم در قالب خاک! پس شیعه شدن همان فتبارک الله شدن است یعنی فزونی آمدن خدا در بشر . آنچنان فزونی کـه خدا این آدم را برجای خودش می نشاند به حق و نه تعارف و ترحّم و رقت .

۴-تشیع همان آئینی است که خداوند بر اساس آن جهان را خلق کرد .

۵-پس تعجب نکنید اگر بگوییم که نخستین شیعه خود خدا است . چرا کـه خودش در معراج با رسولش گفت : ای محمد نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علی . و این یعنی آنکه خدا شیعهٔ علی است . آیا نه اینست !

۶-پس تعجب نکنید اگر بگویم کـه شیعه شدن یعنی خدا شدن و تقلید از خدا در پیروی از علی . پس شیعه به خود خدا اقتداء می کند .

۷-پس مذهب علی اللهی یک مذهب غالیه و غلو در علی نیست بلکه مذهبی عقب مانده از تشیع است نـه سبقت جسته .

۸-پس تشیع حقیقی مذهب الله علوی است یعنی مذهبی است کـه در آن خداونـد مرید علی است . مذهبی که خدایش علوی است .

۹-این مذهب امامیه بعنوان مذهب پس از ختم نبوت و وحی است .

۱۰- تشیع مذهب بر مذهب است یا مذهب مذهب است .

۱۱- تشیع پایان دین بمعنای پایان راه است راه بین انسان و خدا . این راه طی شده است و لذا زمان بـه آخر رسیده است . و اینـک خدا در انسان است و باید کشف و درک و تصدیق و دیدار شود . و علی نخستین کسی است که به این امر کبیر نائل آمد و امام آخرالزمان و پرچمدار قیامت و لقاءالله شد .

۱۲-خدا میخواست موجودی بهتر و برتر از خودش خلق کند وگرنـه اصلاً چیزی خلق نمی کرد . و آن موجود علی بود و انسان علی وار و علوی . بنابراین دین و اخلاق خلقت همان علوی است . علی دین کائنات و خدای خداست .

۱۳-آیا می توانید فهم کنید که خدای خدا یعنی چه ؟ این را جز عاشق نمی داند و نمی فهمد .

۱۴- خدا عاشق شد و نیازمند معشوق بود و لذا دست بکار خلقت زد . و علی اوّلین معشوق او گردید . و سپس به کل عالم هستی و آدمیان امر کرد کـه زین پس علی را بپرستید اگر مرا دوست دارید . از انکار علی بود که دوزخ پدید آمد .

۱۵- خداوند ، عشق است و علی ، معشوقِ عشق است . یعنی حضرت عشق ، عاشق بر علی است . و مقام ارحم الراحمینی خداوند کمتر از این نشاید .

۱۶- پیامبر می فرماید " علی از جانب خداوند به چیزی امتحان شد که هیچکس امتحان نشده بود " – این امتحان همان معشوقِ خدا شدن بود .

۱۷- این امتحان را زنان بهتر احساس می کنند زیرا معشوقیت جانوری را تجربه کرده اند و به همین دلیل همهٔ این نوع زنان لانهٔ شیاطین گشته اند یعنی ظرفیت هضم این معشوقیت حیوانی و نیم بند و مشروط را هم ندارند . و اینست که جز فاطمه و فاطمه واران کسی تاب تحمل جوانمردی و عشق و غیرت علی را ندارد .

۱۸- پس علی شناسی مرحله ای بعد از خداشناسی ممکن می آید و عشق شناسی و هستی شناسی و پدیدارشناسی ازلی .

۱۹- " خداوند باد را می فرستد و او آب را نازل می کند . " این آیهٔ قرآن ، علی را مخاطب کرده است یعنی اوئی که آب را پدید آورده و نازل می کند که بواسطهٔ آن حیات رخ نموده است . این همان مقام ساقی گری اوست برای شیعیانش که آنرا با جامی از آن باده از درک اسفل به عرش اعلی می رساند یعنی به مقام امامت . و این اجر عشق به علی است . این اجر ذاتی است و از ذات این عشق است که انسان را به خلاقیت پروردگار می رساند در خویشتن .

۲۰- ربّ عارفان علی است . علی ، نور الله است که عارفان با این نور به امامت ذات و لقاءالله می رسند . همانطور که رسول خدا هم دربارهٔ معراجش چنین گزارشی از علی می دهد که : هر جا که بودم و هر چه که شنیدم و دیدم علی هم بود و شنید و دید . و نهایتاً خداوند را در برترین تجلّی اش به صورت علی دیدار کرد .

۲۱- محمد و علی نخستین انسانی بودند که در عشق به یکدیگر جمال این عشق یعنی خداوند را دیدار کردند و این دیدار سنگ زیربنا و انگیزهٔ اسلام و تشیع است . پس تشیع مذهب عشق است عشق به علی و عشق به عشق علی نسبت به محمد . این کل روح اسلام محمدی و تشیع علوی است . کل عرفان اسلامی حاصل این عشق است که سرّ رابطهٔ مرید و مراد است یعنی شیعه گری .

۲۲- علی کسی است که حتی از دسترنج خودش ارتزاق نمی کند و کل حاصل کارش را به فقراء می بخشد و گاه حتی به یهود که شقی ترین دشمن او بودند . او حتی برای زن و بچه اش از خدا رزق نمی خواهد مگر اینکه خودش بخواهد . او از محبوب خویش هیچ نمی خواهد الا اینکه به او اجازه دهد تا وی را بپرستد . و حتی علی است که به بندگان درماندهٔ خدا و به بیوه زنان یهود رزق می بخشد . عشق یعنی این .

۲۳- و خداوند هم حتّی در ماه رمضان سه روز به سه روز لقمه نانی به زن و بچه هایش نمی دهد که از گرسنگی دچار غش می شوند . این یک برگ از امتحان خدا دربارهٔ علی است .

۲۴-امتحانات الهی دربارهٔ عشق علی بی حد و حساب است و حتّی یکی از این امتحانات چه بسا پیامبران اولوالعزم را از ایمان ساقط می کند .

۲۵-کسی که در مدت بیست و سه سال از برق شمشیر و نعره هایش در میدان جنگ ، کافران بیهوش می شدند اینک پس از مرگ پیامبر و مقام وصایت و امامت رسول در کوچه و خیابان مورد سنگ پرانی و مسخره گی مردم مسلمان قرار می گیرد و نهایتاً زنش را که بهترین زن تاریخ است در حضورش به قتل می رسانند و او لب نمی گشاید و دست به شمشیر نمی برد و تازه دست بر دهان فاطمه می نهد که مبادا آهی بکشد و نفرین کند از بچه ای که در رحمش سقط کرده اند . این نیز برگی دگر از امتحان خدا دربارهٔ علی . یعنی امتحان محبوب از عاشقش .

۲۶- علی کسی است که می گوید : من خودم با دست و ارادهٔ خودم خود و خانواده ام را نان نمی دهم مگراینکه خدا خودش رزق دهد و اگر هم نداد تسلیم و راضی است و هنوز عاشق .

۲۷- شورای سقیفه و شیوخ عرب فقط حق امامت و خلافت و وصایت رسول را از او سلب نکردند بلکه او را از مسلمانی هم خلع کردند و مرتد و خارجی خواندند و اهل بدعت . و در کوچه و خیابان آب دهن و هستهٔ خرما نثارش می کردند و او سرش را بلند نمی کرد تا ببیند که چه کسانی هستند . و جواب فحاشی ها را هم نمی داد و بلکه پاسخش این بود : سلام علیکم و رحمة الله ! این هم امتحانی دگر !

۲۸- و حالا همین ها آمده اند و شمشیر آخته و با عربده بر درب خانه اش که : ای علی مگر وصی پیامبر و خلیفهٔ او نیستی چرا نمی آئی خلافت را بستانی و مسلمین را از اینهمه بدبختی و ستم و خواری شیوخ و بنی امیه برهانی !؟ و بدین ترتیب خلافت را تحویل می گیرد بشرط اجتهاد خودش بیعت می گیرد و نه پیروی از کسی یا چیزی . بشرط اطاعت بی چون و چرا بیعت می گیرد و سپس می گوید : ولی به شما ثابت می کنم که دروغ می گوئید و عدل نمی خواهید .

۲۹-در طی بیست و پنج سال سکوت و حبس خانگی احدی حق ندارد با او معاشرت کند وگرنه جانش به گردن خود اوست . و در روز روشن یارانش را به هنگام خروج و ورود به خانه اش تا سر حد مرگ کتک می زنند و عمّار یک دنده و استخوان سالم در بدن ندارد . اینهم امتحانی دگر از جانب معشوق از عاشق .

۳۰-زن جوانش فاطمه ، سرور زنان جهان و فطرت خدا و نور قدسی عصمت و طهارت که با شکم خالی و بدون شیر بچه هایش را بزرگ کرده و از استخوانهایش ذوب کرده و ارتزاق نموده و خون در رگهایش زرد رنگ شده است از فرط کم خونی . و از فرط دل درد سنگ به شکم بسته راه می رود و کار می کند و باردار است . و شیوخ به بن بست و رسوائی رسیده و به خانهٔ علی می آیند . در می زنند و فاطمه در را باز می کند و به آنها اجازهٔ ورود نمی دهد که : " بگذار از علی بپرسم . " که آنها به زور وارد می شوند و در را به پهلویش می کوبند و پهلویش را می شکافند و بچه اش می افتد و خودش فردایش می میرد . و علی هیچ نمی گوید و به سر کارش می رود تا شکمهای گرسنهٔ یتیمان و بیوه زنان شهر را سیر کند و قرض های محمد را ادا نماید که پایانی ندارد . و اینها امتحاناتی در امتحاناتی که انتهائی ندارد طبقات و تبعات این امتحانات . که صد و بیست و چهار هزار پیامبر را جمعاً از نبوّت و ایمان ساقط می سازد این امتحانات .

۳۱- فاطمه هر چه منتظر می ماند که علی کی دست به شمشیر می برد و نسل این اشقیاء و اراذل را برمی اندازد و از حق و عزّت خود دفاع می کند و به یاد همه می آورد که علی است . ولی هیچ خبری نیست . فاطمه را اگر هم نمی کشتند از غصه دق می کرد .

۳۲- به عمد این کارها را دربارهٔ علی می کردند تا خشمش را برانگیزند تا دست به شمشیر برد تا کل اعراب که بسیج شده و آماده بودند بر مؤمنین حمله برند و ریشهٔ اسلام را برکنند و پروندهٔ دین محمد را ختم کنند . زیرا تعداد مؤمنین حقیقی که مریدان علی بودند در شهر مدینه به نسبت یک به هزار هم کمتر بود و در شهرهای دیگر از این هم کمتر بود . هر چند که مؤمنان را تک تک به آرامی ترور کردند به دسیسه های متفاوت و تنها کسی که زنده ماند سلمان بود که در ایران بود و والی ایران بود که بارها از جانب خلیفه بازخواست شد تا به حجاز برگردد تا او را به عنوان کسی که با کار کردن و زنبیل بافی و زندگی در یک خانهٔ گلی معمولی ، آبروی حکومت اسلامی را برده و به مسلمین خیانت کرده حد بزنند ولی علی مانع آمدن سلمان شد و این تنها مورد در مدت سکوت بیست و پنج ساله اش در مقابل خلیفه ایستاد و تهدید کرد و خلیفه هم غلاف کرد .

۳۳- کل زندگی علی جلسهٔ امتحان عشق خدا بود . و اینست علت آن کلام خدا به رسولش در معراج دربارهٔ مقام علی .

۳۴-آری درک و باور این حرفها برای شیعیانی چون ما که از شیعه گری فقط شفاعت امامان و اشک فروشی بدرگاه خدا برای امامان ، هنر دیگری نداریم البته بسیار سخت و بدعت و کفر و ارتداد و الحاد و غالیه گری و زندیقی گری است . این اتهامات به تمام و کمال در همان موقع در حضور پیامبر هم به علی نسبت داده می شد و لذا پس از پیامبر انتقام خود را از علی گرفتند و علویان . و این انتقام در طول تاریخ تا به امروز ادامه یافته است از جانب شیعیان اموی و عباسی و ابن ملجمی و کوفی .

۳۵- پس بر هر عاقل و باانصافی واضح است که مقام عصمت برای علی دیگر مقامی ژنتیکی نبوده است بلکه به جهاد و رنج های باور نکردنی حاصل شده است زیرا نه پیامبر بوده و نه پیامبر زاده و نه مادرزادی امام بوده و نه امام زاده . و بلکه پدرش ابوطالب پرده دار بت خانه بوده یعنی به زبان ما متولّی و حافظ بت ها و متخصص بت پرستی بوده یعنی در واقع چون پدر یا عموی ابراهیم بوده است و از بت و بت پرستی عصمت و امامت به ارث نمی رسد . هر چند که مقام عصمت فرزندان علی هم که گویا مادرزادی و ذاتی بوده ولی با جهادهای کبیری حفظ و حراست شده است . و عصمت را امری ذاتی و غریزی و ارثی دانستن یکی از منابع مذهب شیعهٔ ضد شیعه است که شیعیان را از هر مسئولیتی در قبال پیروی از امامان مبرّا ساخته است و امام خواری و امام فروشی را کسب و کارشان نموده است . تازه خود پیامبرش را خداوند در قرآن تهدید به عزل از نبوت می کند . حتی نبوت بخودی خود ضمانتی ندارد که ابدی باشد تا چه رسد به امامت که دارای رسالت اجتماعی نیست . بنابراین امام هم می تواند از امامت ساقط شود همانطور که اسماعیل فرزند امام صادق شد تا این پندار اتوماتیک بودن مقام عصمت در اذهان شیعیان فرصت طلب بشکند . به یاد آوریم که پیامبر اسلام در آخرین خطبه اش می فرماید : بخدا سوگند که نمی دانم که آیا کافر از دنیا می روم یا مؤمن . و آیا بر دوزخ وارد می شوم یا بهشت . پس تکلیف این عصمت پرستی شیعیان ضد شیعه هم روشن است . این نوع فهم از عصمت امامان از شأن انسانی و عظمت جهادی آنان می کاهد و بلکه این مقام را در آنان نابود می کند در اندیشهٔ شیعیان . همانطور که کرده است و امامت امامان گوئی امری برای خودشان بوده و آنها امام و الگو و اسوهٔ هدایت هیکل خودشان بوده اند . آیا نه اینست ؟ خدا رحمت کند امام خمینی را که به حق حامیان این نوع تفسیر از عصمت امامان را آخوندهای شکم باره نامید .

۳۶- پس مبرهن است که امامت مقامی قابل حصول برای هر مسلمان مؤمن شیعه ای است و شاهراه وصول این مقام هم معرفت نفس می باشد و در عصر ما علامه طباطبائی از جمله انگشت شمار علمائی بود که این معنای حصولی بودن امامت برای هر انسانی را با صدای بلند در کتاب " ولایت نامه " اعلان نمود و نعرهٔ شیعهٔ ضد شیعه را به آسمان رسانید و با پیروزی انقلاب رسوایشان نمود .

۳۷-بنابراین پرواضح است که کسانی چون امام خمینی ، امام موسی صدر ، طالقانی ، دکتر شریعتی ، محمد تقی شریعتی ، مدرس ، میرزا کوچک جنگلی ، سید جمال و علامه اقبال و امثالهم از امامان هدایت عصر جدیدند که اقوام بشری را در درجات ایمان و اخلاص بسوی حق رهنمون شده اند و امامان ناطق عرصهٔ غیبت امام زمان محسوب می شوند . و بلکه در قلمرو مذاهب دیگر نیز امامان هدایتی بوده اند که اقوام خود را در چهارچوب فرهنگشان به سوی حق راهنمائی کرده اند مثل گاندی ، کاسترو ، هوشی مینه ، مالکوم ایکس و دیگران . اینان جملگی علی واران عصر غیبت هستند که بواسطهٔ معرفت نفس تحت ولایت علی به مقام امامت امتهای خود رسیده اند در درجات . چرا که " علی هادی همهٔ اقوام است " . و در ضمن باید دانست که امامت هم دارای درجات است همانطور که حتی امامان صدر اسلام هم در درجات و تجلیات متفاوت امامت بودند که این خود بحثی مفصل و بس مهم است که جایش در اینجا نیست . و باز برای صدمین بار این سخن پیامبر را به یاد آوریم که : " زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که به حقایق دین من نائل می شوند . " و این رهروان معرفت نفس از هر مذهب و ملتی می توانند باشند و هدایت و رستگاری و بهشت فقط از آن مسلمانان عاریه ای و آباء و اجدادی نیست و بلکه اصل و اساس شیعهٔ ضد شیعه برخاسته از این نوع اسلام و تشیع است که همان مذهب نژادپرستی و کفر پنهان است یعنی نفاق . دینی که بواسطهٔ معرفت نفس و حق جوئی کشف نگردد دین نیست بلکه کفر بنام دین است . و اینست که پسر نوح سردستهٔ کافران می شود .

۳۸-پس مبرهن شد آنانکه اینگونه استدلال می کنند که : " آنها اگر چنین و چنان بودند و آنگونه زیستند امام بودند و دارای عصمت ذات بودند ولی ما آدمهای معمولی هستیم ... " این منطق شیعهٔ ضد شیعه است . این عین منطق معاویه و عمرعاص است و به یاد آوریم جملهٔ معروف معاویه را که : " چون نمی توانم مثل علی باشم پس معاویه می شوم . " پس این منطق که حاکم بر اندیشهٔ اکثر شیعیان است از جنس تشیع اموی است . یادمان باشد که معاویه و یزید در وصف علی و حسین ، اشعار عاشقانه ای گفته اند . و معاویه عمری برای علی نامهٔ من فدایت شوم می نوشت که : من مرید تو هستم ولی ... .

۳۹-پس اگر بقول علامه طباطبائی ، ولایت و امامت مقامی قابل حصول برای هر انسانی است لذا مقام عصمت هم که یکی از صفات امام است ویژه و منحصربفرد امامان شیعه نیست . فقط این باور است که

می تواند تشیع را از اینهمه فلاکت و فریب و نفاق و بدبختی برهاند و از امام کشی به امام دوستی برساند .

۴۰- نتیجه اینکه هر شیعه ای باید یک علی وار باشد و بر این هدف زندگی کند وگرنه شیعه نیست و بهتر است مذهبش را تغییر دهد وگرنه به شیعهٔ ضد شیعه ملحق شده و ذاتاً یک امام کش و ابن ملجم هویتی از آب در می آید و یا یک جعده و قطامه . پس اگر آن تعبیر شیطانی از عصمت ائمه را در خود نابود کنیم و برای علی شدن یک یا علی بگوئیم بناگاه می بینیم که اشکهایمان در روز عاشورا بند می آید و آنرا ذخیره می کنیم تا در خفا به حال و اعمال یک عمر ناشیعه گری خود بگرئیم نه بحال حسین . و بدینگونه سرنوشت تاریخی شیعه بسوی امامت رقم خواهد خورد و ظهور امامت از ذات هر شیعه برای درک ظهور آن امام بزرگ . تا امامت را در ذات خود نبوئیم در بیرون از خود همچنان امام کش تشریف داریم و امام خور و امام فروش و امام باز .
آنانکه بکلی علی و امامان را به عنوان مظاهر حق منکرند کافرند . ولی آنانکه امامان را آنقدر بالا می برند تا دستشان کوتاه شود و به راه خود بروند در عمل به همان راه گروه اول می روند منتهی این گروه دوم منافقند و ابن ملجمی . امروزه شیعیان اکثراً از این دو دسته اند . و این دو شعبهس از شیعهٔ ضد شیعه است : شیعهٔ اموی و عباسی !

۱۲–شریعت شیعی

۱-تشیع در حقیقت چیزی جز فلسفه و راه و رسم زندگی امامان شیعه نیست که باید بواسطۀ شیعیان فهم و آموخته شده و در زندگی بکار گرفته شود .

۲-بزرگترین عامل تحریف کنندۀ سنت و عترت ائمۀ اطهار دریائی از احادیث جعلی اموی و عباسی و صفوی است که به امامان نسبت داده می شود که این نوع احادیث علناً در تضاد آشکار با فلسفۀ سنت رسول و آئین زندگی امامان و معارف قرآنی و عقل قرار دارد و لذا اساس تناقض و تحریف و شبهه در شیعه محسوب می شود و در طول تاریخ بزرگترین حربه بدست درباریان و منافقان و ملایان مزدور جهت گمراهی مردم بوده است .

۳-از طرفی عقل آخرین میزان تشخیص و فهم قرآن و سنت و حدیث است و از طرفی دیگر دریائی خرافه بکلی عقل را به تعطیلی کشانیده است .

۴-امامان شیعه بانیان علوم قرآنی و عقلانی کردن دین و باورهای غیبی بوده اند در حالیکه صدها حدیث خلاف عقل به آنان نسبت داده شده است . و این بزرگترین نقیصه در فرهنگ تشیع است .

۵-امروزه که عصر حاکمیت جهانی عقل و علم و تجربه است مذهب شیعه بر سر دو راهی یک انتخاب بزرگ در مقابل شیعیان قرار گرفته است که یا بکلی این مذهب را انکار و طرد کنند و یا روی به خرافه کنند . تعداد کسانی که با میزان عقل و معرفت تشیع را خرافه زدائی کنند بس اندک و انگشت شمار است .

۶-گفتیم که تشیع قلب و کمال مذهب است و ظهور باطن همۀ مذاهب تاریخ است و مذهب خالص شده و به مقصد رسیده . بنابراین همۀ احکام و جزئیات و آداب و عبادات و روش های موجود در مذاهب در تشیع حل شده و تبدیل به حق و امر واحدی گشته که آن وجود امام است که مظهر معرفت ناب می باشد و هدایت واحدۀ خلق بسوی خداوند که کانونش هم وجود امام است و امر امامت .

۶-همۀ مذاهب قبل از تشیع به مثابۀ امکانات و مقدمات و اسباب رسیدن به تشیع است که حضور جهانی انسان و حضور انسانی جهان است در یکدیگر و قلب این حضور امام است و جریان این حضور هم امامت است . و همۀ امور در رابطه بین امام و جهان است و یک شیعه نیز انسانی حاضر و ناظر و خلاق در این جهان است که بسوی کسب این مقام در خویشتن است .

۷-فقط در سیر تکامل یک انسان شیعی است که ارزشهای تاریخی و مفروض تحقق می یابند و فریضه ها تبدیل به حقایق وجودی و حضوری می شوند . بنابراین فی المثل امر نماز به معنای اتصال و اتحاد با امام ا ست . حج جغرافیای ظهور حجت های وجودی امام است . زکوة بمعنای پاک شدن از دنیا و ماده و حیات و هیکل خویش و فنای در امام است . جهاد بمعنای نبرد با خویشتن و هر چه که مانع اتحاد با امام است . امر بمعروف و نهی از منکر هم یعنی امر به امام و نهی از غیر امام . معصیت یعنی معصیت بر امام . صدق یعنی تصدیق همۀ ظهور و بروزهای وجود امام بواسطۀ معرفت . ربا یعنی امام را کافی ندانستن و غیر او و حقوقی را که او معلوم کرده طلب نمودن . زنا یعنی بر غیر حریم وجود امام ، دل دادن و دشمن امام را دوست نمودن .

۸-امام صادق ، ولایت یعنی رابطه با امام را اصل و ذات همۀ احکام شرع و فروع دین دانسته است و همۀ اموری مثل نماز و روزه و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر را فقط در بطن و متن رابطه با امام تعریف نموده و این احکام را ابزار و آداب اتحاد با امام قرار داده است . و اینست که

بدون امام این احکام فقط موجب نفاق هستند که انسان را از وجود خودش بیگانه می سازند و دیوانه می کنند و عقلش را زایل می نمایند که نمونهٔ این نوع متشرعین را در همه جا شاهدیم .

۹- در ارتباط و اتحاد با امام است که یک شیعه به حق احکام می رسد و حقوق همهٔ این احکام همانا رسیدن به مقام حضور در خویشتن است که حاصل اتحاد با امام است . این حضور بمعنای دائم الصلوة شدن و مقام اخلاص است که فرد را از غیر خود منزه ساخته و بخود رسانیده و این خود در اتحاد با امام از دنیا پاک می شود و این مقام انفاق کامل است . و این رسیدن به غایت شریعت است و سپس خروج از آن برای خدا آنگونه که علی (ع) می فرماید . این خروج از خویشتن برای خداست در مردم . و این عین ظهور حق است در میان مردم . و آئینهٔ همهٔ اصول و فروع دین شدن . در اینجاست که انسان خود میزان می شود همانگونه که علی میزان بود : میزان انسان و دین و حق .

۱۳–رابطهٔ امام و مأموم

۱-همانطور که گفتیم تشیع چیزی جز رابطهٔ امام و مأموم نیست . تمام اسرار و حقایق و حقوق شیعه در این رابطه نهفته است که رابطهٔ بین دو انسانی است که برای خدا و رسیدن به خدا با هم متحد شده اند .

۲-خداوند در رابطه بین مراد و مرید است که آشکار می شود که در قرآن و احادیث شیعی و عرفان اسلامی این معنا به وفور حضور دارد .

۳-این همان خروج از شریعت است برای خدا . که این خروج از شریعت عین کمال شریعت است که اشکال و صور شرعی را می شکند و شریعت را در جان و تن و دل جاری می کند و این جریان همان جریان رابطه بین مراد و مرید است .

۴-در تشیع ، شریعت برای بهشت نیست بلکه برای خداست و این است علت العلل همهٔ تفاوتهائی که در تشیع ناب نسبت به سائر مذاهب وجود دارد از جمله در قیاس با تشیع بی امام که اکثراً چنین است .

۵-شیعهٔ بی امام زنده و حاضر یکی از متناقض ترین پدیده های بشری در عرصهٔ مذهب و فرهنگ است و لذا موجب اشد نفاق و شقاق و فراق و عوارض مختص به خود می شود که در هیچ مذهب دیگری دیده نمی شود . شیعه بدون امام اساس شیعهٔ ضد شیعه است که بدترین دشمن تشیع می باشد و سراسر خرافه و ریا می باشد .

۶-تشیع ، مکتب اصالت رابطه است و این یعنی : نه من ، نه تو بلکه فقط او که همان رابطه است . و لذا مکتب اصالت عشق حقیقی است عشقی که من و تو در آن وجود و حقی ندارند و لذا در تشیع روابط جاودانه اند .

۷-درست بهمین دلیل است که فقط در روابط بین مراد و مرید است که تمامیت انسان به عرصهٔ ظهور می رسد تا ظهور خدا که ذات انسان است مثل رابطهٔ مولانا و شمس که یکی از روابط شیعی مشهوری است که به ثبت رسیده و گزارش شده است .

۸-یکی از نواقص عظیم فرهنگ تشیع گزارش نشدن و به ثبت نرسیدن روابط است . و این بمعنای فقدان استمرار و اشاعهٔ شیعه در تاریخ است بعنوان علم انسان شناسی و خداشناسی زمینی و بشری . بدین لحاظ مولانا یک مورد بزرگ و خارق العاده و انقلابی است که بزرگترین خدمت را به فرهنگ تشیع و بلکه فرهنگ بشری نموده است و قدر این کار او مستمراً بیشتر شناخته می شود .

۹- همانطور که مغز اسلام چیزی جز رابطهٔ بین محمد و علی نبوده است و دشمنان اسلام این بخش از گزارش تاریخی دربارهٔ این رابطه را شدیداً حذف و تحریف کرده اند . که احیاء و کشف دوبارهٔ آن از وظایف مبرم و حیاتی عارفان شیعی می باشد .

۱۰-زندگینامه نویسی عرفانی برای هر شیعه ای از اهم واجبات است که هم در خدمت تعالی خود او هم اشاعهٔ معرفت در جامعه و آیندهٔ تاریخ است زیرا بدین طریق امامت است که تکمیل و تصدیق و تشریح و تعلیم می گردد و اشاعه می یابد .

۱۱-امامت همان رابطهٔ فرد با خداست در افراد دیگر بشری . و این همان خداشناسی انسانی یا انسان شناسی الهی است که غایت الهیات عرفانی و علوم انسانی را به عرصهٔ ظهور می رساند و در خدمت بشریت قرار می دهد همانطور که مولانا و برخی از عرفا چنین کرده اند و آن داستان عشق عرفانی است .

۱۲-مثلاً احادیث مربوط به معراج پیامبر اسلام که در حقیقت بخشی از نابترین وجه رابطهٔ محمد و علی است عالیترین بخش از ادبیات بشری در تاریخ است که گنجی لایزال است که همهٔ رشته های علوم انسانی و فلسفه و حکمت و عرفان و الهیات بشری را دچار انقلاب و شکوفائی سرنوشت سازی می کند اگر بر روی آن جداً کار شود و این گنج الهی تاکنون تعطیل مانده است و جز انگشت شماری از فلاسفهٔ قرون اولیه کسی بسراغ آن نرفته است . در این احادیث چنان انسان و خدا در هم آمیخته و یکی شده که کل روان شناسی و فلسفه ها در درک عظمت و لطف حوادث آن تا ابد حیران می مانند و دچار رشدی معجزه آسا می شوند اگر دربارهٔ آن کار کنند .

۱۳- این واقعهٔ معراج بیان نابترین حد رابطهٔ دو انسان است و شیعی ترین و امامی ترین واقعهٔ کل تاریخ بشر است که تشیع از این واقعه حاصل آمده است .

۱۴-دو انسان برای خدا با همدیگر بیعت می کنند تا تمام وجود خود را در رابطه عیان و بیان کنند و تا دیدار خدا دست از هم نکشند . اینست تشیع در یک کلمه !

۱۵-تشیع ظهور انسان است یعنی همان ذاتی ترین و مبرم ترین نیاز فطری هر بشری در مذهب شیعه تحقق یافته است .

۱۶- مگر نه اینکه هر انسانی هر چه که می کند نهایتاً به این مقصود است که دوستی مخلص و ابدی بیابد تا با او همسفر و هم سرنوشت شده و ذات خود را عیان سازد و خود را کشف کند و به حق انسانی خود برسد . این نیاز همان حقی است که تشیع را پدید آورده است . اینست که تشیع فطری ترین و برحق ترین همهٔ مذاهب است و ظهور فطرت بشر در این مذهب محقق می گردد .

۱۷- بدین طریق واضح تر می شود که چرا تشیع مذهب عشق است : عشق ظهور خدا از رابطهٔ دو انسان که یکی امام نامیده می شود و دیگری مأموم .

۱۸-پس تشیع عشق به ظهور انسان است ظهور خدائی انسان ، ظهور ابدی و ذاتی انسان ، ظهور تا به آخر و به کمال .

۱۹- پس رابطهٔ امام و مأموم چیزی جز یک یاری متقابل برای شکوفائی و ظهور متقابل نیست و مصداق این کلام قرآن است که : یاری دهید مرا تا یاری دهم شما را .

۲۰- مذهب شیعه ، مذهبی است که قلب تمدن و مدنیت را هدف گرفته است تا آنرا به اوج کمال برساند یعنی چون دو انسان با هم یکی شدند این هستهٔ مرکزی تمدن است که دو صورت دارد . یکی تمدن غریزی و حیوانی است که از آدم و حوا آغاز شده است و دیگری بین محمد و علی رخ نموده که تمدن روحانی و الهی است . و این دو تمدن رابطه ای اضدادی دارند . یعنی هرگاه که رابطهٔ آدم – حوائی به مقام مراد و مریدی رسید و حوا تحت ارادت مطلق آدم درآمد تمدن کل عامهٔ بشری به حق خود رسیده است . و این آن واقعه ای است که در ظهور جهانی موعود وعده داده شده است .

۲۱- پس تشیع کمال تمدن و تمدن کامل و ابدی است که به لحاظ فلسفی در وحدت وجود محقق می شود که وحدت کامل عالم هستی و موجودات آن است و این مقام توحید وجودی است که بمعنای کمال تمدن و گردهمائی موجودات عالم است که در قیامت کبرا و واقعهٔ لقاءالله رخ می نماید .

۱۴–تشیّع و خاتمیّت

۱-تشیع همان خاتمیت نبوت است . تا نبوت را فهم نکنیم ختمش را هم نمی فهمیم . نبوت یعنی خبر آوردن از خدا بسوی مردم . حالا این خبر تبدیل به اثر شده است و خود منشأ خبر و موضوع خبر یعنی خدا بسوی بشر آمده است پس خبرآوری هم ختم شده است . و این امامت است . نه اینکه امام ، خداست . نه ! خدا از رابطهٔ بین امام و مأموم آشکار و معرفی و دیدار می شود . خود خدا هم در قرآن بوضوح گفته است: هر گاه سه نفر راز در میان گذارند چهارمی خداست ... .

۲-اینکه گفته می شود که عقل جای وحی و نبی را گرفته است حرف مهملی است . مگر قبل از اسلام عقل نبود . معرفت نفس است که جای وحی را گرفته است و آنهم در رابطه با امام حاصل می شود . که این را هم خود محمد ، بیان کرده است که : پس از من فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین می رسند .

۳-وحی سراسر دعوت به عقل است و همهٔ احکام دین ، احکام تعقلی است به این معنا که امر به مهار و تربیت و تحدید نفس است . عقل به معنای فهم نمودن نیست بلکه بمعنای مهارکردن امیال و غرایز و اعمال است بواسطهٔ فهم و شعور و معرفت . تعقل یعنی مفهومی و عرفانی کردن اراده . و این مسئلهٔ تعقل فقط در رابطهٔ مراد و مرید است که به تمام و کمال امکان پذیر است . پس امامت قلمرو تحقق کامل عقل است یعنی تحقق نبوت و وحی الهی .

۴-بسیاری می پندارند که معرفت نفس هم نوعی یا درجه ای از عقل است . معرفت نفس کشف احکام الهی و وحیانی در نفس است و لذا انسان عارف خودش نبی خویشتن است و این همان حرف پیامبر است که ذکرش رفت .

۵- عقل همان قدرت اجرائی نمودن ادراک و شعور و معرفت است و لذا عین وحی است و اینست که وحی از طریق عقل تصدیق می شود . حالا که وحی ختم شده و عقل هم تجربهٔ وحیانی را حاصل نموده است بواسطهٔ این تجربه قادر است به راهش ادامه دهد و مابقی امور را بواسطهٔ خودشناسی کشف نماید . یعنی معرفت نفس احکام ثانویهٔ وحی را استخراج می کند و در اختیار عقل می گذارد . ولی عقل در بسیاری از موارد قدرت اجرائی ندارد الا اینکه این قدرت را از امام بگیرد . امامت قلمرو تقویت عقل و ارادهٔ عقلانی است که همان عمل به دین می باشد .

۶- علت دیگر ختم نبوت آنست که همهٔ اقوام و تمدن ها خبر دین خدا را یافته و تجربه و درکش نموده اند و مابقی لااکراه فی الدین است و انتخاب بشر بین کفر و دین . زیرا انبیای الهی مسئول هدایت بشر نبودند بلکه مسئول بیداری وجدانها و رسانیدن وجدان بر آستانهٔ انتخابی آگاهانه بودند . و این رسالت بود که انجام شد و ختم گردید . یعنی بشریت به درک و تشخیص بین خوب و بد و باید و نباید نائل آمد . و این مقصود از نبوت بود که انجام شد و اعراب جاهل آخرین قومی بودند که با خبر نشده بودند و وجدانشان در خواب بود .

۷-ختم نبوت ختم خبرآوری از جانب خدا برای مردم است نه ختم رابطهٔ مخلوق با خدا . نه ختم وحی الهی به انسان . و بلکه رابطهٔ بین خالق و انسان بسیار قوی تر و نزدیکتر م شده است و برای اولین بار در تاریخ اسلام است که انسانهائی ادعای معراج و دیدار با خدا را کرده اند این از برکات ختم نبوت است .

۸-نبوت ختم شد ولی عرفان و اشراق و تجلّی خدا در بشر رخ نمود .

۹-خبر ختم شد ولی اثر آغاز گردید و آیات الهی در انسانها پدیدار شد .

۱۰- آیا عرفان و اشراق و تجلی خدا در بشر و لقاءالله در زمین قبل از اسلام ممکن نبوده و رخ نداده است ؟ این از مهمترین مسائل در معنای ختم نبوت است . پاسخ اینست که چرا رخ می داده است ولی فقط در وجود انبیای الهی . ولی اینک در هر انسانی ممکن است .

۱۱- حتی معراج هم بقول پیامبر اسلام ، در بسیاری از پیامبران رخ نموده است که کمالش در خود ایشان بوده است که لقاءالله است و این معراج در وجود یک انسان دیگر یعنی علی ، رخ نموده است . و اینست معنای دیگری از ختم نبوت . یعنی پیامبر ، با خداوند در علی دیدار کرده است . و این همان معنای امامت است در کمالش .

۱۲- تشیع فارغ التحصیل دین یا از دین است و یا همچون درس خارج است . در واقع اگر کسی بخواهد برای اولین بار وارد بر دین شود نمی تواند شیعه باشد . مثلاً آدمی که از روی رسالهٔ عملیه دین داری می کند بمعنای حقیقی شیعه نیست بلکه سنّی است به لحاظ ماهیت یعنی مثلاً در دورهٔ قبل از واقعهٔ غدیر خم قرار دارد . تشیع با انتخاب امام آغاز می شود .

۱۳- تشیع با غدیر خم رسماً اعلان شد . و با رحلت پیامبر رسماً آشکار شد ولی تاریخ حقیقی آن با معراج رسول آغاز شده است .

۱۴-شیعه کسی است که در اسلام فارغ التحصیل شده باشد و اینک بخواهد خود خداوند را قصد کند . تشیع همان دین را خالص و خدائی کردن است .

۱۵- امامان صدر اسلام هر یک وجهی از تشیع را معرفی و آشکار و محقق کردند .

۱۶- با غیبت امام دوازدهم تشیع بصورت یک دین کاملاً انتخابی و سلوکی درآمد زیرا فرد بایستی جداً خودش به جستجوی کشف امامش برآید . یعنی با غیبت ، تشیع وارد مرحلهٔ اکتشافی و عرفانی شده است یعنی کامل شده است . پس غیبت امام یک امر واجب در تحقق تشیع بوده است و نه امری مصلحتی و اتفاقی .

۱۷- یعنی انسان بایستی خودش به نیاز قلبی و روحانی به یک امام برسد و این سرآغاز تشیع تکوینی و باطنی است . یعنی انسان باید به امامت باطنی برسد تا امام را در بیرون درک نماید .

۱۸- تشیع مذهب باطن است و لذا با وقوع غیبت ، تشیع به مرحلهٔ صدق خود رسید .

۱۹- آدمی تا باطناً به لزوم اورژانس و حیاتی یک امام نرسد هنوز باطناً شیعه نشده است .

۲۰- دین در معنای عامش عبارت است از اطاعت از عقل خود در جهت اعمال احکام دینی . ولی تشیع یعنی اطاعت از ارادهٔ امام بی چون و چرا حتّی اگر خلاف عقل و احکام شرع باشد .

۲۱- انسان متدیّن تا با عقل و دین به بن بست و ناتوانی نرسیده باشد برآستانهٔ تشیع نرسیده است بشرط آنکه در این بن بست بکلی از دین جدا نشود و منکر نگردد .

۲۲- انسان متدیّن بایستی به این ندا و فریاد باطنی در دین رسیده باشد که : آیا کسی هست مرا در دین یاری کند !! و یا این نیاز که : امن یجیب مضطر اذا دعاءُ و یکشف سوء . این یاریگر و اجابت کننده همان امام است .

۲۳-هر کسی را که بعنوان یک یاریگر در همهٔ امور زندگی برگزینی که بی مزد و منّت تو را یاری دهد امام توست .

۲۴- انسان تا از تمامیت خودش در کل زندگیش اعم از دین و دنیا مأیوس نشده باشد بر آستانهٔ تشیع قرار نگرفته است . و کسی به چنین مرحله ای می رسد که جداًجهت عقلانی و دینی کردن زندگیش جهاد کرده باشد و چشم به انتظار یک ناجی باشد . این همان ظهور امام است منتهی ظهوری کاملاً خصوصی .

۲۵- تا انسان از همهٔ اخبار و معلومات خود و مردمان در جهت اصلاح زندگی خود بهره نگرفته باشد و سپس به بن بست نرسیده باشد به امام نیازمند نمی شود . این هم ختم نبوت (خبر) است .

۲۶-انسان تا با خود به بن بست نرسیده و از خود مأیوس نشده باشد خود را به امام نمی سپارد . تشیع آغاز زخود – رهائی است در حالیکه ورود به مذهب سرآغاز بخودآئی است .

۲۷- تا انسان با شریعت به بن بست نرسیده باشد نیازمند امام نمی شود مخصوصاً با نماز و عبادات خود باید به بن بست رسیده و پشت درب بسته ای قرار گرفته باشد . این درب همان امام است .

۲۸- خاتمیت ، ختم دین عاریه ای و خبری و تاریخی است و سرآغاز دین خودی و قلبی و فطری و حضوری که مصداقش امام است .

۲۹- تا انسان از فرط ظلم و اسراف نسبت به خودش از دست خودش خسته نشده باشد و طالب عدل نشود نیازمند به امام نشده و شیعه نمی تواند باشد . و این آستانهٔ اصول تشیع است : عدل و امامت !

۳۰-با رحلت پیامبر اسلام ، علی یک سکوت و صبر و درون گرائی و جهاد اکبر بیست و پنج ساله ای را آغاز کرد و این نخستین درس تشیع بود که به شیعیانش داد که امامت و ولایت و عدالت من اینست !

۳۱- دین در معنای عامش نبرد برعلیه دشمنان وجود و دل و روح خویشتن است : شیاطین بیرونی . آنگاه که این نبرد به موفقیت رسید آنگاه نوبت خویشتن می شود و این سرآغاز دین دگر است و آن تشیع است که ختم نبرد بیرونی است .

۳۲- به بیان دیگر آدمی در جستجوی حق ، اوّل جهان بیرون را جستجو می کند که نمی یابد و آنگاه متوجه جهان درون خود می شود . این جستجو تشیع است . ختم خدای بیرونی و آغاز خدای درونی .

۳۳- خاتمیت یعنی پایان دنیا و پایان هر خبری در بیرون از خود . و تشیع سرآغاز اخبار درونی است . سرآغاز گفتگوی با خدا در خویشتن . همهٔ مذاهب عرصهٔ انّالِلّه است و تشیع هم عرصهٔ و انّاالیه راجعون . و یا همهٔ مذاهب قلمرو لااله هستند و تشیع قلمرو الاالله است .

۳۴- بنابراین می توان گفت که عامهٔ مردمی که شیعه نامیده می شوند ماهیتاً هنوز سنّی هستند البته آنانکه اهل شرع هستند و مابقی سنّی هم نیستند بلکه بی دین هستند .

۳۵- در تاریخ ایران برای اولین بار در انقلاب اسلامی ایران مردم ایران پس از قرنها برای اولین بار برای مدتی شیعهٔ حقیقی شدند به امامت کسانی چون امام خمینی ، دکتر شریعتی ، طالقانی و امثالهم .

۳۶- بشریت تا با خودش در جهان به بن بست نرسد و بخویشتن خویش رو ننماید و طالب رهائی از خود نگردد به عرصهٔ نیاز به ظهور امام زمان و ناجی نرسیده است و این همان جهانی شدن مذهب تشیع است . و چنین وضعی بی تردید فراهم می شود . تشیع مذهب آخرالزمان و آخرین مذهب بشر بر روی زمین است .

۳۷- بشریت تا از همهٔ اخبار علوم و فنون و جهان اقتصاد و سیاست و هنر و فلسفه و امثالهم نومید نشود و روی نگرداند به عرصهٔ انتظار حقیقی و نیاز به امام وارد نشده است . این نیز بیان دیگری از خاتمیت است : ختم خبر از بیرون ! شیعه مذهب حرکت جوهری است .

۳۸- انسان تا از خبر بی زار نشود و محتاج جهان بی خبری نگردد امام را درک نمی کند و امامت باطن خود را . شیعه مذهب تقیّه است یعنی دین و شریعتش باطنی است جوهری است .

۳۹- انسان تا به ناجی باطنی خود روی نکند و ناجی های بیرون را طرد ننماید به ختم نبوت و آستانهٔ امامت نرسیده است .

۴۰- انسان تا به درد خودشناسی مبتلا نشود شیعه و امامیه نشده است و هنوز به لحاظ تاریخی قبل از اسلام زندگی می کند . انسان شیعه انسان پسا مدرن است و دیگر مذاهب جملگی مدرن هستند یعنی برون گرا و فرافکن و فرمالیست و متشرّع .

۱۵–تشیّع و تصوّف

۱-تصوف و تشیع به لحاظ تئوری یکی است . آنچه بین این دو تضاد و حتی عداوت افکنده است قلمرو عمل است و آنانکه قضاوتشان به اعمال مدعیان است و هر که دعوی صوفیگری نمود را صوفی می دانند. همانطور که اگر ملاک شیعه گری اعمال عامهٔ شیعیان باشد بایستی خط بطلان بر تشیع کشید زیرا مظهر اشد خرافه و نفاق است . همانطور که ملاک کمونیست ها و کسانی چون کسروی در رد تشیّع اعمال عامهٔ شیعیان و احادیث جعلی بوده است . و همانطور که ملاک همهٔ دشمنان تصوف اعمال و هذیانهای داعیان درویشی گری بوده است . این هر دو قضاوت و نگرش دارای ماهیتی واحد است یعنی فرمالیستی و اخباری گری و عوام زده گی است هم کسی چون کسروی که دشمن تشیع است و هم کسی چون آقای دوانی که یک روحانی است و دشمن تصوف است .

۲-بسیاری از فقها و علمای بغایت متشرع و بزرگ در تاریخ شیعه تصوف را تصدیق کرده و آنرا کمال تشیع و حق آن می دانند و در تاریخ معاصر ما کسانی چون امام خمینی و علامه طباطبائی از این گروهند . و بزرگترین حکیمان جهان شیعه نیز در همین رده اند مثل ملاصدرا و ابوعلی سینا و میرداماد و ملامحسن فیض و دیگران .

۳-فقط فقها و متشرعینی که از دین جز مصلحت دنیا و از آخرت هم فراتر از بهشت نرفته اند تصوف را عداوت کرده اند . این جماعت در دنیا با شاهانند و در آخرت با حوریان . و هیچ کاری برای مردم نکرده اند جز جمع آوری وجوه شرعی .

۴-امکان ندارد آن فقیه و مرجع شیعی که برای احیاء قسط و عدل گامی برداشته باشد یعنی برای اصل اول شیعه جهادی کرده باشد و اندکی شیعی گری نموده باشد ، با تصوف مخالفتی داشته باشد و بلکه تصوف را مغز تشیع می داند هر چند که خودش صوفی نباشد مثل امام خمینی .

۵-نخستین صوفیان جهان اسلام محمد و علی و سلمان و فاطمه و خدیجه بودند : چون پنج نفر همدل شوند ششمین خداست . " قرآن –

۶-مدرسهٔ صفه که نخستین مدرسه در اسلام و در خانهٔ پیامبر بود مدرسهٔ تصوّف بود و قلب این مدرسه خانهٔ خود پیامبر بود و این خانه شبانه روز غرق در تجلّی و مکاشفات غیبی و شهود الهی بود . این خانهٔ حقیر گلی کارگاه تولید اسلام بود و از این خانه بود که اسلام جهان را دربرگرفت . این همان بیت الله بود و از زمانی که این خانه برپا شد و بسوی خدا رفت و خدا را از عرش به پائین آورد خانهٔ کعبه در مکه تبدیل به " بیت الله الحرام " شد که خدا این خانهٔ عتیق را برای خودش حرام کرد و این خانه را به مردم وانهاد و بیت الناس شد . و حدود نیم قرن بعد یکی از اعضای بیت الله یعنی حسین (ع) بر درب بیت الله الحرام شمشیر کشید و بر دور آن طواف نکرد و آنگاه به شیعیان خود گفت : بین من و این خانهٔ سنگی یکی را انتخاب کنید . و این بود که از هزاران شیعه فقط انگشت شماری باقی ماند . و او بهمراه بیت خود و آن چند نفر شیعهٔ حقیقی راهی ایران شد یعنی سرزمینی که مردمانش حسین را بیت الله زنده و حقیقی می دانستند . ولی بین راه در منطقهٔ نینوا محاصره شد بواسطهٔ کسانی که خانهٔ کعبه را خانهٔ خدا می دانستند . و بقیهٔ ماجرا که مشهور است . ولی در ظهر عاشورا بناگاه خورشید دیگری از مغرب طلوع کرد که خورشید مشرقی در حال خاموش شدن بود .

۷-حدود نیم قرن پیش رئیس دانشگاه الازهر جناب شیخ محمد شلتوت برای جهان اهل سنت فتوائی انقلابی صادر فرمودند که کل جهان شیعه و مراجع شیعی را کلی مشعوف فرمودند و این فتوا را نوعی معجزهٔ الهی و حجت آخرالزمانی امام زمان محسوب کردند . متن آن فتوا این بود که برای نخستین بار در تاریخ اسلام یکی از رهبران طراز اول جهان تسنن ، فقه و مذهب شیعه را هم حلال فرمودند و یکی از مذاهب اهل سنت حساب کردند و بدین ترتیب بایستی از مذاهب خمسهٔ اهل تسنن سخن گفت . در واقع لطف فرمودند و ما شیعیان را هم سنّی معرفی کردند و از خود دانستند البته برای وحدت جهان اسلام و تقریب مذاهب اسلامی . و اکثر مراجع شیعه جشن گرفتند و نامه های تبریک و تشکر برای جناب شلتوت ارسال داشتند از جمله جناب آقای بروجردی مرجع شیعهٔ آن دوران . یکی از دلایلی که آقای

شلتوت بر فتوای خود عرضه کردند این بود که شیعه هم اهل سنت هستند زیرا از سنت رسول پیروی می کنند . بنده به یاد آن سخن معروف دکتر شریعتی می افتم که می گفت : سنی ها از ما شیعه ترند . البته اقدام آقای شلتوت در حد خودش جای بس تشکر است و براستی انقلابی است ولی برای ما شیعیان یک زنگ خطر مرگبار و یک هشدارمهلک قبل از مرگ تاریخی است . آیا براستی ما سنّی هستیم ؟ آقای شلتوت بناگاه متوجه یک واقعیت آشکار شده بود و آن اینکه همهٔ آن دعواهای تاریخی دیگر فراموش شده و شیعه و سنی هر دو به یک راه و روش زندگی می کنند و تنها تفاوت آشکار این دو وضع دستان آنها در نماز است که یکی با دست باز نماز می خواند و دیگری بسته . فرقه های مسیحی هزار و یک تفاوت دارند و اینقدر همدیگر را لعنت و طرد نمی کند و خون یکدیگر را مباح نمی سازند . در واقع آقای شلتوت با این فتوایش دست همهٔ شیعیان جهان را بست آنهم از پشت . براستی دعوای شیعه – سنی در عصر ما یکی از مضحک ترین و بی موردترین دعواهاست زیرا براستی هیچ تفاوتی در راه و رسم و ماهیت زندگی شیعه از سنی وجود ندارد . همه غربی و علم و فن باز و مدرن و دموکرات و نفتی و دلاری هستیم . پس دعوای شیعه – سنی فقط به نفع کمپانیهای نفتی غرب است که نفت مسلمانان را ارزانتر بخرند و همین . پس به نفع مسلمانان است که از این تعصب تاریخی که دیگر موردی ندارد دست بردارند و همه با دست بسته آنهم از پشت ، نماز بخوانند که تازه ثوابش بیشتر هم هست به لحاظ عبودیت . تازه برخی از فرقه ها در حال نماز در ایام قدیم خود را به غل و زنجیر می بستند . پس براستی نماز خواندن با دستان باز و آویزان عین بی ادبی در حضور خداست . از شوخی که بگذریم براستی اندکی دربارهٔ فتوای آقای شلتوت بیندیشید . نه دربارهٔ نیت این فتوا که براستی خیر بوده است بلکه دربار ۀ شیعه بودن خودمان . و فرق بین شیعه و سنی بودن . و اصلاً فرق بین مسلمان بودن و نبودن !

۸-بهرحال فتوای مذکور نشان می دهد که آنها از ما هم شیعه ترند زیرا لااقل به منافع اقتصادی مسلمانان می اندیشند و بعلاوه از ما زرنگتر هم هستند . و ما اینک دهها فرقه در بطن تشیع داریم که همه به خون هم تشنه اند و کسی و مرجعی نیست که کاری کند و پا درمیانی نماید و یا لااقل تکلیف مردم را روشن کند تا دست از جان یکدیگر بشویند : اثنی عشری ، اسماعیلیه ، دروزی ، درویشی ، علی اللهی ، اهل حق و و ... . در حالیکه رهبران و مراجع ما غرق در شکیّات و متشابهاتند اکثریت قریب به اتفاق شیعیان اصلاً نماز نمی خوانند تا چه رسد بخواهند در نماز دچار شک و شبهه شوند . این نشان می دهد که این آقایان براستی صوفیان فنای در ذات هستند و اصلاً با زمین و اهل زمین سر و کاری ندارند و فقط نگران عبادات کروبیان و ملکوتیان هستند و عرش نشینان را هدایت می کنند بسوی زمین . و جالب اینکه اگر دربارهٔ تصوف از این آقایان سئوال شود آنرا زندیقی گری و محاربه با خدا و رسول و ملائک می دانند در حالیکه خود صوفی اند و نمی دانند .

۹-منصور حلاج را از پدران تصوف پس از ائمه اطهار دانسته اند . این صوفی بزرگ در تمام عمرش در بازار و در میان مردم و شهر به شهر می گشت و مردم را بر علیه ستم خلفای عباسی می شوراند که به حکومت مالیات نپردازند و تن به ستم ندهند و چند بار انقلابی براه انداخت که کم مانده بود خلافت ستم زیر و رو شود . و جالب است که حلاج را یک وزیر دربار خلافت که یک شیعهٔ علی اللهی بود (به اسم) محاکمه کرد و به آن طرز فجیع مثله کرد و سوزاند و خاکسترش را به باد داد . براستی شیعه کیست و صوفی کیست و سنی چیست ؟ آیا سر در می آورید ؟ حق دارید شیطان هم سردرنمی آورد !

۱۰- جالب است که خلیفهٔ وقت عباسی مطلقاً میلی به کشتن حلاج نداشت زیرا از او کراماتی دیده و یکبار از مرگ و بیماری لاعلاجی نجات یافته بود و می ترسید او را بکشد . ولی آن وزیر علی اللهی بالاخره خلیفه را وادار به امضای قتل حلاج نمود . نظر شما چیست ؟

۱۱- در تاریخ اسلام فقط یکبار تصوف و تشیع امری واحد شد آنهم در حکومت . و آن صفویان بودند. در این اتحاد بود که برای اولین بار یک حکومت شیعی بر سراسر سرزمین ایران به حاکمیت رسید و زان پس همهٔ حکومتهای ایرانی شیعی بودند تا به امروز . این نکته ای است که بندرت مورد توجه و تأمل قرار گرفته است . یعنی تصوف بود که تشیع را به حکومت رسانید آنهم تصوفی سنی مذهب که چون به حکومت رسید شیعه شد که اینهم از اسرار تاریخ تشیع و ایران است . هر چند که در این خیر کبیر تصوف و تشیع هر دو قربانی شد . تصوف به پای منقل خزید و تشیع غرق در گریه و دخیل شد و سینه و قمه زنی . و این دو نوع خود – زنی بود از نوع اشرافی و از نوع عوام . و بدینگونه بود که

همه سنی شدند یعنی مقلد سنت ! تا انقلاب اسلامی ۵۷ که یک خانه تکانی عقیدتی رخ نمود که منجر به تغییر حکومت شد زیرا خود زنی تبدیل به دشمن زنی شد .

۱۲- براستی هر چیزی دوتاست آنهم ضدین . و خدا خود چنین قرار داده است زیرا از هر چیزی یک زوج آفریده که ضد یکدیگرند . و اینست که وقتی که از تشیع سخن می گوئیم باید بگوئیم که از کدامیک از آن دو تشیع سخن می گوئیم . تصوف هم همینطور است . تسنن هم همینطور است . دین هم و خدا هم .

۱۳-علی می گوید : خداوند از هر چیزی دو تا آفرید و آن دو را ضدین قرار داد و این همان دیالکتیک یا وحدت اضداد است . حالا دو تا تشیع داریم که ضد یکدیگرند . یکی باطناً شیعه است و ظاهراً نیست در چشم عوام و به مقیاس شرع . و دیگری ظاهراً شیعه است و باطناً نیست . و انسان مخیّر شده است در انتخاب بین این دو . اصلاً همهٔ انتخابهای بشری بر سر همین ضدین است که نامش یکی است . آزادی که باطنش دیکتاتوری و زور و جبر است و جبری که باطنش آزادی است و الی آخر . پس کسی قادر به انتخابی بر حق است و فریب نمی خورد که دارای معرفت باطنی و باطن بین باشد . و تصوف همان تشیع باطن بین است . و اصلاً تشیع همان اسلام باطنی است و تسنن هم اسلام ظاهری است . پس انسان برای آنکه در زندگی بتواند انتخاباتی برحق داشته باشد باید مذهب شیعه داشته باشد و آن شیعه ای که تصوف است که ظاهری شیعی ندارد ولی ظاهری فاسقانه و کافرانه و ظالمانه هم ندارد .

۱۴- پس تشیع مکتب انتخاب و بلکه علم انتخاب است . انتخاب بین دو چیزی که یک نام دارد که یکی ظاهری موجّه دارد و باطنی ناحق . و دیگری ظاهری موجّه و مردم پسند ندارد ولی باطنش برحق است .

۱۵- در واقع از هر چیزی دو نوع داریم : مردمی و خصوصی ! عامه پسند و خاصه پسند . اولی جعلی است و دومی اصل است . تضاد بین تشیع و تصوف در بازار همین است . میزان و قاضی یا خداست یا مردم . آنچه که عامه و اکثر مردم تصدیق می کند نوع جعل است . تشیع خداپسند همان تصوف است که بر عدل و امامت استوار است چون حلاج که هم عادل بود و هم دعوی امامت داشت .

۱۶- انسان هرگاه بخواهد آگاهانه خود را در انتخابی فریب دهد و ناحق را برگزیند بناگاه مردمی و دموکرات می شود . کتاب و سنت و عقل را طلاق می دهد می چسبد به اجماع . از میان هزار سخن از علی فقط این حدیث کذائی را می گیرد که " چون فقر وارد شود ایمان خارج می شود " . حال آنکه هزار حدیث برخلاف این حدیث از علی موجود است و نادیده انگاشته می شود . و برخلاف آیات قرآنی هم هست و برخلاف سنت و عترت علی هم هست زیرا اگر قرار بود با ورود فقر ، ایمان خارج شود علی که ذوالفقار و پدر فقر بود امیر مؤمنان نمی شد . و در اینجا به یک ایدهٔ من درآوردی و مردمی متوسل می شویم که : علی ، علی است همه که علی نمی شوند او معصوم بود و ... .

۱۷- پس انسانی که اراده به خودفریبی دارد و می خواهد دروغ و ناحق و جعل یک امر را انتخاب کند خود خدا هم نمی تواند یاریش کند زیرا برترین حقی که خدا به انسان داده حق انتخاب است . ولی کسی که به مکر انتخاب می کند و مردم را هم با انتخابش می فریبد خدا عذاب کرده و رسوا می سازد .

۱۸- تشیع حقیقی یعنی تصوف بمعنای انتخاب باطن هر چیزی است یعنی براساس تشخیص باطن امور ، انتخاب نمودن . و این باطن پرستی است . و تشیع حقیقی علم و مسلک باطنی است و حق باطن است .

۱۹- تشیع و تسنن به مثابهٔ باطن و ظاهر اسلام است که از هم جدا شده است . تشیع باطن آشکار شدهٔ تسنن است همانطور که علی ، ظهور باطن محمد است . و آنگاه خود تشیع نیز پوست انداخته است و باطن خود را آشکار کرده است که پوستش شیعهٔ سنتی و تاریخی است و باطنش هم تصوف است .

۲۰- و تصوف نیز پوست انداخته است که پوست بیرونی اش همان درویشی های بازاری و تاریخی و سلسله ای است که تصوف خبری است و اخبار تصوف و نمادهایش بی محتوا . و تصوف باطنی هرگز در بازار نمی آید و خلوت نشین است نه بمعنای فیزیکی بلکه بمعنای تبلیغاتی . آنچه که بنام تصوف در

بازار جاریست تصوف تقلیدی است یعنی سنتی و ماهیتاً از جنس شیعهٔ تاریخی و تقلیدی است در دو تظاهر متفاوت .

۲۱-تصوف ، هستی مذهب است و تشیع هم بایستی مذهب است . و لذا تشیع در انتظار است و تصوف به پایان انتظار رسیده است چون به امامت رسیده است .

۲۲- به بیان دیگر ، تشیع همان جریان عدل است و تصوف هم وقوع امامت است . پس تصوف ، غایت تشیع است زیرا امامت همان تحقق عدل است : انسانی که بر جای خود قرار گرفته و خود شده است .

۲۳-بنابراین شیعهٔ غیرانقلابی نداریم که در غایت انقلاب به تصوف می رسد که امامت و قرار است . امام خمینی مثال خوبی است . اول انقلاب کرد و سپس صوفی شد و کوس انالحق زد چند سال مانده به رحلتشان . حلاج هم چنین بود . و لذا صوفی را فقط عارف شیعی می شناسد : حیدر آملی ، علاءالدوله سمنانی ، سهروردی ، ملاصدرا و غیره .

۲۴-تصوفی که از عدل و انقلاب برنیامده باشد مشکوک است . دکتر شریعتی پس از آنکه انقلاب کرد در زندان صوفی شد و چون بیرون آمد دیگر انقلابی نبود و کاری هم نداشت و رفت .

۲۵-بسیاری از صوفیان ما حتی در خانقاه نشینی هم انقلابی بودند و بیهوده نبود که بسیاری از صوفیان ما در نبرد با مغول شهید شدند مثل شیخ عطار ، نجم الدین کبرا و سهروردی .

۲۶- تشیع دو مرحله است : ظلم ستیزی در بیرون و ظلم ستیزی در درون . مرحلهٔ اولش شیعهٔ اجتماعی است و دومی خانقاهی و انزوائی .

۲۷- تصوفی که قبل از عدل و ظلم ستیزی در جامعه خانقاه نشین می شود افیونی می گردد که این نیز نوعی ظلم ستیزی درونی و نبرد با خویشتن است منتهی به جبر و زور و زنجیر و عذاب .

۲۸- تشیع به لحاظ فلسفی ، ذات دیالکتیک است . اینست که حکمتهای علی (ع) ، اشد دیالکتیک را خاطر نشان می کند .

۲۹- در قلمرو منطق ، تصوف ، دیالکتیکِ دیالکتیک است . دیالکتیک که وحدت اضداد است دیالکتیک دیالکتیک نیز فروپاشی اتحاد است در عین قرار و صلح . و این همانست که موسوم به خرابات مغان است که بیان قرآنی اش الساعه یا قیامت صغری می باشد . سکوت و خانه نشینی ۲۵ سالهٔ علی این خرابات است .

۳۰-تصوف ، پیروزی شکست است مثل ظهر عاشورا که خرابات مغان اکبر است .

۳۱- تصوف ، پذیرش نابودی خویش در حضور خداست . مگر نه اینکه تشیع بمعنای خروج از شریعت برای خداست . تصوف نیز رسیدن به حضور حضرت است : جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود ای کسی که قتل من به شمشیر تو تقدیر نبود در جریان احیای عدالت .

۳۲- شیعه نیست کسی که بهشت را زیر پا نگذاشته و از آن برنگذشته است .

۳۳- امام خمینی در ایام آخر عمرش اعترافی در جمع روحانیون می کند که به مثابهٔ آغاز عبور از تشیع و خروج از شریعت و ورود به تصوف است و اینکه می گوید : " خدا و مردم را شاهد می گیرم که در تمام عمرم حتی دو رکعت برای خدا نخوانده ام . " حالا می رود تا فقط برای خدا نماز بخواند . این واقعه احدی را خوش نیامده است الا کسانی را که نه شریعت داشتند و نه معرفت .

۳۴- تصوف انتقام گرفتن از خود است در حضور خدا . و خود را بدست خلق به مهلکه انداختن بدست تشیع ضد تصوف که لباش تشیع است . و بدینگونه است که شیعهٔ رسمی ، تصوف (شیعهٔ غیررسمی) را به خدا می رساند و نمی دا ند ولی صوفی می داند و لذا دعایش می کند همچون دعای حلاج بر دار

نسبت به کسانی که سنگسارش می کردند . یا شفاعت علی دربارهٔ ابن ملجم در شب قدر . چرا شب قدر ؟ پاسخش با شما !

۱۶–حجّ شیعی

۱-حج بمعنای حجّت است . حجت دین و بلکه اتمام حجت دین . و لذا از آخرین اعمال عبادی محسوب می شود بدلیل شرایطی که می طلبد . هر چند که امروزه حج اکثر شیعیان مخصوصاً در کشور ما به پیک نیک و یک تور تفریحی می ماند که هر نوجوانی از سر هوس به مکه می رود.

۲-یکی از همین نوجوانان حاجی شده درد دل و اعترافی می کرد دال بر این حقیقت که تا قبل از حاجی شدنش کبیره های گناه را هرگز مرتکب نشده بود و بعد از آن تقریباً اکثر گناهان کبیره را مرتکب شده است و بدتر از آن تمام اعتقاد و ایمان سابقش هم از دست رفته است و درست به همین دلیل به آسانی هر گناهی را انجام داده است . این یعنی چه ؟

۳-البته این اعتراف اکثر حاجی های پیر هم هست و لذا در میان مردم ضرب المثل شده که حاجی را " از خدا برگشته " می نامند زیرا زان پس ترسش از خدا می ریزد و به اصطلاح با او خودمونی می شود و آسانتر نزول می خورد و احتکار می کند و غیره . این یعنی چه ؟

۴-مگر نه اینست که هر عبادتی یک حرکت بسوی خداست و حج در ظاهر و باطن حرکت بسوی خانهٔ اوست . آیا تقرب الی الله بایستی منجر به فسق و گناه بیشتری شود ؟

۵-ثروت اندوزی و دنیا پرستی بعد از حج موجب شده که برایش حدیثی هم تدارک ببینند که : " حج موجب برکت مال می شود " تا کسی شک نکند .

۶-بهرحال طواف بر دور خانهٔ کعبه عین سنگ پرستی و مصداق آشکار بت پرستی است زیرا خدا در آن خانه نیست و حتی یکبار هم کسی در طول تاریخ ادعا نکرده که در حین طواف تجلّی ای از خداوند دیده باشد در حالیکه چنین ادعائی در میان عرفا همواره گزارش شده است . براستی داستان از چه قرار است ؟

۷-حتی عارفان که به هر بهانه ای تجلی حق می بینند در مراسم حج هرگز چنین گزارشی نداده اند . بطور مثال ابن عربی برای مراسم حج به مکه می آید و او که در تمام عمرش از جوانی با تجلیات گوناگون پروردگار و مشاهدات غیبی روبرو بوده در این مراسم چیزی نمی بیند و لذا تصمیم می گیرد تا مدتی در مکه اقامت کند تا تکلیف خود را با این مسئله روشن نماید که در مکه عاشق یک دختر مؤمنی می شود و آن دختر مریدش می گردد و در این رابطه حوادث بزرگی رخ می دهد که اساس بزرگترین اثرش بنام " فتوحات مکیه " می شود که یکی از شاهکارهای ادبیات عرفانی است .

۸-بهرحال در تاریخ ادبیات عرفانی ما جریانی ممتد و چالشی مستمر برعلیه مراسم حج وجود دارد که هیچ توضیح اعتقادی هم پیدا نکرده است و باشد که در این رساله پرده ای از این راز برکنار شود هر چند که قبلاً هم در این باب مطالبی نوشته ایم و تا حدودی این چالش را شرح کرده ایم .

۹-مسئله این نیست که مراسم حج آن خاصیتی که در توقع اهل معرفت است حاصل نمی کند بلکه در عامهٔ مردم نتایج معکوس بسیار فراوان و آشکاری هم به اثبات رسانیده است . این یعنی چه ؟

۱۰- اگر مراسم حج برای اکثر عامهٔ مردم خواص ضد دینی ایجاد می کند و نفاق پدید می آورد پس باید گفت که مراسمی بی خاصیت هم نیست . این خاصیت منفی از کجاست ؟

۱۱- بهرحال ارزش و قدر تاریخی این خانه معلوم است و به لحاظی باید آنرا قدیم ترین خانهٔ انسان بر روی زمین دانست و لذا آنرا بیت العتیق هم نامیده اند زیرا به روایتی خانهٔ حضرت آدم هم بوده است و خانهٔ حضرت هاجر و اسماعیل . و زان پس این خانه تبدیل به بیت الله گشته است.

۱۲- آداب و مراسم حج تماماً بنوعی اجرای تأثر و بازآفرینی واقعهٔ هاجر و اسماعیل و ابراهیم است و به یاد آوردن حجت های آن ماجرای حیرت آور که همهٔ مذاهب ابراهیمی آنرا تصدیق کرده اند .

۱۳- این خانه نشانی از نژادکشی و خود – براندازی و خودکشی ابراهیم و هاجر و اسماعیل است . نشانی از نبرد خونین برعلیه دل خویشتن است و براندازی عشق خانواده گی که عشق زناشوئی و عشق به فرزند است و نهایتاً خودکشی اسماعیل به امر خدا .

۱۴- بهرحال وقایعی که منجر به ساخته شدن خانهٔ کعبه شد باعث پدید آمدن دین خالص و انسان کامل یعنی امام و امامت گردید بعنوان خانهٔ زندهٔ خدا . زیرا امام همان خانهٔ خداست زیرا علی بدن خود را کرسی و سینهٔ خود را عرش خدا خوانده است پس هیکل او بیت الله است .

۱۵- حال که خداوند برای اولین بار توانسته بود که هیکل یک انسان را خانهٔ خود نماید چرا آنها را امر به ساختن خانه ای برای خود نمود ؟

۱۶- بهرحال خانهٔ سنگی خدا هم بدست خانهٔ جاندار خدا یعنی ابراهیم ساخته شد و اسماعیل . این یعنی چه ؟

۱۷-و بیهوده هم نبود که در طی اعصار و قرون این خانهٔ کعبه تبدیل به بت خانه شده بود و بت ها جملگی خدایان بودند پس می بایستی در خانهٔ خودشان اقامت می داشتند . خدایان سنگی در خانهٔ سنگی .

۱۸- و چه جسارتی کرد محمد که خدایان را از خانه شان بیرون انداخت آنهم بدست علی که بر دوش پیامبر نشسته بود و بت ها را سرنگون می ساخت .

۱۹- و نیز می دانیم که پسر علی یعنی حسین بدلیل نیمه تمام رها کردن مراسم حج متهم به ارتداد شد و خونش مباح گردید . یعنی خانهٔ زندهٔ خدا به خانهٔ مردهٔ خدا اهانت کرده بود .

۲۰- و در عین حال در روایت است که اکثر امامان به طواف خانهٔ کعبه در مراسم حج می رفته اند و از این کار ابائی نداشته اند الا حسین که البته توجیهاتی هم شده است که یکی شتاب در سفر به کربلا بوده است و دیگر هم اینکه ایشان اصلاً به نیت حج عمره رفته بود . ولی حسین حتی حج عمره را هم به اتمام نرساند و گوئی عمدی در کار بوده است که آن امتحان کردن شیعیان بوده است هر چند که بهانه بدست ابن زیاد هم داد تا شریح قاضی حکم قتل حسین را صادر کند آنهم در ماه حرام .

۲۱- به لحاظ فواید بیرونی و اجتماعی حج می دانیم که اگر حاجیان همهٔ آداب و حقوق مقدماتی حج را انجام دهند تا حج بر آنها واجب و ممکن شود کمر فقر و شقاوت در جوامع اسلامی می شکند زیرا ثروتمندترین افراد به حج می روند که البته امروزه فرق کرده است . زیرا همین که حاجی بایستی همهٔ مردم روابط اجتماعی خود را از خود قلباً راضی کند و حلالی بطلبد ببینید چه انقلاب عظیمی در جامعه رخ می دهد به لحاظ اقتصادی و عاطفی . اگر مقدمات حج بجا آورده شود .

۲۲- البته سائر احکام عبادی هم به نوبهٔ خود مثل حج است و اجرای آن شرایط ظاهر و باطن می طلبد . یکی همین نماز است که باید مؤمنان اقامه کنند و ایمان هم شرایطی آشکار دارد که در قرآن آمده است . بنابراین انسان برای آنکه بتواند اقامهٔ صلوة کند بایستی خود و روابط خود را از هر حیث اصلاح و پاک سازد .

۲۳- بنابراین انجام فروع دین که در واقع اصول عملی دین هستند اگر بحق رخ نماید جوامع اسلامی براستی بهشت می شوند و مسلمانان فرشته خوی می گردند و مدینهٔ فاضله برپا می شود اگر مسلمانان براستی خمس و زکوة بپردازند و امر معروف و نهی از منکر کنند و برای حراست از دین خدا جهاد نمایند و نماز و حج را با شرایط آن اجرا نمایند .

۲۴- البته می دانیم که اصل اساسی این فروع دین طبق کلام امام صادق که بانی فقه شیعی است همانا ولایت می باشد که همان ارادت و اطاعت محض از امام زنده است که این شرط ایمان است زیرا بی امام کافر خوانده می شود . و لذا از آنجا که تقریباً همه یا اکثریت شیعیانی که این فروع دین را انجام می دهند بی امامند پس اصلاً این اعمال عبادی به آنها تعلق نمی گیرد پس حاصلی جز نفاق ببار نمی آورد و بر کفر می افزاید همانطور که خود قرآن می گوید که " این کتاب مؤمنان را رحمت و هدایت است و کافران را برضلالتشان می افزاید " و همهٔ این احکام هفت گانه احکام و آیات قرآنی هستند که غیرمؤمنان را کافرتر می سازد و گمراه تر . یعنی فاسق تر و دزدتر و گناهکارتر می سازد . و این با آن اعترافاتی که از آن سخن گفتیم و نیز بروز دزدی و نزول و انواع گناه از حاجیان و معنای " از خدا برگشتگی " واقعاً از مصادیق حقانیت آیات قرآن است . همانطور که مثلاً حجاب کامل مخصوص زنان مؤمنه است (در قرآن) حال اگر به زور محجبه شوند همچون زنان مؤمنه ، حاصلش رشد فحشاء است همانطور که در جامعهٔ خودمان در سالهای پس از انقلاب شاهد بوده ایم که فحشاء و مفاسد اخلاقی و جنسی و عوارض ثانویهٔ آن در جامعهٔ اسلامی ما بمراتب بدتر از جوامع غیراسلامی است و دهها برابر بیشتر از قبل انقلاب است.

۲۵- همانطور که حجاب اجباری موجب تولید مفاسد حیرت آوری در جامعهٔ اسلامی ما شده حج های تشویقی و جایزه ای و تفریحی هم موجب رشد دزدی و ربا خواری و سائر مفاسد شده است و لذا جامعهٔ ما یکی از ربائی ترین اقتصادها را در جهان داراست که مسئولین هم معترفند و بقول رهبر انقلاب همهٔ اقتصاد دانان جهان هم که جمع شوند نمی توانند مشکل اقتصادی ما را اصلاً فهم کنند تا چه رسد به اینکه حل کنند .

۲۶- حال برگردیم به اصل مطلب که معنای حقیقی و راز خود مراسم حج بعنوان خانهٔ خداست . این مراسم اگر بعنوان زیارت خانهٔ خدا نباشد معنائی هم ندارد و بلکه ارزش این واقعه بعنوان یادآوری یکی از بزرگترین و الهی ترین مجاهدات بشری و مخصوصاً مجاهدات یک زن و پسر بچه بی شک دریائی از حجت و عبرت و معرفت و بیداری وجدان و ایمان بهمراه دارد و باید داشته باشد در حالیکه هرگز و یا بندرت چنین آثار عرفانی و ایمانی در حاجیان دیده می شود حالا فقط برای چند روزی که بیشتر شوق و ذوق سفر است و در زندگیشان همانطور که دیدیم عمدتاً اثر سوء دارد و همین امر ثابت می کند که اکثر حاجیان ما غیرمؤمنانند و طبق وعدهٔ خدا بایستی هم گمراهتر و کافرتر شوند که می شوند .

۲۷- این حقیقت بدان معناست که نمی توان گفت که بهرحال کار از محکم کاری عیب نمی کند و نماز و حج و سائر احکام اگر واجب نشده باشد لااقل مستحب که هست و بی خیر نیست . بلکه باید گفت در این مورد سراسر شرّ و خسران است همانطور که دیدیم .

۲۸- یعنی امور عبادی که بمعنای پرستش و عشق ورزی با خداست اصلاً جای شوخی و اگر و شاید ندارد همانطور که خداوند بر نمازگزاران سهوی و ریائی فریاد می زند که : وای بر شما ! و بقول امام خمینی : وای بر کسی که خدا به او بگوید : وای بر تو !

۲۹- پس باید گفت که این " وای بر شما " شامل حال حج سهوی و ریائی هم می شود و روزه و امربمعروف و زکوة و خمس هم می شود . زیرا اگر حاصل عشق و اخلاص نباشد بمعنای حق حساب دادن و رشوه به خداست . و بشر رشوه خوار می گوید : " این هدیه است " . یعنی رشوه را در شأن خود نمی داند تا چه رسد به خدا . اگر به کسی که دوستش نداریم و به او عشق قلبی نداریم اظهار عشق کنیم مسلماً منظور سوء استفاده و زنا داریم . همانطور که این نوع عشق های بازاری همواره به زنا و عواقب سیاهی در سرنوشت منجر می شود زیرا با دروغ بس بزرگی آغاز شده است که عشق دروغین است .

۳۰- حالا آدمیزاد با نماز وحج و عبادات و خیرات غیرعاشقانه و غیرخالصانه بخدا مسلماً قصد بدی دارد که نوعی سوء استفاده از خداست . پس طبیعی است که نماز خوانان سهوی و ریائی را دزدتر و تهمت زننده تر و هیزتر و رباخوارتر می یابیم و نیز حاجیان سهوی و ریائی را .

۳۱-همانطور که امر بمعروف و نهی از منکرهای ریائی (پولکی و معیشتی) هم در جامعه جز پروار کردن مفاسد کاری نکردند و بعدها معلوم شد که خودشان هم اکثراً افرادی ناسالم بوده اند و چه جنایتی

که به اسم دین و نظام و انقلاب صورت نداده اند . زیرا فقط مؤمنان آنهم برای رضای خدا باید امر به معروف و نهی از منکر کنند نه بعنوان شغل و درآمد .

۳۲- همانطور که امام صادق امرار معیشت بواسطهٔ تبلیغ دین و اشاعهٔ معرفت را منع کرده و از مفاسد می داند و لذا ملایان حقوق بگیر بر بالای منبر و تریبون ها فقط نفاق را اشاعه می دهند زیرا برای خدا نیست چون امرار معیشت می کنند و شرک محکوم به ابطال است . یعنی هم رزق آنها حرام است و هم ارشاد آنها بی اثر و بلکه مخرب است و مردم را به کفر و عداوت با دین و روحانیون می کشاند . زیرا تعلیم و تربیت هم نوعی از امر به معروف و نهی از منکر است و از عبادات است و باید مؤمنانه و مخلصانه و فقط برای خدا باشد .

۳۳- پس فهمیدیم که چرا احکام شریعت و خاصه عبادات و حج چرا برای غیرمؤمنان (مسلمانان موروثی یا ریائی) موجب ضرر و افزایش کفر و مفاسد برای خود و جامعه می شود . حالا برگردیم به مؤمنان که اصلاً حج به چه معنائی است .

۳۴- مؤمن یعنی کسی که امام و پیر و مراد عرفانی دارد یعنی خانهٔ خدای زنده و انسانی دارد . زیرا خود قرآن مخلصین و امامان را وجه الله می خواند . وجه الله اگر بمعنای روی خدا نباشد لااقل بمعنای سوی خدا هست یعنی قبله گاه منتهی قبلهٔ زنده و متحرک .

۳۵- حال کسی که وجه الله و بیت الله زنده دارد چرا باید روی به قبلهٔ سنگی و خانهٔ سنگی نماید و سنگ را بپرستد . چرا ؟

۳۶-طبق وقایعی که منجر به ساخته شدن خانهٔ کعبه شد در واقع مراسم حج بایستی یادآور وقایعی باشد که یک انسان را تبدیل به امام می کند یعنی خانهٔ زندهٔ خدا ، عرش و کرسی خدا .

۳۷- مؤمنی که دارای امام زنده است در واقع مشغول آموزش و تجربهٔ امامت است تا به مقام امام برسد یعنی عرش و کرسی و بیت خدا شود یعنی یک ابراهیم یا هاجر شود و اسماعیل .

۳۸- یک حاجی در واقع در مراسم حج تأتر امام شدن را ایفا می کند دقیقاً و گام به گام . تأتر انسان کامل شدن را بازی می کند به معنای واقعی کلمه . آیا نه اینست ؟

۳۹- و لذا نام این مراسم را حج گذاشته است خداوند . یعنی اتمام حجت . چرا ؟

۴۰- در واقع یک مؤمن شیعی در رابطه با امامش بایستی در اطاعت محض و بی چون و چرا باشد و حتی آماده باشد تا دست و دل از همسر بشوید و سر فرزندش را ببرد . و اگر جوان است باید سر خودش را ببرد چون اسماعیل . و اگر زن است باید چون هاجر از شوهر دل بکند و در بیابانی برهوت خود را به مرگ حتمی بسپارد آنهم با بچه اش . و اینگونه است که این مرید به مقام مراد می رسد و امام می شود همانطور که علی می گوید : از من پیروی کنید تا همچو من شوید همانطور که سلمان شد .

۴۱- اینست معنای حج که حجّت است و اتمام حجت و آخرین مهلت برای اخلاص در دین و تماماً خدائی شدن و ذوب گشتن در ارادهٔ امام .

۴۲- همانطور که مقدمات و شرایط به حج رفتن خود بخشی از پاکسازی مادی و عاطفی خویشتن است . همهٔ مردم در روابط خود را قلباً از خود راضی کردن ، امری بس عظیم است . این خود هم پاکسازی مادی است و هم پاکسازی روانی و قلبی است و نوعی خودبراندازی است که پس از مراسم حج باید کامل گردد .

۴۳- اصلاً خود امام و پیر است که تشخیص می دهد که مریدش آیا آماده برای حاجی شدن هست یا نه . ونیز مقدمات و آماده گی درونی و برونی اش را به او امر می کند تا انجام دهد تا براستی چون به مکه می رود حجت یابد و حجت ببیند و صاحب حجت خدا شود یعنی حاجی شود .

۴۴-حاجی یعنی حامل حجت خدا . یعنی کسی که در میان مردم یک حجت می شود : حجت ایمان و تقوا و معرفت و سخاوت و قناعت و شجاعت و صداقت و ایثار و محبت همچون یک امام و الگو. و اینست که حج آخرین حکم شریعت است همانطور که نماز اولین آن است به لحاظ سلسله مراتب اهمیت و سلوک ومقامات . یعنی حج آخرین و عالیترین امر دین به مؤمنان است مثل پایان نامهٔ دکتراست . و لذا ایفای نقش انسان کامل و امام است تا چون بازگشت آن نقش را به واقع در زندگیش جاری سازد . می رود آنجا لبیکش را می گوید و در واقع " بلی " را می گوید تا در زندگیش ابراهیم وار و هاجروار و اسماعیل وار عمل کند که گذشتن از جان و دل و ناموس و آبرو و عشق است . همانطور که قبل از حرکت بسوی مکه از مالش کاملاً گذشته است و فقط حداقلی برای ادامهٔ زندگی خود باقی گذاشته و ربا (اضافات) را از مالش حذف نموده است . و پس از حج از جان و دل و ناموس و فرزند و عیال و خانمان هم باید بگذرد چون ابراهیم و هاجر و اسماعیل . آیا نه اینست ؟

۴۵- پس مراسم حج اتمام حجت خدا بر بنده است در جهت خالص شدن و کامل شدن و تبدیل به یک حجت دین شدن در میان خلق . حاج یعنی حجت خدا در دین . همچون امام خودش . پس مؤمن پس از بازگشت از مکه خود یک امام و پیر باید باشد و زندگیش مظهر این شعار ابراهیم و هاجر که : خدا کافیست !

۴۶- پس وجود حاجی در جامعه بایستی همه را مواجه با این شعار کند که : خدا کافی است ! پس حاجی اسوهٔ فقر با فخر و تنهائی با عزّت است و اسوهٔ شهامت و پهلوانی چون ابراهیم و هاجر و اسماعیل .

۴۷- پس اگر آنچه که در جامعه شاهدیم کاملاً به عکس این صفات است و براستی اسوهٔ " از خدا برگشتگی " است البته حاصل یک سوء تفاهم کوچک و ناچیز به اسم ایمان است . بمانند خری که در پوست شیر رفته بود .

۴۸-مسئله اینست که نمی دانیم ایمان چیست و مؤمن چگونه انسانی است و چه علائمی ظاهری و باطنی دارد هر چند که کل قرآن و دریائی از احادیث چیزی جز تعریف کفر و ایمان و شرک و نفاق و اخلاص نیست . خوب اینهم یک علت فنی دارد و آن اینکه ما عربی بلد نیستیم و آنان هم که بلدند فقط برای ثوابش قرآن می خوانند و معنای آیات را کفر می دانند . و آنانکه تفسیر قرآن می کنند هم آیات مؤمنان را وارونه درمی یابند یعنی بجای اینکه مثلاً آیاتی که به مؤمنان امر به اقامهٔ صلوة کرده را اینگونه مورد سئوال قرار دهند که : پس مؤمنان کیستند که باید اقامهٔ صلوة کنند " بدینگونه مطرح می کند که : " آنانکه اقامهٔ صلوة می کنند مؤمنانند . " و یا " پس هر کسی که اقامهٔ صلوة کند مؤمن است . "

۴۹- از آنجا که هریک از احکام خدا مخاطبانی مشخص مثل مؤمن ، مسلم ، کافر ، مشرک ، منافق ، فاسق و امثالهم دارد بنابراین اگر یک فقیه و مجتهد نداند که ویژه گی و آدرس و صفات هر یک از این آدمها چیست پس احکام و فتاوی و رساله های عملیه به چه دردی می خورد . مثل نسخهٔ پزشک است که با یک دارو همهٔ آدمها و مرض ها را مخاطب قرار داده است . مثل پزشکان ما که نسخه های نوشته شدهٔ پیشاپیش آماده دارند و فقط نام بیمار را بالایش می نویسند و بدستش می دهند .

۵۰- در واقع مشکل فقه و شریعت و دین ما اینست که یک نسخه برای کل مسلمانان است و گاه کل بشریت . همانطور که مثلاً یک مسیحی و یهودی را هم وادار به حجاب یا نماز خواندن می کنیم . در حالیکه صدها نسخه برای صدها انسان با درجات متفاوت دین و ایمان و شرک و کفر وجود دارد وکار عالم و فقیه همین است که آدمش را کشف کند که فلان حکم مربوط به چه نوع آدمی است .

۵۱- در اینجاست که گفته می شود که آدم بی امام ، کافر است زیرا کار امام همین است که مریدش را از نزدیک می شناسد و نسخهٔ دینی او را مخصوص خود او می پیچد . یعنی با یک رسالهٔ عملیه نمی توان نسخهٔ کل مسلمانان را پیچید و لذا این نسخه یا اجرا نمی شود و یا موجب بیماری و مرگ روحانی و دینی می شود و کفر و نفاق و جنون می آفریند . و اینست که فلانی بر سر نماز دچار شهوت می گردد بهمانی پس از حج رباخوار و شرابخوار می شود و غیره .

۵۲- اینست که می بینی بناگاه یک آدمی که اسوۀ شرع است کمونیست یا مسیحی یا بهائی می شود و به اسلام فحاشی می کند .

۵۳- به یاد آخرین حرفهای دکتر شریعتی که می گفت : بایستی انقلاب و مبارزه و شاه و آمریکا را رها کنیم و تا دیرتر نشده اصلاً تکلیف دین و اسلام و ایمان را معلوم کنیم که مؤمن چه کسی است و کافر چه کسی است و مشرک چه کسی است و ... این حرف حدود یکسال قبل از پیروزی انقلاب است .

۵۴-پس اگر بقول قرآن ، قرآن مؤمن را هدایت می کند و کافر را گمراهتر می سازد و منافق را به رسوائی می کشاند . قرآن یعنی کل دین و شریعت . پس اگر دین را به زور به خوردِ کافر بدهیم کافرتر و تبهکارتر می شود . و به خورد منافق بدهیم جامعه را به گند می کشد و رسوائی و فضاحت و فحشاء ببار می آورد و الی آخر .

۵۵- پس مبرمترین و حیاتی ترین رسالت علما و فقها و اسلام شناسان و عارفان و دلسوزان اسلام و مردم و نظام اینست که تا باز هم دیرتر نشده به وصیت شریعتی لباس عمل بپوشانند یعنی بیایند و اسلام و ایمان و کفر و نفاق و شرک و اخلاص را تعریف کنند تعریفی عینی و محسوس و به صفات و خصال و اعمال و افکار و نه تعریفی فلسفی و عرفانی . و تعریفی به روز و مدرن . و فقط در اینصورت می توان قرآن و اسلام را در جامعه پیاده کرد بخصوص در نظامی که بر ولایت فقیه استوار است پس باید معلوم باشد که مخاطب هر حکم فقهی چه جور آدمهائی هستند تا نسخۀ افراد و گروهها و طبقات و اصناف جامعه پیچیده شود . کار فقیه جز این نیست . یعنی اول باید بیماری و انواع امراض تشخیص داده شود زیرا قرآن کتاب شفا است و فقیه هم طبیب قرآنی است پس باید انسان شناس باشد و عارف به نفوس افراد و انواع باشد تا بداند هر حکم شرعی مربوط به چه نوع آدمهائی می شود . و این یعنی اسلام شناسی مردمی . این یعنی انسان شناسی قرآنی . این یعنی عرفان اسلامی . و این کار یک عارف است زیرا " کسی که خود را شناخت همه را شناخت و کسی که خود را نشناخت هیچ کس را نشناخت " علی (ع) . و این بدان معناست که فقیه باید عارف باشد و یا فقها با عارفان متحد شوند تا اسلام و مردم نجات یابند . و این یعنی بایستی فقها و عرفا دست از عداوت و طرد و ارتداد یکدیگر بردارند اگر اسلام و مردم را دوست دارند . این یعنی شریعت عرفانی و فقاهت اجتماعی . این یعنی فقه شیعه و اجتهاد علوی .

۵۶-مراسم حج به لحاظ ظاهر و باطن ، مراسم مرگ و بدرود حیات گفتن است . احرام عین کفن شدن و مراسم تدفین است منتهی بدست خویش . پس حج تمرینی جدی و عملی برای مردن است . راهی حج باید همۀ کارهائی را که یک آدم در حال موت می کند انجام دهد . از همه حلالی طلبد . بدهی هایش را بدهد . کفاره ها و ناحقی ها را جبران کند . وصیت نامه بنویسد و حتی مستحب است که اموال خود را بدست خود تقسیم کند . و از همه خداحافظی نماید . و لذا حج حقیقی عین مردن و یکبار دگر به زندگی برگشتن است . پس حج عملاً یک موت ارادی است همانطور که در عرفان اسلامی داریم موت قبل از موت جبری است : موت اختیاری !

۵۷- هر کس چنین اعمالی را جداً و از صمیم قلب و بی مکر انجام دهد جز خدا برای خود باقی نمی گذارد و در واقع به لقاء الله می رود و حتی اگر به مکه هم نرود به خدا بسیار نزدیک شده است . و آنگاه به مکه می رود و مراسم ابراهیمی را بجا می آورد و با خدا عهد نموده و به او لبیک می گوید نه فقط برای آن مراسم بلکه برای کل زندگیش خود را به خدا وامی نهد و تسلیم خدا می کند.

۵۸-بسیاری می پندارند که آن لبیک گوئی فقط برای انجام آن مراسم است . حال آنکه لبیک گفتن بخدا برای زندگی ابراهیم وار و هاجروار و اسماعیل وار است . یعنی خودبراندازی و رهائی از نژاد و اهل و عیال و فرزند و خاندان است در جهت تسلیم ارادۀ خدا شدن و ابراهیم شدن و هاجر شدن است .
۵۹- حال با چنین مراسمی و چنین اعمال حقیقی و پاکسازی نفس از دنیا در اعمال و نیات ، اگر آدمی در مکه و جریان آن مراسم و مابعد آن و در بازگشت از مکه اگر خدا را دیدار نکند پس هم نیت ناسالم و پلیدی داشته و با خود و خدا مکر کرده و هم آنچه را که باید انجام دهد نداده است و خیانت نموده است . همانطور که ابن عربی پس از مراسم حج در وقایعی که رخ می دهد بارها و بارها خداوند و عالم ملکوت را دیدار می کند .

۶۰- حج بسوی خدا رفتن است . پس حاج شدن یعنی حجت دین شدن به معنای دیدار با خدا در تجلیات گوناگون است چه در جریان حرکت بسوی مکه و چه مراسم حج در مکه و چه در دوران ما بعد آن . زیرا کسی که با خود چنان کرده باشد در رابطه با خدا باید هم در میان مردم حجت خدا و دین او شده باشد و مظهر اخلاص و ایمان و پاکی و تقوا و ایثار باشد و براستی یک انسان اخروی و خدا – دیده باشد .

۶۱- آنهمه احادیثی که دربارهٔ نماز آمده نیز نشان می دهد که یک نمازگزار هم باید انسانی اهل معراج باشد زیرا نماز معراج مؤمن است . و اگر نماز و حج ما موجب افزایش جرم و گناه ما می شود پس ما ایمانی نداریم و اصلاً اهل نماز و حج نبوده ایم و این اعمال به مثابهٔ رشوه و حق سکوتی به خدا و خلق است و وای بر ما از جانب خدا و خلق و رسول و ابراهیم و هاجر و اسماعیل .

۶۲- بهرحال خداوند نام آن خانه را بیت الله گذاشته است و در خانه ای که مال خدا باشد باید خدا دیدار شود به شرط آنکه اصلاً به قصد دیدار با خدا رفته باشد و خدا هم او را پذیرفته باشد به ملاقات . پس اگر خدا را دیدار نمی کنیم پس حاجی نشده ایم و بهتر است این نام را بر خود نگذاریم و بر گناه خود نیفزائیم .

۶۳- کسی که بعد از حج هم مابقی عمر را به دور خود و زن و بچهٔ خود می چرخد حاجی نشده است یعنی ابراهیمی و هاجری نشده است .

۶۴-حاجی شدن به زبان ساده یعنی خودپرستی و نژادپرستی و همسر و فرزندپرستی را رها کردن . و خداپرستی و خدمت خلق پیشه نمودن .

۶۵- کسی که به خانهٔ خدا می رود و خدا نمی بیند و بلکه فقط قصرها و کاخها و مناره های مجلل می بیند طبیعی است که کافرتر شود و بخود بگوید که : ما رفتیم خدا را ببینیم ولی خدائی نبود . و لذا خیالش راحت شود و بیش از پیش به دنیاپرستی و گناه گراید . اینهم نوعی دیگر از حاجی و حجت شدن است : حجت کفر و انکار خدا ! و عمده حاجیان اینگونه حجت در میان مردمند : از خدا برگشتگان !

۶۶-از هر هزاران شاید یکی هم نداند که اصلاً خانهٔ کعبه چه خانه ای است و آن اعمالی که انجام می دهد چه اعمالی است و چه معنائی دارد . و هیچکس هم نیست که اینها را برای مردم بگوید و لااقل حاجی را روشن کند که حاجی شدن یعنی چه . مقادیر آداب و الفاظ را طوطی وار و میمون وار می آموزند و همین . و لذا حاجی شدن عملاً بمعنای دیوانه و ابله شدن است . طرف می پندارد که قاعدتاً باید خدا را دیده باشد و بعد با خود فکر می کند که اگر دیده پس چگونه بوده است . همین تناقض برای دیوانه و منافق شدن کفایت می کند .

۶۷- خدا دکتر شریعتی را بیامرزد که بالاخره پس از هزار سال حج را به مسلمانان معرفی کرد . کاری که آخوندهای ما باید انجام می دادند . و لذا از فرط بخل و حقارت آنهمه فحش و لعن و تهمت نثارش کردند و می کنند که وای بر آنان !

۶۸- در روایتی از ائمه آمده که عمده کسانی که بر دور خانهٔ کعبه می چرخند میمون هستند و از هزاران شاید یکی حاجی شود . و این عین واقعیت است . کسی که معنای اعمال و گفتار خود را نمی فهمد میمون است . نماز ما هم دست کمی از حج ما ندارد و بین کسی که تازه شروع به نماز خواندن کرده و یک پیر صد ساله هیچ فرقی در فهم و نتایج حاصل از نماز نیست . فقط پیران منافق تر و بی اعتقادترند .

۶۹- جرم شریعتی این بود که اسلام و تشیع را پس از چهارده قرن یکبار دیگر معنا و عرفانی و مفهوم کرد و برای ما ایرانیان ، اسلام را به زبان فارسی آورد تا بدانیم که مسلمانی یعنی چه . و آنان که نان نفهمی مردم را می خورند بازار دین را کساد و در حال ورشکستگی یافتند و لذا به عداوت برخاستند و فتواهای ارتداد آغاز شد . وای بر آنان ! درود بر شریعتی !

۷۰- این رساله را تقدیم می کنم به روح با برکت و نورانی دکتر شریعتی و پدر مظلوم و بزرگوارش که توأماً اسلام را زنده کردند و نماز ما را معنا نمودند و حج ما را ابراهیمی کردند و شیعۀ ما را علوی ساختند و ما را با خداوند آشنا نمودند و امویان و عباسیان و صفویان را رسوا ساختند و به فغان انداختند . و خود عمری در فقر و محنت و تهمت و تبعید و زندان دوست و دشمن بسر بردند و اخم نکردند .

۷۱- و یک معما و راز عظیم که بس در خور تأمل است : تشیع براساس فرهنگ و ملیت ایرانی پاگرفته و این واقعیت قابل انکار نیست . از طرفی شیعه، اسلام علمی و عرفانی و انقلابی در ذاتش است چرا که امامان آن جمله علامه ها و عارفان تاریخند که همۀ علمای عصر خود را به عجز آوردند ولی از طرفی دیگر ما ایرانیان با زبان عربی بیگانه هستیم . زیرا زبان اساس فهم است . و لذا تشیع مبدّل به خرافی ترین و جاهلانه ترین فرقه در اسلام شده است در حالیکه می باید عالمانه ترین و عارفانه ترین مذهب اسلامی می شد . این یعنی چه ؟

۷۲- درست به دلیل همین مسئله ، طلبه های دینی ما تمام عمر خود را صرف تحصیل ادبیات عرب می کنند و بندرت مجال فهم علمی و عرفانی اسلام و قرآن و امامت پدید می آید . و لذا اسلام ما شیعیان ایرانی ، مذهب اصالت زبان عربی شده است . و لذا شیعه بودن مترادف با تَرک زبان مادری کردن و از بیخ عرب شدن است . و این منشأ همۀ بدبختی های ماست .

۷۳-پس تنها راه نجات تشیع و فرهنگ ایرانی همانا به فارسی آوردن اسلام و قرآن و امامت است . آیا بغیر از این راه حل دیگری هم وجود دارد ؟ اگر می داشت تا کنون پیدا شده بود . پس بغیر از این راه نجاتی نیست . یعنی همان راهی که شریعتی ها آغاز کردند باید ادامه یابد . و چون بخیلان و تاجران دین که امروزه بخش عمده ای از سکانهای فرهنگی ما را در دست دارند به نبرد با آثار و دستاوردهای شریعتی پرداخته اند لذا ما دوباره به جهالت و کفر و نفاق قبل از انقلاب بازگشته ایم و دو صد چندان عربی تر و لذا غربی تر شده ایم . چون با عرب نمی توان زندگی کرد پس باید غربی شد زیرا علوم و فنون و تمدن مدرن از آن غرب است پس ما هم باید تا بیخ و بن خود عربی – غربی شویم تا هم دین دار باشیم و هم اهل دنیا . و اینست علت نفاق و بدبختی ما .

۱۷–امامت چیست ؟

(۱)

۱-امامت اصل پنجم و آخر دین اسلام و اصل اوّل و محوری مذهب تشیع است .

۲-امامت ، غایت و میوهٔ نهائی و کمالی اسلام است همانطور که در آخرین سال رسالت پیامبر اسلام و در واقعهٔ غدیر رخ نمود و آیهٔ آخر وحی محمدی هم دربارهٔ این واقعه است که : امروز نعمت را بر شما کامل و دین را تمام کردم و اراده کردم که اسلام دین شما باشد .

۳-پس آنچه که اسلام با آن ختم و کامل می شود تشیع با آن آغاز می شود و آن امر امامت است . همانطور که پیامبر اسلام فرمود : غایت نبوّت ، آغاز ولایت است .

۴-تشیع ، اسلام کامل است همانطور که امام ، انسان کامل و مسلمان کامل است .

۵-اصول نظری و پنجگانهٔ اسلام از توحید آغاز و به امامت ختم می شود . ولی اصول عملی تشیع از امامت آغاز می شود و به توحید می انجامد .

۶-یک انسان با اعتراف و تصدیق به وحدانیت خداوند خالق (توحید) و حقانیّت پیامبران و آخرین آن یعنی محمد مصطفی (نبوّت) و حقانیّت رجعت بسوی خدا و واقعهٔ قیامت و روز حساب و جزا (معاد) بر دین اسلام وارد می شود و با عمل به احکام دین و رعایت واجبات و محرمات و قوانین تقوا به عدالت وجودی و تقرّب الی الله نائل می آید (عدل) که همان مقام خلافت اللّهی انسان است که این مقام امامت است که اصل پنجم و آخر اسلام است که همان اصل اول تشیع است که نام حقیقی آن مذهب امامیه است .

۷-ولی آیا چند درصد از مسلمانان حقیقی و صادق و جهادگر این راه را تا مقام امامت طی می کنند که مقام انسان کامل و خلیفهٔ خداست ؟ از هر هزاران مسلمان شاید یکی مسلمان صادق باشد و از هر صدها هزار مسلمان صادق شاید یکی به این مقام برسد .

۸-اکثر قریب به اتفاق مسلمانان صادق و مؤمن در نیمهٔ راه با خود به بن بست و تضاد و نفاق و شقاق و ریا می رسند که همان کفر پنهان است . الا اینکه در بیعت و عهدی قلبی و مؤمنانه با یک انسان کامل یا امام قرار گیرند و به یاری او این راه را به کمال رسانند و به امامت وجودی برسند همانطور که در صدر اسلام کسانی چون سلمان و ابوذر و مقداد و کمیل در رابطهٔ با علی (ع) رسیدند . " از من اطاعت کنید تا به مقام من برسید همانطور که سلمان رسید " علی (ع) .

۹-آنانکه خود به کمال دین یعنی ولایت و امامت وجودی رسیده اند که خوش به سعادت آنها . ولی مابقی مسلمانان بایستی به جستجوی این امامان باشند که بدون آنان در نیمهٔ راه منحرف و منافق می شوند و این اصل اول تشیع یعنی امامت است .

۱۰- پس امام شناسی اصل اول مذهب امامیه است که در این باب در این رساله سخن نمی گوئیم زیرا بخش عمده ای از آثار این جانب به این امر اختصاص دارد و به آنها رجوع فرمائید .

۱۱- علی (ع) نخستین انسانی بود که در اسلام به مقام امامت رسید . و لذا امام اول نامیده شده است و پس از او یازده فرزندش که دارای نص امامت بطور مادرزادی بودند که فرزند یازدهم ایشان آخرین امام از سلالهٔ علی و فاطمه است ولی آخرین امام به معنای تنها امام عرصهٔ غیبت نیست بلکه نور امامت شیعه در این دوران است که از این نور امامانی در هر عصر بر روی زمین آشکار شده و مؤمنان را رهبری و هدایت کرده و می کنند .

۱۲- همانطور که در صدر اسلام در عصر حیات رسول اکرم چند نفر در مقام امامت بودند که در رأس آنها خود حضرت رسول بود و علی (ع) و سلمان و برخی دگر جمله در مقام امامت بودند همانطور که خود علی اذعان نموده است و در قرآن نیز این معنا به کرّات آمده است که خداوند از میان مستضعفین همواره امامانی بر روی زمین قرار می دهد و مؤمنان بایستی در جهت رسیدن به امامت جهاد کنند .

۱۳- امامت ، نبوّت باطنی و وحی فطری است که در عصر غیبت بواسطهٔ معرفت نفس و عرفان عملی حاصل می آید و در حقیقت امامان عرصهٔ غیبت همان عارفان هستند در سلسله مراتب امامت .

۱۴-درک سلسله مراتب امامت از جمله مسائل حیاتی در فهم حقیقت امامیه و تشیع در آخرالزمان و عصر غیبت است . مفهوم " ولایت فقیه " در انقلاب اسلامی بیانی نامعقول و غیر شیعی و استنباطی غیر قرآنی از امر ولایت و امامت شیعی بود و لذا در عمل به بن بست رسید و منفعل گردید و به نسیان رفت . این همان ولایت عارفان است که دارای فقاهت قلبی و علم لدنّی هستند همانطور که در قرآن هم فقه یک علم قلبی و لدنّی است و نه مدرسه ای و کتابی .

۱۵-همانطور که امام خمینی نه بر اساس فقاهت حوزوی بلکه بر اساس فقاهت لدنّی و عرفانی و هویت امامیه و ولایت وجودی بود که به امامت امّت رسید وگرنه در فقه کلاسیک حوزوی تعداد کثیری از فقها بودند که از ایشان برتر بودند ولی نتوانستند دارای ولایت وجودی و امامت امّت باشند و لذا بسیاری از آنان با ایشان به درگیری و انکار و عداوت رسیدند و البته رسوا شدند . فقاهت عرفانی و لدنّی امام خمینی بود که انقلاب را رهبری کرد و به پیروزی رسانید نه فقاهت کلاسیک .

۱۶- امامان عرصهٔ غیبت ، عارفانی هستند که البته با وجود مقدّس حضرت ولی عصر مهدی موعود دارای ارتباطی باطنی و گاه ظاهری می باشند و اینان به مثابهٔ زبان آن امام صامت هستند و همان امام ناطق هر عصر می باشند به روایت امام صادق (ع) .

۱۷- یک امام ناطق در عرصهٔ غیبت باید دارای این ویژه گیها باشد : ۱- ولایت وجودی که همان محبّت الهی و جاذبهٔ روحانی در مؤمنان است و نیز دافعه نسبت به مستکبران و ستمگران و طاغوت . ۲- عدالت وجودی که در مقام باطنی همان مقام خلافت اللهی و هویّت عرفانی و مقام فنای فی الله است و در صورت بیرونی مظهر فقر با فخر در سطح فقیرترین مردمان است وباید بهمراه عزّت و خودکفائی و اتکاء به نفس و تن ندادن به هیچ ستم و اسوهٔ ظلم ستیزی فی ذاته باشد و از هر ابطال و شرک و آلوده گی به طاغوت مبرّا باشد . ۳- معاد وجودی به معنای اسوهٔ قیامت دوران باشد بمعنای پرچم دار و برپا سازندهٔ دین خالص و معرفت ناب توحیدی و اسوهٔ صدق و حکمت الهی و بیان کننده و تقسیم کننده و ممیز حق از باطل و بهشت از دوزخ و کفر از ایمان و علم از جهل و اخلاص از نفاق باشد . ۴- نبوّت وجودی بدین معنا که وجودش مظهر حقانیّت و تجلّی همهٔ انبیای بزرگ باشد و نیز باخبر (نبی) از احوال خلایق و آنچه که بر جهان حاکم است و جهان شناسی ابن الوقت و جامع و تمام عیار باشد و دردها و مسائل بنیادین بشر عصر خود را ببیند و بداند و طاغوت و خطوات شیاطین را در دوران خود بشناسد و دربهای دوزخ زمانه را تشخیص دهد و بنمایاند و حق را از باطل آشکار کند و دربارهٔ هر امر مجتهدی خودکفا و فی الذاته باشد . ۵- توحید وجودی بمعنای وحدت وجود و یگانگی صفات و ذات و مظهر جلال و جمال یگانهٔ پروردگار و آئینهٔ لقاءالله برای مؤمنان و سالکان و صدیق اکبر زمانه بمعنای یگانگی ظاهر و باطن و ادعا و عمل و نیز مظهر شجاعت حاصل از صداقت .

۱۸- در واقع امام ناطق بایستی اسوهٔ آشکار اصول پنجگانهٔ اسلام و تشیع باشد یعنی توحید ، نبوّت ، معاد ، عدل و امامت در آئینهٔ وجودش تعیّن یابد و تأویل گردد بر اهل معرفت .

۱۹- یک مسلمان امامیه بایستی یا خود امام باشد و یا دارای امامی ناطق و حیّ و حاضر و در ولایت او باشد .

۲۰- امامت یعنی اینکه انسان یا باید خودش به امامت رسیده باشد یعنی به خدا در خودش رسیده و یک انسان خدادیده باشد و دارای حق یقین . و یا به یک چنین انسانی رسیده باشد و تحت ولایت او زندگی کند . در غیر اینصورت از منظر تشیع یک آدم کافر است حتّی اگر همهٔ شریعت را فاعل باشد.

۱۸–امامت چیست ؟

(۲)

(گفتگوئی در باب ایدئولوژی اسلامی)

س – چگونه می توان با انسان الکترونیکی و مسخ شدهٔ امروز از حکمت و عرفان عملی سخن گفت در حالیکه افسانه و اسطوره و حکایات کهن تلقی نشود و با زندگیش مربوط باشد ؟
ج – این همان رسالت حکیم و عارف و عالم دینی در عصر ماست که متأسفانه از آن هیچ خبری نیست و لذا دین و حکمت و معرفت مترادف افسانه شده و حداکثر بکار آثار هنری و سینمائی می آید برای اشغال اوقات بیکاری و حداکثر مسکنی بر دردها و بی خودی ها و جنونها در جهت استمرار جنون . ولی ما چنین کاری را در آثار خود به ثمر رسانیده ایم .

س – بنظر خودتان آیا در این رسالت موفق بوده اید ؟
ج – آری به توفیق الهی موفق بوده ایم و البته این موفقیّت دارای هیچ نشان آماری لزوماً نیست زیرا امر بیداری و هدایت یک واقعهٔ باطنی است که چون به اکثریت جامعه رسید بناگاه خود را آشکار می سازد که البته تا آنگاه نیاز به زمان بیشتری است .

س – شما چگونه از موفقیّت سخن می گوئید درحالیکه بقول و اعتراف خودتان در زندگینامه تان کاملاً ناکام بوده اید و تاکنون احدی هدایت نیافته و این معارف را تصدیق نکرده است .
ج – گفتم که وقت لازم است و صبر لازم است . رسالت پیامبر اسلام پس از بیست و سه سال رسالت رسمی و پس از عمری رسالت غیرمستقیم در اعراب به هنگام رحلتش تا آنجا بود که برخی از نزدیکترین اصحاب قصد ترورش را داشتند و مؤمنان حقیقی از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کردند . حضرت مسیح پس از حدود چهل سال زندگی قدسی و معجزه آسا و کرامت بارش پس از مصلوب شدن فقط یک نفر به او ایمان داشت و آن مریم مجدلیه بود (به استثنای خانواده اش) .

س – آیا ملاک پیروزی در نظر شما و برای شما چیست ؟
ج – یک ملاک بیرونی است و آن مجموعهٔ آثارم هستند . زیرا امروزه فقط بواسطهٔ آثار بنده است که می توان کل جهان مدرن را از مسائل ریز و درشت آن براساس معارف الهی درک کرد و فهمید . و این یک پیروزی عرفانی است در بیرون . و اما ملاک درونی هم دارد و آن رضایت قلبی من از زندگی ای است که کرده ام و شاکرم و رضایم به درگاه او علیرغم اینکه سرنوشت من هرگز مطابق نفس غریزی من عمل نکرده است . و این بزرگترین نشان پیروزی است . زیرا این اوست که از من راضی است که مرا از خودش راضی می کند وگرنه من بخودی خود هرگز نمی توانستم لحظه ای راضی بوده باشم .

س – آیا براستی امروزه امکان یک زندگی عارفانه و حکیمانه وجود دارد ؟
ج – آری . بشرط آنکه آدمی یا خود با امامت باطنی رسیده باشد و یا تحت ولایت یک امام زنده باشد . در غیراینصورت محال است .

س – شما خود را وصی دکتر شریعتی معرفی کرده اید در حالیکه بین سخن و زندگی شما با ایشان تفاوت بسیار است هر چند که شباهت هم هست .
ج – وصی به معنای ادامه دهنده و تکمیل کننده است نه تکرار کننده و مقلّد . وصی بمعنای انجام کاری که او مجالش را نیافت .

س – زندگی حکیمانه یعنی چه ؟
ج – یعنی زندگی مطابق عقل و فطرت و دین و وجدان و علم و تجربهٔ شخصی خود .

س – آیا بنظر شما چند درصد از مردم جهان زندگی نسبتاً حکیمانه دارند و در این سمت و سوی حرکت می کنند ؟
ج – انگشت شماری در هر اجتماعی . و اینان هستند راز بقای جوامع بشری در ضلالت .

س – آیا شما خود را امام می دانید ؟

ج – بمعنائی که قرآن و احادیث ما تعریف کرده اند و بمعنائی که بنده تعریف کرده ام آری . ولی به معنائی که عامهٔ مردم ما و اکثر روحانیون ما می فهمند ، نه . امام بمعنای انسانی که متکّی و متصل به ذات خویش است و در این ارتباط دارای حق یقین است .

س – پس امامت یک حقیقت کاملاً باطنی و شخصی است ؟
ج – از یک لحاظ آری . وگرنه امامان صدر اسلام آنقدر تنها و بیکس و مطرود نمی بودند که دست آخر کار به غیبت برسد . ولی به لحاظی دیگر یک حقیقت جهانی و بشری است .

س – بنظر شما در جامعهٔ ایران ما و یا کلاً در جوامع شیعه و اسلامی ما چه تعدادی امام زنده وجود دارند در عصری که زندگی می کنیم ؟
ج – البته امام هدایت داریم و امام ضلالت . اگر منظور شما امام هدایت است با توجه به سلسله مراتب امامت همهٔ فرقه ها و گروههای شیعی و سنّی دارای لااقل یک امام هدایت در میان خود هستند بطور مثال در یکی دو نسل پیش کسانی چون امام خمینی ، دکتر شریعتی ، آقای آملی ، مهندس بازرگان ، آقای طالقانی ، محمد حنیف نژاد ، علامه طباطبائی ، امام موسی صدر ، سید محمد باقر صدر ، یاسر عرفات و یاسین رمضان از جمله امامان هدایت در میان مسلمانان و شیعیان بوده اند . همچنین برخی از مراجع تقلید نقش امامت را داشته اند در سلسله مراتب امامت . درک سلسله مراتب امری بس مهم در فهم امامت است .

س – آیا این امامان ناطق دارای مقام عصمت هم هستند ؟
ج – معصوم در رابطه با پیروان خویش هستند ولی در رابطه با خدای خود ، نه . درست مثل ائمهٔ اطهار که خود در دعاهای خود بر این امر معترفند .

س – شما خودتان را بانی ایدئولوژی اسلامی می دانید همانطور که وصیت شریعتی بود . این ایدئولوژی دارای چه اصول و فروعی است ؟
ج – ما هیچ اصول و فروعی ابداع نکرده ایم بلکه اصول و فروع اسلام و شیعه را به زبان امروز توضیح داده و تأویل و تعیّن بخشیده ایم و الفبای معارف اسلامی را به زبان امروز بنا نهاده ایم . مجموعهٔ آثارمان جز این نیست که کل عمرمان را بر آن نهاده ایم .

س – اگر کسی ، حکومتی ، رئیس جمهور و یا رهبری در یک جامعهٔ اسلامی بخواهد از ایدئولوژی مدون شما برای احیای یک جامعه و حکومت شیعی بهره گیرد باید چه کند و از کجا شروع کند و یا از چه آثارتان اصولاً و مقدمتاً استفاده کند ؟
ج – سئوال بسیار بجائی کردید . کافیست که حتّی فقط مجموعهٔ آثار مرا از سال ۱۳۸۰ به بعد یکبار مطالعه کند اگر اهل باشد روح و جان و مغز اسلام و شیعه را درمی یابد و امامی عارف می شود و می داند چه کند . مابقی بسته به شرایط جامعه دارد .

س- راستش چیزی چندان دستگیرم نشد با اینکه اکثر آثار شما را خوانده ام . بگذارید اینطور سئوال کنم . اگر هم اکنون شما به امامت جامعه برسید همانطور که ا مام خمینی رسید ، چه می کنید و چگونه آغاز می کنید ؟
ج – باز هم سئوال خوبی کردید . متأسفانه وقتی از ایدئولوژی اسلامی سخن می گوئیم بدلیل استفاده از واژهٔ ایدئولوژی فوراً مانیفست حزب کمونیست در ذهن ما تداعی می شود . ایدئولوژی اسلامی همان معرفت شناسی و عرفان اسلامی و معرفت نفس امامیه است . ایدئولوژی یعنی ایده شناسی . در آثارم نشان داده ام که ایدهٔ خدا محور و در رأس همهٔ ایده ها و کارگاه همهٔ ایده ها است . حال آنکه کمونیزم ، ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی را کارگاه ایده ها می داند . ولی در تشیع فرد امام تجلّی و مادیت ایدهٔ خداست . و از اینجاست که امامت بعنوان اساس شیعه آغاز می شود . و ملتی که امام دارد در صراط المستقیم است . و من از مردم می پرسم که آیا مرا قبول دارید یا نه . اگر پاسخ مثبت دادند آنگاه به مردم می گویم که بیائید بدرگاه خدا از اینهمه نفاق و شرک و ستمی که نموده ایم توبه کنیم .یک توبهٔ ملّی و جهانی و آشکار. من اینگونه آغاز می کنم. و پس از این توبه دری در نزدیکترین حد جامعه گشوده می شود و از آن در وارد می شویم و گام بعدی را برمی داریم . آیا روشن است ؟

س – آیا امامت ، رهبری و هدایتی فی البداعه است ؟
ج – آفرین . همینطور است . مگر رهبری و امامت آقای خمینی را فراموش کردید ؟

س – ولی امامت آقای خمینی پس از پیروزی انقلاب به ثمری نرسید و امّت فروپاشید و آرمانها تعطیل شد .
ج – زیرا مردم ما امامت ایشان را فقط برای سرنگونی نظام سلطنت می خواست و نه بیشتر . و لذا ایشان پس از انقلاب تنها شد و کنار کشید و آن جامی که نوشید انصراف از امامت امّت بود .

س – آیا امامان ناطق همان کار امام غایب را می کنند ؟

ج – آری و نه . امامان ناطق در واقع سپر بلا و فدائیان امام غایب هستند و مظهر رحمت و شفاعت و هدایت رحمانی امام هستند در حالیکه امام غایب با ظهور جهانی اش مظهر قهر و غضب الهی بر کفّار و ستمگران است . بنابراین اهل معرفت در ظهورش اصلاً تعجیل ندارند همانطور که در برپائی قیامت تعجیل ندارند و بقول قرآن آنانکه در برپائی قیامت شتاب دارند کافرانند و جاهلان . و شتاب ما در ظهور امام غایب هم کمابیش از این نوع است .

س – ظهور امام غایب آیا بسته به ارادهٔ مردمان است ؟
ج – مردمان نه . بسته به ارادهٔ امامان ناطق بر روی زمین است که گرد هم آیند و ظهورش را طلب کنند از فرط ستم و کفران مردمان . و طبق روایات هم چنین است که سیصد و اندی از اولیای او گرد هم آیند و آنگاه ظهور رخ نماید .

س – آیا شما خود را یک ایدئولوگ اسلامی می دانید ؟
ج – در اسلام یک ایدئولوگ همان عارف است که به قلب ایده شناسی و معرفت شناسی و هستی شناسی در خود راه یافته است . بدین معنا من یک ایدئولوگ هستم آری ! در اسلام ایدئولوگ یعنی تئولوگ ، تئوسوف یعنی خداشناس در خویشتن . زیرا ذات ایده ها خداست و ایده شناس یعنی خداشناس و خداشناسی شیعی یعنی امام شناسی .

س – پس در واقع بزرگترین اشکال تدوین ایدئولوژی اسلامی در تعریف و درک معنای ایدئولوژی اسلامی بوده است به لحاظ لغت . شما این معنا را از کجا یافتید ؟
ج – در خود لغت ایدئولوژی همانطور که توضیح دادم .

س – توضیح بسیار بسیار سادهٔ شما دربارهٔ مفاهیم بسیار پیچیدهٔ فلسفی و عرفانی موجب شده که بسیاری شما را باور نکنند . این مسئله را چگونه حل می کنید .
ج – این مسئله قابل حل نیست جز در طبقهٔ هفتم دوزخ . آنانکه دچار این مسئله اند مصداق این سخن خدایند که : آنانکه دین و اسلام را سخت جلوه می دهند منافقانند . و مشکل منافقان را خدا خودش حل می کند در دوزخ .

س – بدلیل بدبینی ها و سوء تفاهمات و نیز سوء استفاده هائی که در سالهای اول انقلاب در باب امامت و ولایت مطلقهٔ فقیه پیش آمد بسیاری به آثار شما هم به همان چشم می نگرند و این جای تأسف است . این مسئله را چگونه حل می کنید و یا توضیح می دهید ؟
ج – این بزرگترین بدبختی جامعهٔ ماست که هر که بخواهد از امام و امامت سخن گوید محکوم است و بلکه هر کس که بخواهد اصلاً از دین سخن بگوید پیشاپیش محکوم به اشد اتهامات است . همانطور که آثار ما و سایت ما هم این اتهام را به ناحق با خود به یدک می کشد . دکتر شریعتی دو سال قبل انقلاب گفت که یکی از مهمترین کارهای فرهنگی اینست که یکبار دگر بایستی الفبای دین و معرفت دینی و واژه های دینی را تعریف و احیاء و غبار روبی کنیم . او اگر امروز می بود چه می گفت که همهٔ الفاظ و اصطلاحات مقدس اسلامی و شیعی در فرهنگ ما وارونه شده و مبدّل به فحش گردیده است . بزرگترین رنج و خون دل من در آثارم همین امر است . براستی در اینجا باید فقط خود خدا کاری کند و جامعهٔ ما را از این واژگون سالاری واژه ها نجات دهد . درست به همین دلیل بنده در آثارم گاه از الفاظ رکیک و بس عامیانه استفاده کرده ام تا شاید این فاجعه را برگردانم . وقتی سورهٔ قلم را در کتابی تفسیر می کردم دیدم خداوند هم در آنجا دچار حال من است و مسلسل وار فحش می دهد به این واژگون سازان مفاهیم و کلمات : حرام زادهٔ رذل نمک به حرام احمق بی آبروی بی ناموس !! وقتی به این آیه رسیدم براستی برای اولین بار در تمام عمرم دلم برای خدا سوخت و با او احساس هم ذات پنداری نمودم . همین آتش بود که مرا واداشت که سی سال شبانه روز بیندیشم و خدا خدا کنم و بنویسم . و اینک حدود یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله و حدود سه هزار مقاله در تبیین و تدوین و احیای ایدئولوژی اسلامی پدید آورده ام . و این کاری در حد یک فرهنگستان است که به توفیق الهی به ثمر رسانیده ام و خدا خودش بهتر می داند که چه کرده است و چه کرده ایم . و این فقط تدوین ایدئولوژی اسلامی نیست بلکه ایدئولوژی دینی و بلکه ایدئولوژی انسانی است . من به زبان و منطق و احساس یک انسان عمومی و فوق مذهبی از مذهب سخن گفته ام . این ایدئولوژی رهائی انسان مدرن است که خودبخود شیعی از آب درآمده است و مذهبی فطری و خودجوش است . زیرا من با پیروزی انقلاب بناگاه به کل انقلاب و انقلابیگری و مبارزه و اسلام و تشیع و مذهب شک کردم و کل باورها و احساسات دینی ام را در خود باطل ساختم و حدود هفت سال در برزخ بودم و در این برزخ بناگاه نور توحید در من درخشید و دین و اسلام فطری از ذاتم جوشید . و لذا این دین و اسلام و شیعه یک مذهب و مکتب کاملاً نو است گوئی همین چند سال پیش نازل شده است که واقعاً هم چنین است .

س – آیا امامتی که شما از آن سخن می گوئید و امامان ناطق در عصر ما باید جملگی مثل شما باشند که بیان کردید ؟
ج – دقیقاً ! زیرا ما که امام زاده و دارای نص امامت نیستیم . پس باید امامت را بعنوان نبوّت باطنی در خود کشف کرده باشیم . عرفان ناب هم جز این نیست یعنی عرفان اسلامی .

س – آیا تدوین ایدئولوژی اسلامی در قلمرو حکومت و اجرائیات کلان کشوری چگونه است مسلماً نیازمند قانونمندیهائی مانیفیست گونه است . آیا چنین نیست ؟
ج – قبل از اجرائیات کلان حکومتی بایستی این ایدئولوژی در اذهان عامهٔ مردم و لااقل متفکرانش تبیین و تدوین شود و لااقل یک قشر ایدئولوگ در جامعه پدید آید و فرهنگی نو رخ نماید . سپس نوبت حکومت است و قانون و اجرائیات .

س – آیا این مستلزم یک انقلاب نیست ؟
ج – آری ! ولی انقلاب فرهنگی و روانی و هویّتی و عرفانی . آنهم نه از نوع انقلابات فرهنگی اوایل انقلاب ما یا مثل انقلاب فرهنگی چین . به زبان ساده مردم ما و بلکه اکثریت علمای دینی و روحانیون و روشنفکرانش اسلام و امامان را نمی شناسند . اینست مسأله !

س – در این رابطه آیا شرایط جهانی را چگونه می بینید ؟
ج – شرایط جهانی خاصه در طی این یکی دو سال و این یکی دو ماه اخیر ایده آل است و آرمانی . ولی افسوس که مسئولین نظام ما در خوابند و فقط به اقتدار سیاسی و نظامی و فنی می اندیشند . هزار افسوس ! زیرا ابرقدرتهای شرق و غرب توأماً در حال فروپاشی ساختاری و ایدئولوژیکی هستند . طاغوت در حال افول است و ما مسلمانان هنوز در خوابیم . من بعنوان یک مسلمان کارم را کرده و بذر معرفت و توحید و امامت را افشانده ام و در انتظار یک باران رحمت هستم .

س – آیا سایت شما تا چه حدی توانسته این پیام و معارف شما را به اهلش برساند ؟
ج – هیچ ! این کار سایت و اینترنت نیست . سایت فقط توانسته موقتاً آثارم را از نابودی فیزیکی برهاند زیرا در حال کپک زدن بودند و بسیاری هم پوسیدند و از بین رفتند .

س – آیا مسئولین و دست اندرکاران فرهنگی کشور تاکنون توجهی نشان داده اند ؟
ج – چند موردی بصورت شخصی و درگوشی و با هزاران ترس و لرز و از راه دور تماسهائی گرفته و احسن و بارک الله و مرحبائی گفته و در رفته اند . مسئله اینست که آنانی هم که دلی می سوزانند امیدی به نجات ندارند و این حرفها را فقط حرفهای قشنگی می دانند که تاریخ مصرفش گذشته است . اینست مسئله !

س – آیا شما به این زودی امیدی دارید به احیاء و نجات فرهنگ و دین در این کشور ؟
ج – آری ولی فقط به خدا و نه به شرایط و دولت و ملّت . من بسیار امیدوارم و شکی ندارم که خداوند دینش را احیاء خواهد کرد .

س – بنظر شما چرا در انقلاب سال ۵۷ ، اسلام و تشیع حقیقی در کشور جاری نشد و آنهمه دعوا بر سر اسلام ناب محمدی امروزه جز شعار و نمایش رسانه ای ، اثری از اسلام در اکثریت جامعه نیست و در آنان هم که هست عموماً خرافه و نفاق است .
ج – انقلاب اسلامی ۵۷ یک انقلاب لاالهی بود و الاالله نداشت . در اندیشهٔ متفکران اسلامی دو نوع اسلام بود که یکی نوع مدرن بود که در واقع اسلامیزه شدهٔ لیبرالیزم یا سوسیالیزم بود و یا نوع سنتی و حوزوی بود که بدرد زندگی نمی خورد . نوع سنتی بر نوع مدرن پیروز شد و پس از پیروزی حرفی برای عمل نداشت و لذا جامعه بدست سرمایه داری جهانی افتاد و رفت . و از اسلام یک حجاب زورکی ماند و یک نماز سهوی – ریائی .

س – پس در واقعیت امر جز به خود خدا امیدی نیست پس ادعای پیروزی شما از چیست ؟
ج – از موفقیّت در انجام وظیفه ای که خداوند به من محول کرده بود و آن احیاء و به روز کردن و تدوین معرفت دینی و ایدئولوژی شیعی بود که به تنهائی از انجامش برآمدم . خداوند در کتابش امر می کند که : ای مؤمنان دین خدا را خالصانه برپا کنید حتّی اگر دو نفر یا یک نفر هستید . و من به این امر خداوند لبیک گفتم و یاریم داد و به ثمر رسانیدم .

س – آیا شما در تبیین خود در اذهان مخاطبان خود تاکنون تا چه حدی موفق به تفهیم حقیقت دین و اسلام و تشیع به خوانندگان خود بوده اید ؟
ج – صد در صد !من موفق شدم نور حقیقت دین خدا و اسلام و علویت را بهر خواننده ای برسانم آنقدر واضح و روشن چون آفتاب که : آفتاب آمد دلیل آفتاب ! این اعتراف خوانندگان من است که : حالا فهمیدم که دین یعنی چه ! حالا فهمیدم که تشیع یعنی چه ! حالا فهمیدم که قیامت یعنی چه ! حالا فهمیدم که عشق و امامت و عرفان و تقوا و نبوّت و معاد و گناه و توبه و حق و خدا و رستگاری یعنی چه ! ...

س – چه نوع افرادی با آثار شما مسئله دارند و ا نکار می کنند ؟
ج – نسل انقلاب ! بخصوص آنانکه در قدرت هستند و یا کسانی که خصم انقلابند و یا دشمنان نظامند .

س – برخی از کسانی که شما را از نزدیک نمی شناسند می پندارند که شما ماهیتاً و در خفا آدمی سیاسی و جیره خوار هستید و عرفان شما هم عرفانی سیاسی و تخدیری است . چه پیامی برای این جماعت دارید ؟
ج – هیچ پیامی ! زیرا اینان چنین نمی پندارند بلکه دوست دارند که چنین باشد تا از عذاب وجدان خود نجات یابند و بتوانند حقایق آثارم را نادیده انگارند . هر کسی که اندک شعوری داشته باشد در می یابد که آثارم و خودم غیرسیاسی ترین پدیده در این کشور هستیم .

س – آیا رهبر انقلاب که فردی شدیداً فرهنگی هستند هیچ واکنشی دربارهٔ آثارتان نشان نداده اند . آیا اصلاً پیام شما به ایشان رسیده است ؟
ج – یکی از روحانیون می گفت که اگر رهبر با آثار شما آشنا شود شخصاً به دیدار شما می آید و از شما حمایت می کند . یکی دیگر از روحانیون می گفت آثار شما تنها راه نجات فقاهت ماست و بسیاری از مسائل فقهی تاریخ شیعه را حل کرده است . یکی دیگر از روحانیون اهل مجلس می گفت که این آثار نجات بخش هستند . ولی دربارهٔ آقای خامنه ای من هم امیدوارم و نمی دانم که بدست ایشان رسیده است یا نه . ولی همین چند تا روحانی که با ما تماس گرفتند هم با همهٔ تعریف و تمجیدی که کردند در رفتند . بهرحال همانطور که شریعتی هم می گفت براستی تنها امید من به روحانیّت پاک حوزه است که هنوز عشق اهل بیت در دلشان نمرده است . من به این عشق امیدوارم . کار من عاشقانه بوده است و فقط عشق است که می تواند این کار را به ثمر نهائی برساند .

س – آیا بنظر شما چه اندیشه ای در قوانین و اجرائیات کلان کشور ما اجرا شد که چنین حاصلی داشت ؟
ج – اندیشهٔ حقیقی همان لیبرالیزم و اقتصاد بازار آزاد و سرمایه داری غرب بود . ولی اندیشهٔ توجیهی آن اندیشهٔ بازرگان – مطهری بوده است : لیبرالیزم شبه علمی – فلسفی ! ولی اشکال اصلی این بوده که انقلاب ما هرگز مجال تدوین ایدئولوژی نیافته است و حالا هم که بخود آمده احساس می کند که دیگر دیر شده است و اصلاً نیازی هم به آن نیست و این یک خودفریبی بزرگ است .

س – در آثارتان بنظر می رسد که شدیداً مخالف دموکراسی هستید ولی در برخی جاها شدیداً حامی آن هستید آیا این تذبذب نیست ؟
ج – من می گویم یک حکومت واقعاً دینی نمی تواند حاصل رأی اکثر مردم باشد مگر اینکه اکثر مردم مؤمنان و عارفان باشند که هرگز نیستند زیرا اگر می بودند امام زمان هم ظهور می کرد . غیبت امام یک معنای کاملاً دموکراتیک دارد . مردم او را نمی خواهند و لذا غایب ا ست و در کارشان دخالت نمی کند . اکثر مردم طبق کلام قرآن عموماً کافران و مشرکند پس نمی توانند دین را تحمل کنند الا دین شرک و نفاق را . پس تا مردم چنین هستند بهتر است حکومت کاملاً دموکراتیک غیردینی باشد تا مردم منافق شوند و خط بین کفر و دین مخدوش نگردد . حرف من روشن است و دوگانه نیست بلکه مربوط به وضع جامعه است . سکوت و خانه نشینی ۲۵ سال علی (ع) یک عمل دموکراتیک بود و تحقق لااکراه فی الدین . پیامبر در روز غدیر فرمود که : هر که را که من مولایم زین پس علی مولای اوست . و پس از رحلت پیامبر معلوم شد که فقط چند نفری بودند که محمد مولایشان بود و علی را پذیرفتند و مابقی نپذیرفتند . سخن رسول بیان یک حقیقت بود نه یک " باید " . و آن حقیقت رخ نمود . بنابراین بر جامعه ای مشرک و منافق ، حکومتی مشرک و منافق حاکم خواهد شد و این حق است . مردم ایران اکثراً از رهبری امام خمینی فقط نفی دیکتاتوری شاه را می خواستند و نه حکومت اسلامی را . و چنین هم شد . شعار حکومت اسلامی یک حربه برعلیه شاه بود وگرنه مردم چه می دانستند که حکومت اسلام چیست ؟ هیچکس نمی دانست حتّی خود رهبر . زیرا چنین حکومتی هرگز در تاریخ رخ نداده بود حتّی در عصر پیامبر .

س – آیا امروزه واجب ترین امر به لحاظ اعتقادی برای جامعهٔ ما چیست ؟
ج – اینست که مردم براستی فهم کنند که اسلام حقیقی چیست ، توحید چیست ، زندگی مؤمنانه چیست ، حکومت اسلامی چیست ، ایمان و کفر و تقوا و نفاق و اخلاص چیست . امام کیست و پیامبر چه کسی بود . یعنی خودآگاهی دینی و شیعی . و سپس دست کشیدن از شرک و نفاق و انتخاب بین کفر و دین . این واجب ترین و نجات بخش ترین کاری است که جامعهٔ ما باید به یاری مسئولین خود انجام دهد و متفکران در این امر پیشگام شوند و برای روشن کردن معارف توحیدی سخن گویند و از اتهامات نترسند و این نیازمند عشق و عرفان و ایثار است . باید حق از باطل آشکار شود . این مبرمترین نیاز جامعهٔ ماست . و من شخصاً تمام عمرم را بر این امر نهاده ام . یعنی شرک و نفاق زدائی از حریم دین و فرهنگ . و این رسالت واجب روشنفکران مؤمن است . این یک اقدام صرفاً فرهنگی و اعتقادی هم نیست بلکه صراط المستقیم نجات مردم از بسیاری عذابها و فلاکتهاست . زیرا اشد عذابها از شرک و نفاق است . پس شرک و نفاق زدائی عین عذاب زدائی است و این بزرگترین خدمت به مردم نیز هست . و این جهاد اکبر است و وظیفه ای واجب تر از همهٔ عبادات است .

س – نظر شما دربارهٔ مبارزهٔ سیاسی و چریکی و نظامی جهت احیای عدالت و معنویت چیست ؟

ج – مبارزهٔ سیاسی فقط پس از بیداری و خودآگاهی دینی و معنوی ارزش دارد آنهم در صورتی که اکثر مردم به این مبارزه رسیده و در آن مشارکت کنند مثل انقلاب ۵۷ . و در غیراینصورت امری مضرّ و خودکشی بیهوده و گمراهی است .

س – نظر شما دربارهٔ جنگهای چریکی سالهای قبل از انقلاب ۵۷ ، چیست که قبل از بیداری و نهضت مردمی آغاز شده بود .
ج – فرقهٔ اسماعیلیه و زیدیه در صدر اسلام نمونهٔ بارزی از این مبارزه هستند و امامان ما هم این مبارزه را نه بدان امر نمودند و نه نهی کردند . مانند مبارزهٔ سیاسی ابوذر در دوران سکوت علی (ع) . امامان ما امر به این نوع مبارزه جدا از مردم نکردند ولی این مبارزان را دوست داشتند و کشته شدگان آنرا شهید می نامیدند و برایشان دعا می کردند . بهرحال این مبارزه ای ویژه و مستحبی است و نه واجب . گاه مؤمنان تحت ستم حکام جور بی تاب می شوند و تاب تحمّل فقر و زجر مردم را ندارند و دست به سلاح می برند و شهید می شوند . ولی این نوع مبارزات در تاریخ گاه سرنوشت ساز بوده است مثل مبارزهٔ چریکی حسن صباح و فدائیانش که اگر نمی بود چه بسا نسل شیعیان برافتاده بود . نقش مبارزهٔ چریکی قبل از انقلاب هم اینگونه بوده است و به بیداری مردم یاری رسانید و یکی از ارکان پیروزی انقلاب بود از فدائیان اسلام تا مجاهدین و چریکهای کمونیست و سائر گروهها در بیداری وجدان ملی اثری شگرف داشت که روشنگری شریعتی و خمینی بر این اساس بود که در مردم اثری عمیق نهاد و نهضت را پدید آورد . اینان از مصادیق سبقت گرفتگان در عدالت و معرفت هستند و خونشان بذر معرفت را آبیاری می کند .

س – آیا اصولاً مبارزه در امر دین امری واجب است یا مستحبی ؟
ج – بسته به آدمش دارد . " حسنات انسانهای نیکوکار برای مقرّبین ، گناه است . " این سخن پیامبر پاسخگوی این سئوال شماست . کسی که می تواند مبارزه کند باید مبارزه کند . کسی که خداوند به او نعمت خاصی داده است قلمی و فکری و شجاعتی بخشیده باید پیشگام باشد برای چنین کسی تقوا و عبادات و خیرات کافی نیست . انسان کامل حاصل مبارزه است . اهل معرفت باید اهل مبارزهٔ عرفانی باشد که برترین مبارزات است . شمشیر قلم ، برنده ترین تیغهاست خاصه در عصری که بمب اتم حکم می راند تنها مبارزه ای که باقی می ماند مبارزهٔ عرفانی با ستم و جهل است . عصر مبارزهٔ چریکی بسر آمده است و کلاً هر نوع مبارزهٔ مسلّحانه .

س – شاید هیچ محقق و متفکری در تاریخ به اندازهٔ شما دربارهٔ زناشوئی کار نکرده باشد این از چه روست؟
ج – این یک علاقهٔ شخصی نیست بلکه یک اولویّت و اهمیّت حقیقی است زیرا لااقل برای ما مسلمانان و اهل دین همه چیز از ماجرای آدم و حوا آغاز شده است : تاریخ ، تمدّن ، مالکیّت ، مذهب ، نبوّت و غیره . و به لحاظ تجربی هم پرواضح است که هستهٔ مرکزی همهٔ تصمیم گیری های هر بشری از رابطهٔ زناشوئی و کلاً مسئلهٔ آدم – حوائی است . پس این یک اهمیّت برحق و اصولی و اجتماعی و تاریخی و دینی است . پس اگر دیگران در این باب اهمیّتی قائل نشده اند دلیل کافی بر غفلت آنها نسبت به حقیقت است . به همین دلیل اساس تدوین ایدئولوژی اسلامی هم طبعاً همین امر است بنابراین بنده هستهٔ مرکزی ایدئولوژی را شکافته و تبیین کرده ام .
س – آیا بنظر شما ارکان اصولی یک ایدئولوژی جامع و حق گرا و واقع بین به لحاظ موضوعی چه مسائلی هستند ؟
ج – به ترتیب اولویّت عبارتند از : امام شناسی ، آدم – حوا شناسی ، تعلیم و تربیت ، معیشت و حکومت . بسیاری می پندارند که ایدئولوژی مدون همچون یک جدول و چارت کاری است بلکه اگر هم نوعی جدول باشد یک جدول معرفت شناسانه است . کار و عمل و اجرا از بطن اجتماعی شدن این معرفت خودبخود می جوشد همچون تکوین و تکامل یک انقلاب راستین .

س – در فرهنگ سیاسی ما و بلکه کل جهان مدرن ، ایدئولوژی عبارت است از یک برنامهٔ مدون آرمانشهری . ولی تعریف شما از ایدئولوژی بکلی چیزی دیگر است . بنظر شما از چه راهی و از درب چه مسئلهٔ مبرمی می توان به اهمیّت ایدئولوژی رسید و جامعه ای ایدئولوژیک پدید آورد ؟
ج – ما امروز دهها مسئلهٔ مبرم و اورژانس داریم که همگی لاعلاجند و هر تلاشی در رفع هر یک از آنها منجر به اشاعه و تعمیق شدیدتر آن می شود . شاه کلید حل همهٔ اینها فهم اصولی همهٔ اینهاست و آن خودشناسی مسائل است و این یعنی فهم ایدئولوژیک مسائل . نام اسلامی ایدئولوژی همان خودشناسی عرفانی یا معرفت شناسی است . و ما این کار را به انجام رسانیده ایم و کافی است که این آثار در دسترس عامه قرار گیرد . و این سرآغاز حل همهٔ مشکلات است . به همین آسانی . مجموعهٔ آثارم دوای همهٔ دردهای بی درمان جامعهٔ ماست . " هر که خود را شناخت مشکلش حل شد . " این یعنی حل و فصل ایدئولوژیک و شیعی مسائل . تعریف من از ایدئولوژی یک تعریف کاملاً ایدئولوژیک است و چون فرهنگ ما شیعی است لذا ایدئوژی من هم شیعی است . و علاوه بر این شیعه ایدئولوژیکترین مکتب در جهان و تاریخ بشر است . آن جملهٔ مذکور از علی به معنای مکتب اصالت ایدئولوژی است و مخصوصاً این سخن ایشان که : هر که خود را نشناخت نابود شد !

س- شما از طریق سایت خود آثارتان را در اختیار عامهٔ مردم قرار داده اید پس چه چیزی مانع رسیدن پیام و روح ایدئولوژی به مردم است ؟
ج – عمر مفید سایت ما به یکسال نمی رسد . سایت قبلی ما دچار مشکل فنّی حیرت آوری شد که خلاصه اش این بود که مدیر و مسئول فنی سایت ما اظهار کرد : بدلیل بالا رفتن بازدیدکنندگان سایت شما ، سرور (server) شما قادر به تحمّل سایت شما نیست . و لذا سایت ما را تعطیل کردند و تمام زحمات سه سالهٔ ما بر باد رفت این هم از معجزات تکنولوژی مدرن است . البته معلوم نبود که چه قدرتی پشت سر این جناب server ما بود که به او تحمّل سایت ما را نداد . این بدان معناست که بیداری و بیدارسازی هزینه دارد که این کمترین آن است . آنانکه از بدبختی تغذیه می کنند و نانشان را به نرخ تاریکی می خورند از سایت و پیام ما خوششان نمی آید . ولی خداوند اراده کرده که نورش را جهانگیر کند و پف ها موجب احتراق بیشتر می شود . این خداست که نورش را بهرکه بخواهد می رساند . ما وظیفهٔ خود را انجام می دهیم و کار خود را می کنیم . پادشاهان تاریکی هم کار خود را می کنند و خدا هم کا رخودش را می کند و صلاح بندگان و خلایق را بهتر می داند و بر قلوبشان آگاهتر است . ولی بهرحال سرنوشت قومی که می داند بسیار متفاوت است از قومی که نمی داند . و قوم ما می داند چرا که خواه ناخواه در ایدئولوژی شیعی زندگی می کند ولی به این ایدئولوژی عمل و تعهد ندارد و تشیع هم تبدیل شده به مذهب اصالت شفاعت درست مثل مسیحیت غربی که خود را از هر مسئولیتی مبرّا می داند به دلیل مسیحی بودنش . و این غایت معصیت است و لبهٔ پرتگاه سقوط یک قوم .

س – آیا از میان اقشار و طبقات اجتماعی کدامیک شدیدترین عداوت را با بیداری ایدئولوژیک مردم دارند ؟
ج – آنانکه از واژگونی ایدئولوژیک مردم بیشترین بهره را می برند . و کلاً افراد و جریاناتی که از بدبختی و جهل و زجر مردم تغذیه می کنند و ثروت و قدرت می اندوزند . یعنی حامیان و تغذیه کنندگان ایدئولوژی ضد ایدئولوژی ! یعنی مذهب ضد مذهب ، معرفت ضد معرفت ، شیعهٔ ضد شیعه ، عبودیت ضد عبودیت ، ایمان ضد ایمان . و ما همهٔ این مفاهیم و ارزش های ضد ارزش را در آثارمان نمایان و رسوا ساخته ایم . کافیست که آئینهٔ این آثار در دست مردم قرار گیرد . نجات همین است .

س – همهٔ موافقان و مخالفان شما در یک امر متفق القولند و آن اینکه نفوذ کلام و آثارتان معجزه آسا است بر دوست و دشمن . این قدرت بلاغت از کجاست ؟
ج – بی تردید از خداست . آثار من مثل بمب نوترونی هستند که بی آنکه غباری بلند کند و کمترین لرزشی پدید آورد ذات حیات و هستی را منقلب می کند منتهی ذات مرگ و نیستی را به حیات و هستی می آورد . هر کلامی از هر طبقه ای از وجود برخیزد بر همان طبقه از وجود مخاطبان می رسد . آنچه که از شکم و زیرشکم برآید برهمانجا اثر می نهد . و آنچه از ذات برخیزد ذات را تحت تأثیر قرار می دهد و آثار بنده ذاتی هستند یعنی خدائی هستند .

س – آیا از وحی سخن می گوئید ؟
ج – از امری بسیار عمیق تر از وحی . یعنی وحی عرفانی ، وحی وجودی . کلام خدا مستقیماً از ذات و نه از آسمان . کلام و وحی جبرائیلی چون از بیرون بوده نیازمند حجّت ها و معجزات بیرونی برای پذیرش عامهٔ مردم بوده است ولی سخن ذاتی خود حجّت خویش است و ذات را متأثر می سازد . این نوع کلام برای رسالت خود حتی نیازمند کتابت و رسانه هم نیستند خود از جنس نور ذاتند که نورالنور است و لذا چون از کسی بیان شود ذات بشریت را مخاطب قرار می دهد و قیامت وجود بشر را برپا می کند که مقدمه ای واجب برای قیامت کیهانی است . آثار بنده جز قیامت هدف و پیامی ندارند . آثار من دارای هویتی السّاعهٔ هستند و لذا به همین صورت هم پدید آمده اند و بنده مجرای پیدایش آن بوده ام ولی مجرائی زنده و دخیل و ناظر و شاهد و استخراجگر و شکافنده و مسئول . من اولین مخلوق آثار خویشم . و لذا ایدئولوژی بنده هر چند که شیعی است ولی جهانی است . اسلام و تشیع در آثارم تبدیل به مذهب واحدهٔ بشری شده اند که همهٔ گوهره های مذاهب دیگر را در خود زنده کرده اند و همهٔ مکاتب و معارف حقیقی سائر اندیشه های الهی و بشری را هم به زبان روز و آخرالزمان احیاء کرده اند . آثار من بارانداز معرفت تاریخی بشر و همهٔ نبوتها و حکمت هایند . آدم و نوح و ادریس و ابراهیم و یوسف و ایوب و موسی و زرتشت و بودا و لائوتزو و مسیح و محمد و سقراط و ابن عربی و مولانا و بایزید و حلّاج و همهٔ امامان شیعه از زبان من سخن گفته اند و در سخن من به حق و تمام و کمال معرفی شده اند . و خداوند بدین لحاظ به بنده نعمتی عطا نموده که به هیچ بنده ای از آغاز تاکنون عطا نکرده است . من غرق در الطاف و نعمات فزاینده و واسع پروردگارم . و مشکلی جز ادای شکرش ندارم .

س – شما در آثار اخیرتان تماماً از جمال و لقاءالله سخن می گوئید . این در کجای ایدئولوژی شما قرار دارد؟
ج – در قلب و مقصد ابدی ایدئولوژی قرار دارد . این جمال ایدئولوژی است و ایدئولوژی جمالی . و ایدئولوژی ای که انسان را به جمال می رساند : جمال ایدهٔ خداوند و جمال خدای ایده ها . و جمال مطلقهٔ معرفت و نور . جمال نورالنور معرفت .

س – آیا می توان گفت که شما خود اسوۀ ایدئولوژی ای هستید که پیش روی نهاده اید ؟ در اینصورت آنانکه شما را از نزدیک می شناسند و طبق اعترافات خودتان در زندگی نامه تان شما اسوۀ مطلوب و دل چسبی برای عامۀ مردم نیستید . شما اسوۀ درد و رنج و تنهائی و بیکسی و اندوه هستید یا بقول خودتان شما اسوۀ بدبختی هستید هر چند که در این بدبختی احساس خوشبختی و شکر دارید و به آن می بالید . به این ترتیب آیا ایدئولوژی شما چگونه می تواند سرمشق سعادت و هدایت برای مردم شود .
ج – سئوال خوبی کردید و من به این سئوال قبلاً پاسخ داده ام . من اسوۀ ایدئولوژی رهائی و سعادت و کمال روحانی انسان مدرن هستم در شرایطی که عامۀ مردم و کل بشریت در جهل و شقاوت و نفاق و جنون بسر می برد . و لذا تنها گلی را که پیشاپیش در زمستان شکفته است زیر پاهایش له می کند . یک انسان خوشبخت در جامعه ای بدبخت نمی تواند به خوشی زندگی کند مگر اینکه انسانی خودپرست باشد که در اینصورت باز انسانی بدبخت و احمق است . من انسان خوشبختی بوده ام که خوشبختی ام را فدای بدبختی مردم کرده ام تا شاید بیدار شوند و بخود آیند . و در این امر موفق بوده ام و خواهم بود . و از بابت این له شدن هم احساس خوشبختی می کنم زیرا برای رضای خدا له شده ام . من اگر گاه از درد و تنهائی ام سخن می گویم برای شناساندن بیشتر ایدئولوژی و حقیقت است و بمعنای گله و ترحّم طلبی نیست . سعادت برای آدمی هرگز نمی تواند امری خصوصی باشد . یکی از مهمترین علت بدبختی انسان مدرن نیز همین است که سعادت را مسئله ای فردی پنداشته است . سعادتمند کسی است که مردم را بی مزد و منّت و توقعی دوست بدارد و خویش از غیر بشناسد . اینست راز سعادت انسان . و بعلاوه من بظاهر تنهایم ولی باطناً کل بشریت از آغاز تا پایان در من است .

س – کدامیک از ویژه گیهای انسان مدرن موجب شکوفائی و رجعت انسان بسوی ایدئولوژی شما می شود؟
ج – تنهائی !

س – شما امامت را اصل محور اسلام و تشیع و دین آخرالزمان دانسته اید آیا در معرّفی و تدوین ایدئولوژیک این اصل موفق بوده اید ؟
ج – بیش از نیمی از آثارم در این باره است . مخصوصاً شخصیت شناسی ها . و زندگینامۀ خود و رساله های من دربارۀ خداشناسی . محور مقصود همۀ مقالات و رسالاتم امامت است . من بانی علم امام شناسی و خداشناسی وجودی هستم و در این امر موفق بوده ام . موفقیت مرا آیندگان تصدیق خواهند کرد اهل سنّت بیش از شیعیان . و غیر مسلمانان بیشتر از مسلمانان .

س – برخی از خوانندگان شما از فرط شهامت و صداقت آثارتان دربارۀ تان تردید می کنند . برخی نجواکنان می گویند : او چطور هنوز زنده است ؟ آیا در ایران است ؟ یک کاسه ای زیر نیم کاسه است . آیا این امر به بلاغت شما لطمه نمی زند .
ج – حقیقت برای همیشه زیر ابر نمی ماند و روشن می شود . آنانکه به بهانه ای نمی خواهند حقایق را تصدیق کنند همواره دلیلی برای خودفریبی دارند تا حقیقت را متهم کنند . مسئولین سیاسی کشور مرا بخوبی می شناسند که غیر سیاسی ترین فرد در این کشورم و از دار و دسته و قدرت و ریاست نفرت دارم و از آدمها می گریزم و لذا اکثر در روستاها منزوی هستم و خودم زندانبان خویشم . و علاوه بر این در سه نوبت زندانی شدنم نیز مرا شناخته اند که در زندان چقدر آسوده و آرام هستم و زندان را خانۀ خود می سازم . من سه تا از مخوفترین زندانها را تجربه کرده ام . آنها می دانند که در منزل زندانی ترم تا در زندان و علاوه بر این می دانند که آنها را هم دوست می دارم و دولت و ملت را جدا نمی دانم . من در هر زندانی نخستین کسانی را که مداوا کردم زندانبان بودند و سپس زندانیان . آنها می دانند که من دشمنی شخصی با آنان ندارم . آنها می دانند که دوست حقیقی آنها منم . من دشمنی جز خودم ندارم . من همیشه نگران خودم هستم .

س – شما به اعتراف خودتان یکبار آشکارا در حالیکه در اطاق خودتان تنها و بیمار خوابیده بودید مورد سوء قصد و ترور قرار گرفتید . آیا در این باره نگران نیستید . آیا به لحاظ شرعی موظف نیستید تا از جان خود محافظت کنید ؟
ج – همانطور که گفتم من دشمنی جز خویش ندارم . آنها هم که چند سال پیش آمده بودند تا مرا بکشند از خویشان بودند هر چند به حمایت پس پردۀ بیگانگان . زن تنها و بیکسی که مورد آزار و شکنجۀ خاندان خویش بود بمن پناه آورده بود و چون پناهش داده بودم خانواده اش قصد جانم کردند ولی خداوند تیغهایشان را بسوی خودشان بازگرداند . پس جانم در نزد صاحب و خدای من است . پس چه ترسی . علاوه بر این در سنت پیشوایان ما نبوده که بادی گارد داشته باشند و نگران جان خود باشند . خداوند امر کرده که دوتائی یا حتی تنهائی برای احیای دین خدا بپاخیزید و من شما را کفایت می کنم . و او بر قولش استوار است . و مهلت مرگ هم که برسد دیگر فرقی نمی کند کجا باشی . تنها باشی یا در جمع . با محافظ یا بی محافظ . در رختخواب یا میدان جنگ . این حداقل درس ایدئولوژیک پیشوایان ماست . و بعلاوه من آدمی شدیداً بیمارم و هر که مرا بکشد بمن لطف کرده و خود را بدنام ساخته است . من مأمورین ، زندانبانان ، مخالفان و قاتلان خودم را بمراتب بیشتر دوست می دارم زیرا استحقاق محبت بیشتری را دارند زیرا از همه بدبخت تر و جاهلترند . این نیز یکی دیگر از اصول ایدئولوژی

ماست . و البته این بدان معنا نیست که ما با جهل و شقاوت و کفر جهاد نکنیم . این جهاد ما نیز از محبت است و نه عداوت .

س – ساده شده و توحیدی شدۀ بیان ایدئولوژی شما چیست ؟
ج – درک و تصدیق و نهایتاً مشاهدۀ حضور خداوند در حیات روزمرۀ دنیا . این همان اصل امامت است .

س – امروزه تحت تأثیر شعارها و تلقینات انواع عرفانهای رومانتیک و ادبی بسیاری دارای چنین احساس و ادعائی هستند که خدا را در همه جا می یابند و خدا با آنهاست در لحظه به لحظۀ زندگی . آیا این همانست ؟
ج – این حرف همانست ولی واقعیت عملکرد زندگی این عارفان مدرن خلاف ادعایشان را ثابت می کند . آنچه را که آنها خدا می نامند هوای نفس آنها و مخلوق و بردۀ امیال دمدمی آنهاست . بنابراین این خدا بزودی می میرد و ملعون واقع می شود زیرا آنها را به عذابها و هلاکتهای عظیم مبتلا می سازد . این خدای جدید انگلیسی هاست که به مدد هندی ها ساخته شده است و وارد ایران هم شده است .

س – فرق این دو عرفان و امامت وجود چیست ؟
ج – خیلی واضح است . عرفان و امامت وجودی در آدمی مولّد خلاقیتهای معنوی ، قناعت و مناعت و عزّت و قداست نفس است و جوانمردی و دست و دل سیری از دنیا و پاکدامنی و فقر با فخر و خدمت بمردم و دوری از محرمات و فسق و فجور و مخدّرات .

س – با توجه به رابطۀ تنگاتنگی که بین ایدئولوژی عرفانی شما با طبیعت وجود دارد آیا می توان آنرا عرفان طبیعی هم نامید ؟
ج – بیشتر دوست می دارم آنرا عرفان واقع گرا یا رئالیستی بنامم که طبیعت را هم شامل می شود . این مسئله بیشتر بدلیل بیان و منطق عرفانی ماست . مثلاً با مطالعۀ ادبیات عرفانی قدما گوئی آنان اصلاً در این جهان و در میان مردمان نبوده اند . این بیگانگی یکی از بدبختی های عرفانی و فرهنگی ماست . آنها بندرت رابطه ای بین مشاهدات و تجربیات ماورای طبیعی و طبیعت و زندگی روزمره برقرار کرده اند و این یک غفلت معرفتی عظیم است . عرفان سنتی ما هنوز آسمانی است و به زمین نرسیده است به استثنای مولوی تا حدودی . و این خود یکی از منابع تولید خرافات در فرهنگ ما بوده است که بایستی آنرا خرافات عرفانی نامید که در میان دراویش ما غوغا می کند .

س – دولت ایران مدتی است که مبادرت به براندازی فیزیکی این فرقه ها و جریانات شبه عرفانی و دراویش و خانقاهها نموده است . نظر شما در این باب چیست ؟
ج – یک جنبۀ امنیتی دارد که مربوط به کار ما نمی شود ولی جنبۀ فرهنگی آن تاکنون منجر به شکست شده است و فروپاشی تشکیلات درویشی سنتی موجب رویکرد جوانان به عرفانهای دجّالی هندی – اروپائی شده است که بمراتب خطرناکترند . گرایشات عرفانی نسل جوان و بدبینی آنان نسبت به شریعت و اسلام رایج را باید درک کرد و پاسخگوی فرهنگی بود و نه فیزیکی . با برچیدن خانقاهها و سرکوبی فرقه های ضالّه مثل بهائی گری مشکل حل نمی شود و کراک و روان گردانها جایگزین می شوند . با سرکوبی ضلالت ، هدایت پدید نمی آید باید راه هدایت را آشکار کرد سپس ضلالت خود تعطیل می شود . این روش ها بغایت خطرناک است . با برخورد فیزیکی فرهنگ اصلاح نمی شود بلکه ضلالت پیچیده تر و منافق تر می گردد و لاعلاجتر .

س – در سالهای اخیر شاهد تغییر مذهب در مسلمانان کشورمان هستیم که به دین مسیح و زردتشت و گاه بهائی گری می روند . این واقعه که مسئولین کشور را هم برآشفته چه معنائی دارد ؟
ج – این یک واکنش خصمانه در قبال اسلام حکومتی و نبردی برعلیه سنت و جامعه و حتی جنگی برعلیه تضادهای اعتقادی خویشتن و یافتن راه نجاتی از آن است و اصلاً بمعنای تغییر دین نیست و بلکه نجات از مذهب نفاق است و رفتن بسوی کفر آشکار . وگرنه محال است یک انسان معتقد و مؤمن به اسلام بتواند یک مذهب منقرض شده همچون زرتشت را بعنوان آئین زندگی تحمل کند همانطور که انسان امروزه نمی تواند در یک شهر بزرگ مثل تهران ، خرسواری کند . کسانی که دچار چنین گرایشاتی شده اند اصلاً از قبل به اسلام هیچ تعهد عملی نداشته اند و اسلام را درک نکرده اند . گرایش به بهائی گری که عین رویکرد به لامذهبی است . گرایش به مسیحیت هم عملاً چندان فرقی با بهائی گری ندارد به استثنای مراسم روز یکشنبه . تفاوت مذاهب بی عمل فقط تفاوت تعطیلی در روزهای شنبه و جمعه و یکشنبه است و نه بیشتر . این واکنش ها در جامعه بمعنای تلاشی برای خروج از شریعت است . این آن نکته ای است که باید فهم شود تا علاجش پدید آید . و این یک امر فراگیر است و از علائم آخرالزمان . یعنی دین بدون باطن و معرفت قلبی محکوم به انقراض است . یعنی شریعت بدون طریقت در حال انقراض است و این یک واقعۀ جهانی است و مختص اسلام هم نیست ولی در اسلام پیش بینی شده و راه حلش پدید آمده است و آن عرفان عملی است . یعنی همان امری که ما در حال تدوین و اشاعۀ آن هستیم که آن ایدئولوژیکی کردن معرفت دینی و اسلامی است یعنی باطنی کردن دین . و این یعنی ولایت و امامت وجودی . همۀ مذاهب جهان جبراً به سوی شیعی شدن یعنی امامی شدن دین در

حرکت هستند . این حرکت در عوام به نوعی عمل می کند و در علما به نوعی دگر . و البته دجّالان در سراسر جهان بر سر این راه دامها انداخته اند . یعنی همه در جستجوی امامت وجودی و یا امام بیرونی هستند . این یک واقعهٔ جهانی است و بس مبارک است . این همان تشیع است که در بشریت آخرالزمان در حال تکوین و تکامل است . آفت ها و عوارض این واقعه نیز وجود دارد . در واقع ایدئولوژی ما در حال جهانی شدن است . به بیان دیگر ما مشغول تبیین ایدئولوژی این واقعهٔ جهانی هستیم .

س – در ایدئولوژی شما زیربنا چیست ؟
ج – مابجای اصطلاح " زیربنا " از " علت العلل " سخن می گوئیم و آن ماهیتاً دو نوع است : علت العللِ هستی و علت العللِ بایستی . هر فرد یا اجتماعی دارای یک علت العلل طبیعی و غریزی است و آن هستی شمول است که آن معیشت یا اقتصاد می باشد . و یک علت العلل بایستی دارد که همان آرمان و اعتقاد است که کمالش توحید است . یعنی زیربنای افراد و جوامع کافر و مشرک همانا اقتصاد است و در مورد مؤمنان نیز توحید است که در نبرد با معیشت است . بنابراین مؤمنان دارای زیربنا یا علت العلل وجودی دیالکتیکی هستند که همان دیالکتیک معیشت – توحید است ولی کافران دارای زیربنائی راکد و خطی و غیرخلاقند . دیالکتیک حیات کافرانه همان دیالکتیک طبقاتی است . در واقع فلسفه و جامعه شناسی مارکسیستی بیانگر جوامع کافرانه است . البته جامعهٔ مؤمنانه ای تاکنون در جهان پدید نیامده است . و اما یک زیربنا یا علت العلل دیگری هم قابل ذکر است که امری نامحسوس می باشد و آن وجود امام یا امامان زنده در جوامع بشری است . این زیربنای ویژهٔ ایدئولوژی ماست . یعنی زیربنای تاریخی – اجتماعی کل بشریت وجود امام مبین و دستگاه امامت و امامان ناطق در جهان است بعنوان موتور محرکهٔ حیات بشری بر روی زمین . این زیربنا و علت العلل توحیدی جوامع و تاریخ بشری و بلکه تاریخ هستی کائنات است به مصداق این آیه از قرآن که : هر آنچه در جهان است متمرکز در وجود امام آشکار است .

س – عیسی مسیح (ع) وعده به ظهور انسانی داد که خداوند را از وجود خود آشکار می کند . آیا می توان گفت که این همان ظهور امام و پیدایش ایدئولوژی تشیع است ؟
ج – دقیقاً . این همان ظهور ذات انسان است و جمال ایدئولوژی انسان است . جمال کمال شناخت انسان از خویش است . جمال انسان آرمانی است . جمال هستی بایستی است . ظهور ایدئولوژی است .

س – امروزه بزرگترین مشکل ایدئولوژیک جوامع اسلامی و شیعی چیست ؟
ج – عدم درک و باور وجود امام بعنوان مظهر خداوند است ، ظهور انسان آرمانی : ظهور کون فیکون خدا در انسان . و قلب این فقدان نیز روحانیت شیعه است و مخصوصاً سادات شیعه . درست به همین دلیل طبق پیشگوئی امامان ، در ظهور جهانی امام زمان نخستین گروهی که در مقابل این گروه به عداوت و انکار می پردازند گروهی از سادات هستند . این همان ماجرای افسون و مالیخولیای شجرهٔ ممنوعه است و نژادپرستی پنهان در لباس مذهب و تشیع . همانطور که خود مسیح بدست همین جماعت مصلوب شد یعنی بدست شجرهٔ خودش در روحانیّت یهود . این همان معضلهٔ امام شناسی از طریق شناسنامه و شجره و آباء و اجداد و ژن است . امام را فقط بواسطهٔ معرفت نفس و عرفان عملی می توان شناخت و بس . همانطور که اصلاً ایدئولوژی به لحاظ لغت به معنای ایده شناسی است و ایده بمعنای اندیشه و روان و آرمان خویشتن است . امام جمال معرفت شناسی است یعنی جمال نور معرفت است ، نور خرد و حکمت و فهم و ادراک و شعور که ذاتاً در جستجوی آرمان خویشتن است . امام جمال واحدهٔ جستجوگری انسان است و انسانی که در جستجویش به مقصد رسیده است . امام ، انسان است آنگونه که باید باشد . امام ظهور الساعه و اکنونیت و حضور است و لذا تاریخ پرستان و پرستندگان آباء و اجداد درست در نقطه مقابل این ظهور و حضور قرار دارند .

س – بزرگترین مشکل شخص خود شما در جریان تبیین ایدئولوژی چه بوده است ؟
ج – محاصره شدن من بواسطهٔ ستونی سر به فلک کشیده از حماقت و جهل و جنون و پخمگی از یکطرف و تزویر و مکر و رذالت و نفاق از سوئی دیگر . و من از میانهٔ این راه سوی خدایم را یافته و این طریق را طی نموده و ایدئولوژی را تبیین کرده ام . این لازمهٔ طی طریقی بوده که من می بایستی طی می کردم و همچون شتری می بایست تبدیل به موئی شده و از سوراخ سوزن عبور کنم تا ایدئولوژی در من تکوین یابد و تبیین گردد . کل کائنات در وجودم چون موئی باریک شد و از سوراخ سوزن ذات عبور کرد که این آثار پدید آمد بگونه ای که تا ذات حماقت و نفاق را بشکافد و قیامت حق را برپا کند . من اگر با علما و فرزانگان همنیشین می بودم نمی توانستم به ذات امیّت خرد و حکمت و بیان دست یابم و معرفت توحیدی را به زبان عوام شرح و بیان کنم و کل بشریت را مخاطب سازم . من اگر دارای علوم کلاسیک و حوزوی و تاریخی می شدم هرگز نمی توانستم به این موفقیت عظیم دست یابم و ارادهٔ خدایم را محقق سازم .

س – اندیشهٔ حاکم بر روحانیت اسلامی معتقد به ختم نبوت بعنوان ختم وحی در تاریخ است ولی آثار شما خلاف این باور را تداعی می کنند . آیا چنین نیست ؟
ج – آری و نه . آنچه که ختم شده است ختم وحی جبرائیلی بمعنای ارتباط خدا با انسان از بیرون انسان است . ولی وحی ای برتر و نابتر و مستقیم تر پدید آمده است و آن وحی اشراقی و عرفانی و شهودی

از طریق علم حضوری است که بمعنای ارتباط خداوند با انسان از درون انسان عارف است . و این همان صراط المستقیم است در سورهٔ حمد . وگرنه ختم نبوّت مترادف با قهر و غضب الهی می بود در حالیکه به معنای کمال نعمت و دین است یعنی رابطهٔ بیواسطهٔ انسان با خدایش . و اینست معنای سخن پیامبر اسلام که : مؤمنان امت من در نزد خدا برتر از انبیای بنی اسرائیل هستند . برتری بمعنای نزدیکتر بودن است . و این حقیقت یکی از ارکان تبیین ایدئولوژی بنده در آثارم می باشد که اساس امامت است و اصل اول امام شناسی.

س – آیا این مکاشفات ایدئولوژیک شما کاملاً بکر و بی سابقه نیستند ؟
ج – ابداً ! امامان ما و سپس عارفانی چون ابن عربی این اصول را تبیین کرده بودند . کاری که بنده کرده ام چند کار است . یکی آنکه آن اصول را به زبان و منطق انسان امروز و مدرن بیان کرده ام . دوم آنکه آن اصول را امّی ساخته ام . و سوم آنکه آن اصول را در پدیده های عصر مدرن تعیّن بخشیده و تأویل کرده ام . یعنی به روز کردن ، مردمی کردن و آخرالزمانی کردن . و بهتر است کار چهارمی را هم به آن بیفزائیم و آن جهانی ساختن اصول ایدئولوژیک دین اسلام است و معارف قرآنی و شیعی .
س – آیا عارفان قدیم ما این اصول را بنا به عصر خود به روز و مردمی و آخرالزمانی و جهانی نکرده بودند ؟
ج – امامان ما چنین کرده بودند مخصوصاً علی (ع) . ولی عارفان بعد از آنان حق این چهار کار بزرگ را ادا نکردند . برخی یکی دو تا از این رسالت را تا حدودی به انجام رسانیدند ولی نه هر چهار رسالت مذکور را . و بنده در ارتباط مستقیم با علی (ع) موفق به این رسالت بزرگ شدم و لذا مجموعهٔ آثارم به لحاظی چیزی جز شرح و تفسیر حکمت علوی نیست مولانا و ابن عربی در این باره بیشترین خدمت را کرده اند و با اینحال در مردمی کردن و آخر الزمانی کردن ایدئولوژی عرفانی غفلت ورزیدند ولی گامهای بزرگی در جهانی کردن این امر برداشتند . یک دلیلش این بوده که علائم آخرالزمان در آن دوران چندان آشکار نبوده است و دلیل دیگرش خفقان و جهل حاکم بر جوامع آن روز بوده است
.
س – ویژه گی منحصر بفرد کار ایدئولوژیک و عرفانی شما دقیقاً چیست ؟
ج – بگذار حقیقتی را اعتراف کنم که موظف به اعترافش هستم تا راه نجات و بیداری بشر ، سریعتر و کوتاهتر گردد . و آن اینکه خدمتی که خداوند توفیقش را به بنده داد تا به دین و مذاهب ابراهیمی و معنویت و معرفت و نجات بشریت بنمایم بی سابقه بوده است در کمّ و کیف واقعه . و از این بابت تا خدا ، خداست نمی توانم حتی درصدی از الطاف ایشان را شکر گویم . این خود – بزرگ بینی و خودستائی نیست . این حقیقت را آیندگان بر زبان خواهند راند . حقیقت بر زبان من چندان عالی و ناب و ساده و زلال آشکار شده که سابقه نداشته است . و البته در این کار همهٔ انبیاء و اولیاء و عرفای الهی مرا یاری داده اند . من این بزرگان معرفت را در دل و جان و خون و تن خود درک و احساس کرده ام . من جامع همهٔ آنهایم بعلاوه نعمتی که در هیچکدامشان نبود .

س – شما دربارهٔ مشاهدات ماورای طبیعی بسیار گفته اید . در یک کلمه لطفاً بفرمائید آیا شما به لقاءالله در عالم خاک نائل شده اید و خداوند را دیدار نموده اید ؟ این دیدار آیا با چشم و ادراک قلبی و باطنی بوده یا چشم سر و آیا در خواب بوده یا بیداری ؟
ج – با چشم سر و در بیداری و هوشیاری و ایستاده .

س – ولی علی (ع) هم دعوی دیدار با خدا را نموده است ولی می فرماید که به چشم دل دیده است و نه چشم سر . این دو مشاهده چه تفاوتی دارد ؟
ج – من مطمئن هستم که علی (ع) با چشم سر دیده است ولی به یاری نور و بصیرت و معرفت قلبی . همانطور که محمد (ص) هم کلام خدا را با گوش سر شنیده ولی به قدرت گوش دل و هوش روحانی . چشم و گوش سر و دل ، دو تا نیستند . حواس پنجگانه در انسانی که دارای نور و بصیرت قلبی است ابزار درک عالم غیب می باشد . خداوند چشم را داده تا او را ببینیم و گوش را داده تا صدای او را بشنویم و اینست راز شکر چشم و گوش . " به شما چشم و گوش و دل دادیم پس چرا شکر نمی کنید . " قرآن –

س – در این دیدار چه صفاتی از او را دریافتید ؟
ج – سبّوح و قدوس و جمیل و لطیف و رئوف و حبیب و مطلوب و عزیز و انیس و نور و ارحم الراحمین را و غفور و طهور و خالق و شفیع و کریم و علی و عظیم و سلطان و نصیر و مولا و نعیم و ودود و جلیل و بارّ و حکیم را . و در یک کلمه عشق را و عرفان را . هر چه دارم از آن دیدار دارم و هر چه ندارم . زندگی و هستی من بدون آن جمال ، هیچ نیست . زان دیدار بود که خلقت روحانی یافتم و ذات را دریافتم و به ذات ملحق شدم .

س – شما تا چه حدی در تبیین ایدئولوژی اسلامی موفق بودید ؟ و اینکه پس از این تبیین چه باید کرد و چه برنامه ای برای تحقق عملی آن در جامعه باید صورت داد ؟
ج – مجموعهٔ آثار بنده چیزی جز تبیین معرفت دینی و ایدئولوژی اسلامی و معرفت شناسی شیعی نیست و تقریباً کامل است و فقط باید کسی آنرا به لحاظ موضوعی دسته بندی کند . و اما زین بعد بایستی این

معارف بطور مستقیم در دسترس مردم قرار گیرد و لااقل یک نسل با آن دم خور شده و مشغول هضم و جذب آن گردد آنگاه آن نسل خواهد دانست که برای تحقق این معرفت در زندگی اجتماعی چه کند . این چه باید کردی تدریجی در روند اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حکومتی است و نه واقعه ای انقلاب گونه . نفس انقلاب در اعماق ذهن و احساس و باورهای افراد است که صورت می گیرد . روند فرهنگی آن در عرصهٔ کلان اجتماعی امری اصلاحی و تکاملی است و نه انقلابی . تبیین ایدئولوژی انجام شده است . حال مانده است تکوین ایدئولوژی که اجتماعی شدن ایدئولوژی به لحاظ فرهنگی و اعتقادی است و سپس تشریع و تحقق اجرائی ایدئولوژی است که حکومتی و قانونی و نهادینه شدن ایدئولوژی است . در مرحلهٔ سوم احتمال وقوع انقلاب سیاسی وجود دارد که ممکن است قهرآمیز و جهادی شود .

س – آیا این تبیین ایدئولوژی با چه منطق و زبانی صورت گرفته است : علمی ، فلسفی ، عرفانی ، عرفی ، اخلاقی و غیره .
ج – همهٔ اینها هست ولی اساس منطق آن معرفت نفس است یعنی تجربه و فهم باطنی و فردی انسان در زندگی روزمره . یعنی در تجربهٔ عامهٔ بشری از زیستن است که ایدئولوژی پدید آمده است که البته دارای دلایل علمی و فلسفی و اخلاقی و تاریخی و فطری و عاطفی هم هست . و نهایتاً مجموع این معارف تبدیل به حکمت ها شده است . ولی اساس بر خودشناسی است که منطق مشترک همهٔ آحاد بشری می باشد و این یعنی عرفانی کردن ایدئولوژی . ولی ما حتی اصول و موازین علمی و فلسفی و اخلاقی و عقیدتی و عرفی را هم به محک معرفت نفس زده ایم که محکی جهانی و انسانی و غیرقابل اجتناب است . ما از انواع کثیر تجربه های بشری در جهان در جهت این تبیین بهره گرفته ایم و همهٔ مکاتب بشری را هم در این امر دخیل نموده و آزموده ایم . یعنی جایگاه معنوی و حق و باطل همهٔ ایده ها و مکاتب بشری را هم در این ایدئولوژی معلوم نموده ایم . یعنی مجموعهٔ معارف و فرهنگهای بشری از قدیم تا به امروز در این ایدئولوژی حضور دارند و معنا می شوند . و لذا به یک دین ، اسلام و تشیع جهانی رسیده ایم که در فراسوی فرهنگها و مذاهب و فرقه ها و تمدنها قرار دارد و همهٔ آنها را نیز در زیر مجموعهٔ خود جای داده است .

س – پس باید گفت که قرنها زمان می طلبد تا قدر این کار بر جهانیان معلوم شود . آیا چنین است ؟
ج – خیر ! چون منطق و زبان ما در این کار بغایت عمومی و امّی و زلال و تجربی است و لذا بسیار سریعتر از هر مکتب و مذهبی ، جایگاه خود را در معرفت بشری باز خواهد کرد و تصدیق خواهد شد . فقط کافیست که در دسترس عمومی قرار گیرد . ایدئولوژی ما فراخوان تاریخی – جهانی همهٔ مذاهب و مکاتب ، اندیشه ها و عواطف و تجربیات بشری است .

س – جاذبهٔ معنوی آثارتان برای کدامیک از گروهها و فرهنگها و ایده های بشری شدیدتر است ؟
ج – برای جوانان ، پاکان و تباه شدگان . و آنانکه درد بودن دارند نه درد داشتن و نداشتن و شدن . و تنهایان . و به انتها رسیدگان .

س – و اما شدیدترین مخالفان تبیین ایدئولوژی چه کسانی هستند ؟
ج – ریاکاران عاطفی یعنی آنانکه با عشق بازی می کنند . و منافقان مذهبی و دکانداران دین و حرامخواران.

س – تبیین ایدئولوژی به زبان عرفی یعنی چه ؟
ج – یعنی نشان دادن راز نیکی و بدی ، کفر و ایمان ، حق و باطل ، خوشبختی و بدبختی ، بیماری و سلامتی ، زن و مرد ، باید و نباید ، مرگ و زندگی و بود و نبود . و این همان کاری است که ما کرده ایم .

س – اصولاً چرا ایدئولوژی ضرورت دارد ؟
ج – زیرا نبوّت ختم شده است و امامت در عرصهٔ غیبت است و بشر از بیرون هدایت و یاری نخواهد شد . ایدئولوژی یعنی خودشناسی و شناخت ایده ها ، آرزوها ، امیال ، احساسات و آرمانها و غرایز خویشتن که در همهٔ انسانها مشترک است . پس ایدئولوژی خودشناسی است که به جامعه شناسی حقیقی می انجامد یعنی مردم شناسی عرفانی و نیز تاریخ شناسی و شناخت همهٔ پدیده های مدنی . و نیز آینده شناسی عرفانی . ایدئولوژی مبرم ترین نیاز انسان مدرن است زیرا نه تنها از برون هدایت روحانی و الهی ندارد بلکه از همه سو بواسطهٔ شیاطین و جبرهای علمی و فنی و سیاسی و اقتصادی و تبلیغاتی محاصره شده است و انسان پناهگاهی جز باطن خویشتن ندارد تا خداوند را در درون خود بیابد . و این یعنی امامت و ولایت وجودی . و لذا تبیین ایدئولوژی عین امام شناسی است .

س – اصل بنیادی مذهب همان توحید است آیا این اصل در تبیین ایدئولوژی چگونه بیان می شود ؟
ج – در مذهب شیعه امامت همان غایت و کمال تجلّی و ظهور ذات وحدانی خداست که این مقام در سلسله مراتب تجلی و ظهور بواسطهٔ معرفت نفس و عرفان عملی حاصل می آید که جامع همهٔ احکام عملی دین است . در تبیین ایدئولوژی ، خدای آسمانی که بواسطهٔ ایدهٔ خدا در اذهان پرستیده می شود

کفر است یعنی خدا نیست بلکه خودپرستی و هوای نفس است و مذهب حاصل از آن هم شرک است . این معنا در قرآن بوضوح آشکار است که شرحش قبلاً آمده است . این تبیین ایدئولوژیک توحید در بیان کلی آن است و در ابعاد متفاوتی در مجموعهٔ آثارم به تفصیل شرح شده است . این اصل اول تبیین ایدئولوژی اسلامی است که در تشیع تحقق یافته است .

س – ایدئولوژی امامت در فلسفهٔ تاریخ چگونه بیان می شود ؟
ج – جهان هستی عرصهٔ ظهور خدا از انسان است . پس فلسفهٔ تاریخ فلسفهٔ ظهور خدا از انسان است در جریان زمان . و این همان فلسفهٔ امامت است که در آخرالزمان به عرصهٔ تحقق می رسد . پس فلسفهٔ تاریخ و جامعه شناسی و انسان شناسی و روان شناسی و همچنین اقتصاد سیاسی و علوم سیاسی جملگی بر مدار وجود امام و امام شناسی معنا می یابد . یعنی تاریخ ، فلسفه ای جز ظهور امام ندارد .

س – ایدئولوژی در تعریف مدرنش یک حقیقت کاملاً اجتماعی است و گل سرسبد جامعه شناسی جدید محسوب می شود . چگونه امام شناسی دارای هویت اجتماعی می شود و جامعه شناسی ویژهٔ خود را پدید می آورد .
ج – امامت تماماً برخاسته از امّت است یعنی جامعه . بشر امروز بیش از هر زمانی بطور غریزی و جبری در انتظار ناجی موعود است و این ظهور امامت بعنوان ظهور فطرت دینی انسان است که بطور عمومی و اجتماعی در حال آشکارشدن است . بنابراین امام شناسی عین راز و هستهٔ مرکزی آرمان زنده واضطراری جوامع مدرن است . امام قلب تمدن مدرن است و این تمدن ذاتاً امامت نفس خود را درک می کند و بسویش گرایش یافته است . این گرایش ذاتی و غریزی فقط در ایدئولوژی امامت است که سامان دهی و رهبری شده و بسوی نجات و اتحاد و وحدت جوامع بشری می رود . پس ایدئولوژی امامیه همان ایدئولوژی واحد جوامع مدرن است که بسوی پسامدرنیزم در حرکت است . امام شناسی همان سمت و سوی حرکت جهان مدرن بسوی پسامدرن است . امام ، هویّت پسامدرن و رهائی بخش انسان مدرن است .

س – بنیادهای متافیزیکی ایدئولوژی اسلامی چیست ؟
ج – ایدئولوژی اسلامی یعنی تعیّن و تأویل و تبیین دین در دنیا ، متافیزیک در فیزیک ، معنا در ماده ، وحدت در کثرت ، حق در باطل و بایستی در هستی .

س – همهٔ ایدئولوژیهای غیر توحیدی در عصر جدید تبیین " بایستی " و آرمانشهر و مدینهٔ فاضله هستند آیا ایدئولوژی اسلامی هم به نوعی دارای این آرمان شهر هست ؟
ج – روح و مصدر و قلب ایدئولوژی اسلامی در لااله الاالله قابل فهم است . ایدئولوژی در عرصهٔ عمل فقط بانی و مجری لااله است نه الاالله . بلکه الاالله بعنوان یک آرمانشهر چیزی است که خود فرا می رسد که نور این آرمانشهر همان وجود امام و امامان در هر اجتماعی می باشد . ایدئولوژی در عرصهٔ عمل اجتماعی بیانگر آن چیزهائی است که نباید باشد . آنچه که باید باشد از بطن آنچه که نباید باشد بتدریج رخ می نماید و تعیین کننده و میزان آنچه که باید باشد همان امام است که خود مظهری از الاالله می باشد .

س – گفته می شود که مردمان غریزتاً فقط بدنبال آرمانشهری معلوم و معین حرکت می کنند و تا آنچه که باید باشد معین نشده باشد، هرگز بر آنچه که هست نمی تازند و آنرا نفی نمی کنند . یعنی الاالله است که لااله را تضمین می سازد .
ج – گفتیم که الاالله همان وجود امام است که زنده و موجود است اگر شناخته شده باشد در هر عصر و اجتماعی . بنابراین جاذبهٔ روحانی خود امام انگیزه و محرک مردم بر مبنای لااله می باشد . خود امام همان آرمان شهر است نه وعده های اقتصادی و سیاسی و علمی و فنی و معیشتی . حرکت مردم بسوی امام همان عرصهٔ لااله است که عرصهٔ انقلابات است . هر ملّت و فرقه و شهر و محله و روستائی دارای یک یا چند انسان عارف و مؤمن است اینان امامان هستند که باید شناخته شوند که کانونهای ایدئولوژی می باشند و اسوه های الاالله در درجات گوناگونند . مردم در اتصال و ارادت روحانی با آنها قادر به نفی و طرد طاغوت و شیاطین و جنون و مفاسد و ستم های زمانه اند .

س – آیا یکبار دگر تیتروار صفات و ویژه گیهای این امامان ایدئولوژی را برمی شمارید ؟
ج – اولین و مهمترین ویژه گی یک امام در درجات متفاوتی همانا عرفان و علم و آگاهی کلی و کلان بر جامعهٔ خود و زمانه وجهانی است که در آن زندگی می کنیم بگونه ای که خط بین حق و باطل را در هر امری بوضوح روشن کند . سپس تقوا و فضیلت نسبی در اخلاق و زندگی عملی است و صدق بین سخن و عمل . و شهامت و قدرت رهبری روحانی : عرفان ، تقوا ، صدق ، شجاعت ، از خود گذشتگی و اقتدار روح جهت رهبری . و نیز فراملیّتی و فرامذهبی بودن معارف و مواضع ایدئولوژیکی .

س – شما با تأکید و اصرار شدیدی که بر اسلام و تشیع آنهم با مطلق نگری خارق العاده ای که در اندیشه و مواضع خود دارید آیا می توانید مشمول قاعدهٔ فرامذهبی بودن باشید ؟

ج – اولاً اینکه منظور از فرامذهبی بودن لامذهب بودن نیست ثانیاً اینکه بشر به بن بست رسیدهٔ امروز به جبر متوسل به فطرت مذهبی خود شده است . ثالثاً تبیین ایدئولوژیکی بایستی چنان باشد که از هر مذهبی که آغاز می کند به اصول فطری و محکمات همهٔ مذاهب برسد . یعنی باید بتوان از تشیع به مسیحیت رسید و بالعکس .یا از ذن بودیسم به اسلام رسید و بالعکس. و این کاری است که ما در آثارمان انجام داده ایم مجموعهٔ شخصیت شناسی ها یکی از این تبیین جهانی ایدئولوژی است . مثلاً بایستی مفاهیم و ارزشهائی همچون ایمان ، خدا ، نبوّت ، عرفان ، عدالت ، محبت ، عزّت نفس ، رشد ، ناجی ، وحدت ، حرّیت ، مسئولیت ، سلامت و تعلیم و تربیت و صلح که در همهٔ مذاهب و مکاتب جهان حضور دارد براساس اصول و باورهای خود آنان و نیز بر مبنای مشترکات انسانی و مسائل عامهٔ بشری در جهان مدرن تبیین شود و نشان داده شود که این همان است . برداشتن تناقضات جاهلانه بین زبانها و توجیهات و رفع نبرد بین عنب و اوزوم و انگور یکی از رسالتهای تبیین ایدئولوژی ا ست . یعنی یک وحدت و توافق جهانی بین همهٔ مذاهب و مکاتب بر سر مفاهیم و واژه های کلیدی فرهنگ و معرفت بشری . با دست کشیدن از مذهب و احساسات و عقاید دینی و ملّی خود هیچ وحدت و صلحی حاصل نمی آید . تمدت غرب که خود مهد تشنج و جنگ آفرینی و ستم و تبعیض و نژادپرستی است حقانیت این ادعا را اثبات می کند . دو جنگ جهانی در اوج افتخار غرب به لامذهبی خودش رخ نمود .

س – مهمترین مشترکات ایدئولوژیکی انسان مدرن چه چیزهائی هستند ؟
ج – سئوال شما اینست که تفاهم بشر امروز در جهان بر سر چه موضوعاتی است . سئوال بسیار مهمی است که بسیار اندک اندیشیده شده است . این همان ارکان ایدئولوژیک انسان جهانی و جهان بشری است . به بیان کلي باید گفت تقریباً اکثر قریب به اتفاق مسائل و دردها و بدبختی های انسان مدرن جهانی است و این فصول مشترک ایدئولوژی واحد در جهان است و ارکان ایدئولوژیکي بایستی بر این فصول پایه گذاری شود . یکی به بن بست رسیدن نسبی انسان مدرن با علوم و تکنولوژی و وعده های آرمانشهری تمدن غرب است . معضلات و درد و رنجهای حاصل از مدرنیزم در سطح وسیع آن دیگر از مشترکات ایدئولوژیکی بشر در جهان است مثل نظام سرمایه داری ، بازار آزاد ، آزادیهای بی قید و شرط اخلاقی ، مفاسد محیط زیست ، ناامنی ها ، معضلهٔ لایهٔ اوزون ، امراض مسری مثل ایدز ، اعتیاد ، جنونها ، جنایات ، جنگها ، تسلیحات امحای جمعی ، ابرقدرتهای جهانخوار و بیرحم ، بی هویتی ها ، رشد جهانی بزهکاری و زنا و خودفروشی و خودکشی . فهم و معرفت توحیدی و یگانه دربارهٔ این مشکلات و بن بست ها همان امر تبیین ایدئولوژیکی واحد جهانی است که بنده در آثارم انجام داده ام و از همین منظر حقانیت ویژهٔ اسلام و معرفت شیعی را آشکار کرده و ثابت نموده ام که تشیع در فهم و حل این مشکلات از هر مذهب و مکتبی پیشروتر و موفق تر است و قدرت عرفانی اش ارجح است . قدرت عرفانی جهت نجات و نه جهت سلطه و برتری جوئی .

س – بزرگترین مشکل معرفتی و ایدئولوژیکی انسان مدرن چیست ؟
ج – اینست که انسان مدرن از تاریخ بسیار عقب افتاده است و بلکه جامانده است . یعنی از واقعیت های مادی زندگی خودش بیگانه شده است و هیچ خود را نمی فهمد و بر این مدرنیزم و مدنیت و زندگی صنعتی خود هیچ احاطه و عرفانی ندارد . تکنولوژی از انسان جلوتر می رود و انسان را زیرپایش له می کند . انسان مدرن به لحاظ حیات علمی و فنی و معیشتی انسانی جهانی شده است ولی به لحاظ فرهنگی و معرفتی و شعوری و معنوی اصلاً جهانی نشده است و هنوز در پنج قرن پیش زندگی می کند . تبیین ایدئولوژیک بایستی مهمترین رسالتش را همین جبران عقب مانده گی فکری بشر قرار دهد . و انسان مدرن را به روز برساند و براستی امروزی کند . این مهمترین هدف تبیین ایدئولوژی است که زمینهٔ مادی آن کاملاً فراهم است . و ما بطور کلی همهٔ مسائل انسان مدرن را بر محور واقعهٔ آخرالزمان و قیامت تبیین و توجیه کرده ایم . این ایده ام المسائل ایدئولوژی است که در آثار ما حضور دارد یعنی آخرالزمان شناسی سنگ زیربنای ایدئولوژی انسان مدرن است که در اسلام و تشیع دارای دریائی از معارف است که در سائر مذاهب و مکاتب نیست و لذا بطور طبیعی تشیع بعنوان ایدئولوژی یک ایدئولوژی جهانی و نجات بخش کل بشریت است . و در ضمن ما نشان داده ایم که در همهٔ مذاهب و مکاتب عقلی هم آثار و علائم آخرالزمان حضور دارد و باید استخراج شود . و این یکی از فصول مشترک بسیار حیاتی تبیین ایدئولوژی جهانی است که همهٔ مذاهب و مکاتب را دربرمی گیرد بخصوص مسیحیت را . و امام کسی است که تبیین کنندهٔ این ایدئولوژی باشد . و این در رأس هویت امام و امام شناسی قرار دارد .

س – در میان سائر مذاهب و مکاتب بشری کدامیک در جهت تبیین ایدئولوژی اسلامی به اسلام نزدیکی ایدئولوژیکی بیشتری دارند ؟
ج – در میان مذاهب مسیحیت و در میان مکاتب بشری هم سوسیالیزم و اگزیستانسیالیزم . و ایدئولوگهای مسلمان باید بتوانند مسیحیت مؤمن و سوسیالیست ها و اگزیستانسیالیست های صادق را بر محور تبیین ایدئولوژی بسوی خود بکشانند و نشان دهند که بهترین تبیین و راهکار ایدئولوژیک آرمانهایشان در تشیع حضور دارد . و کلاً عرفان همهٔ مذاهب نخستین کانالهای ارتباط ایدئولوژیک مسلمانان با سائر اقوام بشری هستند .

س – مهمترین رسالت ایدئولوگهای مسلمان در تبیین ایدئولوژی در جهان اسلام چیست ؟

ج – خرافه و جهل و جعل و شرک و نفاق زدائی از فرهنگ و باورها و رفتار مسلمانان است . و سپس عرفانی کردن احکام شرع و تبیین علمی – عقلی معارف قرآنی و شیعی است و به روز نمودن بسیاری از احکام و معارف .

س – در تاریخ اسلام و شیعه از قدیم تا به امروز از چه کسانی می توان بعنوان ایدئولوگهای حقیقی نام برد؟

ج – پس از پیامبر اسلام ، امامان ما هستند . پس از آنان عرفای حقهٔ ما هستند . و از میان عارفان قدیم بایستی کسانی چون حلاج و مولانا و ابن عربی و روزبهان و حیدر آملی را برجسته ترین ایدئولوگهای اسلامی و شیعی دانست . و در عصر جدید بایستی از کسانی چون شیخ احمد احسائی ، سید جمال ، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا کوچک خان جنگلی و از متأخرین هم کسانی چون امام خمینی ، مطهری ، مهندس بازرگان ، طالقانی ، محمد تقی شریعتی ، حنیف نژاد و دکتر شریعتی و امام موسی صدر و محمد باقر صدر را ایدئولوگهای اسلامی – شیعی تاریخ معاصر دانست و علاوه بر اینها بایستی از جایگاه خارق العادهٔ چند محقق عاشق غربی نام برد که خدمات آنان به تبیین ایدئولوژی شیعی بمراتب بیشتر از دیگران است و آن رایتر ، ماسینیون و کوربن و ایوانوف هستند که مایهٔ عبرت ما مسلمانان می باشند و غیرت ایدئولوژیکی ما را تحریک می کنند . بنظر بنده از میان نامبرده گان خدمات کوربن و دکتر شریعتی از همه برتر است . این دو نمونهٔ کامل ایدئولوگ بمعنای حقیقی کلمه از منظر بنده می باشند که شریعتی از درب جامعه شناسی و کوربن هم از درب فلسفه بر این عرصه وارد شدند و در واقع بایستی این دو را از بانیان مدرن جامعه شناسی شیعی و فلسفهٔ شیعی دانست .

س – شما خود از چه دربی بر عرصهٔ تدوین ایدئولوژی وارد شده اید ؟

ج – مقدمتاً از درب طب ، روانشناسی و حکمت و عرفان وارد شده ام و لذا روح حاکم بر آثارم این ها هستند هرچند که نهایتاً بر قلمرو شرع و فقه هم وارد شده ام . از هر در و موضوعی که بر اسلام وارد شوی به همهٔ آن می رسی . یک دهقان هم می تواند از درب تجربهٔ خودش بر حقیقت اسلام راه یابد و حتی یک ایدئولوگ شود حتی بی آنکه سواد کتابی داشته باشد همچون خود پیامبر اسلام . از وادی معرفت نفس می توان به همهٔ حقایق اسلام رسید . و این ویژهٔ اسلام است و بمعنای رحمت و نعمت کامل خدا در این دین است . هر انسان مؤمنی می تواند و باید یک ایدئولوگ در حد خود باشد . انسان بدون ایدئولوژی در آخرالزمان محکوم به تباهی و نابودی است .

پایان